

۲۰ جلدی سالپور

سال پنجم، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۹۸

فصل نامه علمی-تخصصی انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز



۲۰ جلدی شاپور

سال پنجم، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۹۸
فصل نامه علمی-تخصصی انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

اهواز، بلوار گلستان، دانشگاه شهید چمران،
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر انجمن های علمی
۰۹۳۳۵۶۳۱۹۸۲

فصل نامه علمی-تخصصی
انجمن علمی دانشجویان تاریخ
دانشگاه شهید چمران اهواز

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
مدیرمسئول و سردبیر: محمد حیدرزاده

اعضای گروه دبیران: (به ترتیب حروف الفبا)

دکتر چیهو ئیپهائو، استادیار گروه تاریخ دانشگاه فودان شانگهای
دکتر علی بحرانی پور، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر شهرام جلیلیان، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر اسماعیل سنگاری، استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
دکتر محمدرضا غلم، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر بهادر قیم، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر فرشید نادری، استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

ویراستار: ابراهیم حیدری
مدیر داخلی: حسین مالکی
مشاور هنری: محمدمامین نوبهار

تصویر روی جلد: سردیس شاپور دوم که در موزه متروپولیتن نیویورک نگهداری می شود.

جندے شاہ پور

راهنمای تدوین و شرایط پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی لازم برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله، پذیرفته خواهد شد. گروه دبیران در ردّ یا قبول و نیز، ویرایش ادبی مقالات آزاد است.
- مقالات ترجمه‌ای می‌بایست همراه با متن اصلی و مشخصات کتاب‌شناسی آن فرستاده شوند.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و گروه دبیران است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است.
- نویسنده متعهد است تا اعلام نتیجه (حداکثر سه ماه از زمان تحویل به مجله) مقاله را به نشریه دیگر ارسال نکند.
- مقاله از طریق سامانه الکترونیکی مجله به نشانی www.jsmagazine.ir ارسال شود.
- مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی (حداکثر ۲۵۰ واژه)
 - واژگان و مفاهیم کلیدی (حداکثر ۵ واژه)
 - بدنه اصلی و متن مقاله
 - نتیجه
 - فهرست منابع و مآخذ
- مشخصات نویسنده یا نویسندگان مقاله شامل، نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی یا مقطع تحصیلی، دانشگاه یا مؤسسه مربوط، شماره تلفن و نشانی پست الکترونیکی ذکر شود.
- در تنظیم ارجاع‌ها و کتاب‌نامه، از «شیوه پانویس کتاب‌نامه شیکاگو» استفاده شود.
 - در ارجاع به یک اثر، فقط مشخصات اصلی آن شامل نام خانوادگی نویسنده، عنوان اثر، جلد و صفحه در پانویس آورده شود و در ارجاع‌های بعدی، برای ارجاع بلافاصله، از (همان، ص.) و برای ارجاع بلافاصله، از شیوه نخست استفاده گردد.
 - در تنظیم کتاب‌نامه، فهرست مراجع براساس نام خانوادگی نویسنده، به صورت الفبایی مرتب شوند و مشخصات کامل آن‌ها ذکر گردد. در مواردی که در شناسنامه اثر (محل چاپ: ناشر، تاریخ انتشار) قید نشده باشد، (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا) جایگزین شود.

از جدول زیر، به‌عنوان الگو، برای شیوهٔ ارجاعات کامل و کتاب‌نامه استفاده شود:

نوع سند	زیرنویس با شماره‌گذاری مسلسل و ارجاع به صفحه	کتاب‌نامه
کتاب با ۱ نویسنده	۱. فره‌وشی، فرهنگ زبان پهلوی، ص ۱۲.	فره‌وشی، بهرام. فرهنگ زبان پهلوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
کتاب با ۲ یا ۳ نویسنده	۲. پیرنیا و اقبال، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، ج. ۸. ص ۱۲۲.	پیرنیا، حسن و عباس اقبال. تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، ج. ۸. تهران: خیام، ۱۳۷۶.
کتاب با بیش از ۳ نویسنده	۳. حیدری آقایی و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دورهٔ حضور امامان معصوم (ع). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶. ص ۲۳.	حیدری آقایی، محمود و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دورهٔ حضور امامان معصوم (ع). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶.
کتاب با نام نویسنده و مترجم/ویراستار/ به‌کوشش و ...	۴. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۶۵.	دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ. تاریخ ماد. ترجمهٔ کریم کشاورز. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
کتاب بدون نام نویسنده	۵. تاریخ سیستان، ص ۸۷.	تاریخ سیستان. تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: زوار، ۱۳۱۴.
مقاله در مجله	۶. آموزگار، «تاریخ واقعی و تاریخ روایی»، ص ۱۴.	آموزگار، ژاله. «تاریخ واقعی و تاریخ روایی». مجلهٔ بخارا، ش. ۱۶، بهمن ۱۳۷۹. ص ۲-۷۲.
مقاله در دانشنامه	۷. تفضلی، «آتشکده»، ص ۱۰۰.	تفضلی، احمد. «آتشکده»، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج. ۱. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸. ص ۹۹-۱۰۱.
مقاله در مجموعه مقالات	۸. دریایی، «ایران ساسانی»، ص ۸۵.	دریایی، تورج. «ایران ساسانی». در تاریخ و فرهنگ ساسانی. ترجمهٔ مهرداد قدرت دیزجی. تهران: ققنوس، ۱۳۹۲. ص ۸۱-۱۲۲.
پایان‌نامه	۹. زرین کوب، «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن»، ص ۳۵.	زرین کوب، حسین. «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن». پایان‌نامهٔ دکتری. دانشگاه تهران، ۱۳-۳۴.
سند	۱۰. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت ایران، سند ۱۵/۱.	مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجهٔ ایران. سال ۱۳۲۴. کارتن ۳. پوشهٔ ۲. سند ۱۵/۱.

شیوه‌نامهٔ دستور خط فارسی

- رعایت مفاد چاپ نهم دستور خط فارسی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی در مقاله‌ها لازم است.
- از جملهٔ مهم‌ترین قواعد این دستور خط می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:
 - فاصلهٔ مجازی باید رعایت شود. در فارسی این نویسه در مواردی که دو حرف به هم نمی‌چسبند ولی فاصلهٔ مرئی ندارند استفاده می‌شود. مثلاً در کلمه‌های «خانه‌ها»، «می‌شود» و «بهره‌وری».
 - برای ترکیب‌های اضافی و وصفی منتهی به «ه» ناملفوظ، مثل «خانهٔ بزرگ»، از نویسهٔ «ی» روی ه استفاده می‌شود. درست: «خانهٔ بزرگ». غلط: «خانه بزرگ»، «خانه‌ی بزرگ»، «خانه ی بزرگ»
 - علامت جمع *ها* هم به صورت بی‌فاصله و هم با فاصلهٔ مجازی به کلمهٔ جمع‌شونده می‌چسبد و هر دو صورت صحیح است: (کتابها و کتاب‌ها) و در چند مورد خاص حتماً با فاصلهٔ مجازی نوشته می‌شود. از این رو اگر همواره با فاصلهٔ مجازی نوشته شود مشکلی پیش نمی‌آید. در هیچ موردی *ها* با فاصلهٔ معمولی نوشته نمی‌شود: (کتاب‌ها) مواردی که حتماً از فاصلهٔ مجازی استفاده می‌شود از قرار زیرند:
 - بعد از های ناملفوظ: خانه‌ها
 - بعد از های ملفوظ که به حرف قبل بچسبند: تشبیه‌ها
 - بعد از ط یا ظ: استنباطها
 - کلمه پردندانه باشد. (بیش از سه دندانه): حساسیت‌ها
 - واژگان خارجی نامانوس: مرکانتیلیست‌ها
 - جمع بستن اسم خاص: حسن‌ها و حسین‌ها
 - عموماً پیشوند جدا (با فاصلهٔ مجازی) نوشته می‌شود (مثال: «هم‌شکل») مگر اینکه به صورت سرهم معنایی بسیط از کلمه استنباط شود (مثال: «همسایه»).
 - پسوند چسبیده نوشته می‌شود (مثل دانشمند) (مگر اینکه حرف آخر جزء اول و حرف اول پسوند هم‌مخرج باشند یا حرف آخر جزء اول ه باشد: نظام‌مند و علاقه‌مند).
 - کلماتی که ترکیب دو یا چند کلمه‌اند در صورتی که معنای کلمهٔ جدید بسیط‌گونه باشد سرهم (مگر اینکه جزء دوم با «آ» آغاز شود) و در غیر این صورت با فاصلهٔ مجازی نوشته می‌شوند: «نیشکر» برای مورد اول (دانش‌آموز به عنوان استثناء) و «آب‌میوه» برای مورد دوم.
 - کرسی همزه با توجه به حرکت حرف پیشین تعیین می‌شود:
 - اگر حرکت پیش از همزه ساکن یا زیر باشد همزه به صورت *ُ* نوشته می‌شود. مثال: هیئت.
 - اگر حرکت پیش از همزه زبر باشد همزه به صورت *أ* نوشته می‌شود. مثال: تأثیر
 - اگر حرکت پیش از همزه پیش باشد. همزه به صورت *وُ* نوشته می‌شود. مثال: مؤسسه.
 - استثناً: اگر حرکت قبل از همزه ضمه باشد و حرف بعد از همزه «و» باشد، همزه به صورت *ئ* نوشته می‌شود. مثال: شئون.

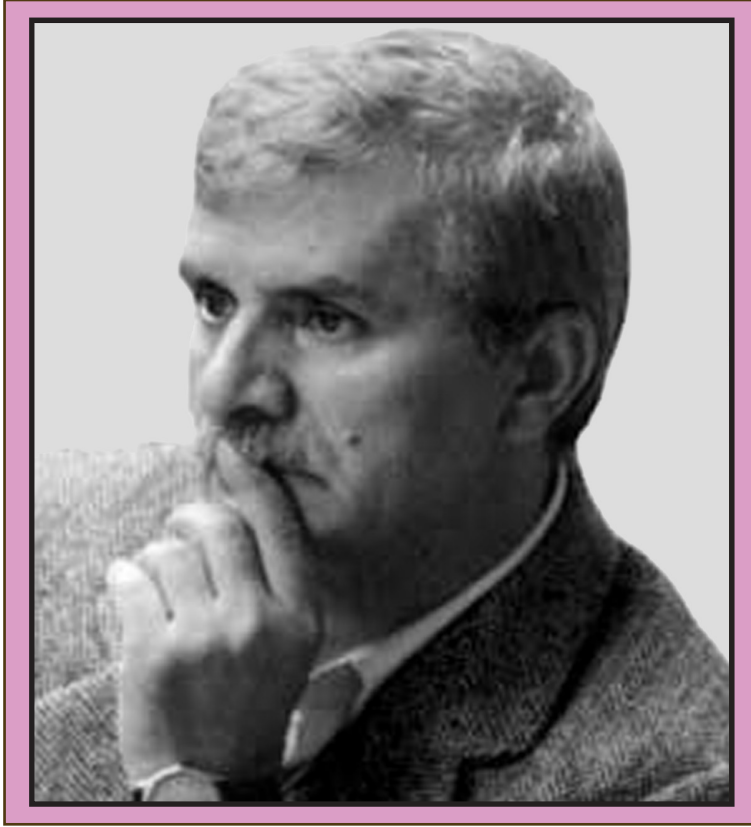
نقطه‌گذاری

- علامت‌های نقطه‌گذاری به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند: منفرد و مزدوج.
- **علامت‌های نقطه‌گذاری منفرد** علامت‌هایی هستند که به‌تنهایی ظاهر می‌شوند و لزوماً با علامت دیگری به کار نمی‌روند. نمونه: نقطه (.) و ویرگول (,).
- هنگام استفاده از آن‌ها باید نکته‌های زیر را رعایت کرد:
- بدون فاصله با نویسهٔ پیشین وارد می‌شوند.
- میان آن‌ها و حرف (الفبای) بعدی یک فاصله وجود دارد.
- درست:
- «دارا انار دارد. سارا انار ندارد.»
- نادرست
- «دارا انار دارد.سارا انار ندارد.»
- «دارا انار دارد .سارا انار ندارد.»
- «دارا انار دارد . سارا انار ندارد.»
- **علامت‌های نقطه‌گذاری مزدوج** علامت‌هایی هستند که با علامتی دیگر به صورت مزدوج به کار می‌روند. نمونه: کمان به صورت زوج کمان باز (و کمان بسته) به کار می‌رود.
- هنگام استفاده از آن‌ها باید نکته‌های زیر را رعایت کرد:
- نویسهٔ باز با حرف پیشین فاصله دارد و حرف بعدی بدون فاصله با آن نوشته می‌شود.
- نویسهٔ بسته بدون فاصله با حرف پیشین نوشته می‌شود. حرف بعدی با آن فاصله دارد.
- درست
- «دارا (شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- نادرست
- «دارا(شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما)انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما)انار دارد.»
- «دارا (شخصیت محبوب ما) انار دارد.»
- شمارهٔ ارجاع پانویس، پس از نقطه قرار می‌گیرد نه قبل از آن. مانند: متن^۱.

پیشکش بہ

محمد تقی ایمان پور





جند شاپور

۱ شاه رزم‌آور هخامنشی
عطیه باقری چاروک

۲۱ نگاهی به رسالهٔ صورت‌بندی اقتصادی پیش‌سرمایه‌داری اثر
کارل مارکس
سیده زهرا زارعی

۳۱ طرز زندگی سکایی و اصلاحات زردشت
واسیلی آبایف، ترجمهٔ نیکلای سمنوف

۷۱ ایران ساسانی و مرزهای شمال شرقی آن: جنگ، دفاع و
روابط دیپلماتیک
دنیل تی. پاتس، ترجمهٔ جهانگیر جعفری و علیرضا خزایی

۹۵ از وحشت آفرینی تا سپه‌آرایی: فیل‌ها در دورهٔ پارتی-ساسانی
تورج دریایی، ترجمهٔ عادل الهیاری

۱۱۰ آموزه‌های مانی دربارهٔ آغاز جهان
آبراهام یوهانان، ترجمهٔ حمیدرضا اردستانی رستمی

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال پنجم، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۹۸

شاه رزم آور هخامنشی

عطیه باقری چاروک^۱

تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۳

تاریخ پذیرش: ۹۹/۲/۲۱

چکیده:

رزم آوری و جنگجویی از ویژگی‌هایی بود که شاهان هخامنشی نیز به اهمیت آن پی برده بودند. کودکان ایرانی از ابتدا تحت آموزش‌های مختلف قرار می‌گرفتند از جمله آموزش‌های نظامی. در واقع یکی از دلایل انتخاب شاهزادگان به عنوان جانشین شاهنشاه توانایی بالای بدنی و نظامی بود. شاهان هخامنشی همواره به داشتن این ویژگی افتخار می‌کردند و به صورت‌های مختلف سعی در نشان دادن آن داشتند. شاه هخامنشی به‌عنوان فرمانده کل سپاه هدایت نیروهای مختلف را برعهده داشت و در بسیاری از جنگ‌ها و شورش‌های مهم شرکت می‌کرد. در بعضی از موارد که شاهنشاه هخامنشی در جنگ شرکت نمی‌کرد با انتصاب افرادی به‌عنوان فرمانده، انجام بعضی از عملیات‌های نظامی را به این افراد واگذار می‌کرد. شاهنشاه هخامنشی به‌عنوان شاهی پیروزمند اگرچه فرمانده کل سپاه محسوب می‌شد اما تصمیمات مهم جنگی همواره در شورای مطرح می‌شد و شاهنشاه به تنهایی تصمیم‌گیری نمی‌کرد. در این جستار تلاش شده است با بررسی منابع کهن و استفاده از پژوهش‌های جدید اهمیت ویژگی رزم آوری و جنگجویی شاهنشاه هخامنشی مورد بررسی قرار گیرد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شاهان هخامنشی همواره رزم آوری و شجاعت در جنگ را مورد توجه قرار می‌دادند.

واژگان کلیدی: هخامنشیان، جنگاوری، سپاه، شورای جنگی، شاه.

۱- مقدمه:

جنگاوری و دلاوری در جنگ از خصوصیات مردمان ایران زمین است که در طول تاریخ همواره به آن اشاره شده‌است. در توصیف آریایی‌ها آن‌ها را مردمانی اصیل و جنگاور می‌نامند که دارای اسب و ارابه بودند. البته نمی‌توان اهمیت به جنگاوری را مختص اقوام آریایی دانست. در واقع شرایط و موقعیت زندگی در دوره‌های مختلف تاریخی مردم تمامی نواحی را به سمت یادگیری فنون جنگی سوق می‌داد و همه به‌نوعی مجبور به یادگیری فنون جنگی بودند. شاید بتوان گفت انسان‌ها در ابتدا برای رفع نیازهای شخصی خود مثل به‌دست آوردن غذا که آنها را مجبور به مقابله با حیوانات وحشی می‌کرد و سپس برای حفظ و دفاع از خود در برابر دیگران اصول اولیه جنگاوری را به‌ناچار آموختند و به‌تدریج آن را منظم و گسترده کردند. در کنار ویژگی ذاتی هرکس برای شجاعت، آنها از کودکی تحت آموزش‌های لازم قرار می‌گرفتند و برای پرورش این ویژگی تلاش می‌کردند. شجاعت و دلاوری افراد به‌تدریج خصوصیتی شد که برتری شخص را نسبت به همسالانش نشان می‌داد؛ و سبب به‌دست آوردن موقعیت و جایگاه مهم برای افراد می‌شد. به‌طوری‌که افراد شجاعی که در جنگ‌ها دلاوری و جنگاوری خود را نشان می‌دادند مورد تشویق قرار گرفته و به‌عنوان فرمانده نظامی انتخاب می‌شدند. حتی بسیاری از افراد نیز با توجه به همین ویژگی که داشتند توانستند منصب شاهی را به‌دست آورند. در دوران هخامنشی نیز رزم‌آوری و جنگجویی ویژگی مهمی بود که شاهان هخامنشی به آن بسیار توجه داشتند.

این پژوهش با تکیه بر منابع تاریخی، و با روش توصیفی و تحلیلی، به بررسی ویژگی جنگاوری شاهان هخامنشی خواهد پرداخت.

یکی از مهمترین ویژگی‌هایی که شاهان هخامنشی به داشتن آن اشاره و افتخار می‌کنند جنگ‌آوری و شجاعت است. این ویژگی نه تنها برای شاهان و کسانی که می‌خواستند به قدرت برسند بلکه برای تمام ایرانیان بسیار مورد توجه بود. جوانان پارس از ابتدای زندگی

آموزش‌های لازم را برای پرورش نیروی جسمانی و شجاعت می‌دیدند؛^۱ زیرا یکی از مؤلفه‌های شایستگی در بین پارسیان، دلوری در جنگ بود.^۲ شاهزادگان هخامنشی که مدعی تاج‌وتخت بودند و برای رسیدن به آن تلاش می‌کردند؛ از کودکی تحت آموزش مهارت‌های نظامی و رزمی و تمام آموزش‌هایی که به شجاعت و قوی‌تر شدن آن‌ها می‌انجامید قرار می‌گرفتند. به دلیل اینکه شاهنشاه ایرانی می‌بایست جنگجویی شجاع باشد و در فنون نظامی مهارت بالایی داشته باشد. در واقع داشتن توان بدنی بالا و مهارت در فنون جنگی، سوارکاری و تیراندازی یکی از ویژگی‌های اصلی بود که یک شخص را شایسته جانشینی شاهنشاه می‌کرد؛^۳ به همین دلیل بود که از سنین پایین تا جوانی (۵ تا ۲۴ سالگی) به یادگیری آموزش‌های نظامی (استفاده از کمان، پرتاب نیزه و اسب سواری) می‌پرداختند.^۴ داشتن توان بدنی بالا و مهارت در فنون جنگی، سوارکاری و تیراندازی یکی از ویژگی‌های اصلی بود که یک شخص را شایسته جانشینی شاهنشاه هخامنشی می‌کرد.^۵ هرودوت^۶ روایتی را در مورد کمبوجیه و بردیا ذکر می‌کند که براساس آن، می‌توان نتیجه‌گرفت که این ویژگی سبب وجود رقابت در بین شاهزادگان می‌شده است. گزنفون^۷ در ستایشی که از کوروش دوم انجام می‌دهد او را در سوارکاری و داشتن مهارت‌های رزمی برتر از دیگر همسالانش، حتی برادرش اردشیر که به شاهی انتخاب شده بود می‌داند. شاید به همین دلیل است که کوروش خود را برای جانشینی پدرش محق‌تر می‌دانست و در نتیجه برای به‌دست آوردن آن به مقابله با اردشیر پرداخت. داریوش سوم نیز به دلیل داشتن شجاعت و دلوری که در جنگ با کادوسیان از خود نشان

۱. مجتبیایی، شهر زیبای افلاطون و شاه آرمانی در ایران باستان، ص ۲۸.

2. Hdt, The Histories, 1.136.

3. Plut, Plutarch's Lives, Art.6.1; Xen, Anab, 1.9.

4. Strabo, the Geography of Strabo, 15.3.18.

5. Plut, Plutarch's Lives, Art.6.1; Xen, Anab, 1.9.

6. Hdt, The Histories, 3.30.

7. Xen, Anab, 1.9.

داد شایسته دریافت مقام شاهی شد.^۱ بنابراین کسانی که مدعی تاج و تخت بودند می‌بایست این ویژگی را در خود تقویت کنند.

میدان جنگ، رقابت‌ها و مسابقات و همچنین شکارگاه، مکان‌های مناسبی برای شاهان و شاهزادگان بودند تا این ویژگی خود را نشان دهند. شاهان و شاهزادگان هخامنشی با شکار حیوانات وحشی، شجاعت و استعداد خود را در شکار به سایر درباریان نشان می‌دادند. شکار، هم در مکان‌های باز و هم در پردیس‌های سلطنتی که شکارگاه‌های شاهان هخامنشی نیز بود؛ انجام می‌شد.^۲ به نظر می‌رسد، اهمیت شکار برای هخامنشیان سبب ایجاد مکان‌های مشخصی به‌عنوان شکارگاه برای شاهان هخامنشی شد که می‌توان آن را پردیس شکار نامید.^۳ (تصویر شماره ۱). شکار علاوه بر اینکه قدرت و شجاعت افراد را به نمایش می‌گذاشت، نوعی تمرین نیز بود تا آن‌ها آمادگی جسمانی و نظامی (استفاده از ابزار جنگی مثل تیروکمان، نیزه، خنجر) خود را نیز حفظ کنند.^۴ «کورش کوچک اقامتگاه و باغی بزرگ، پر از حیوانات وحشی داشت که هر وقت می‌خواست خود و اسبانش ورزیده شوند در آن به شکار می‌پرداخت».^۵ تصاویر باقی‌مانده از شاهان هخامنشی در حال شکار به‌ویژه شکار شیر که رابطه ممتازی با سلطنت داشت؛ نشان از اهمیت شکار در بین شاهان دارد.^۶ تصویر باقی‌مانده از داریوش هخامنشی بر روی مهر او، داریوش را در حال شکار در پردیس‌های سلطنتی نشان می‌دهد.

۲- نمایش جنگاوری:

با توجه به اهمیت جنگاوری در نزد ایرانیان، شاهان هخامنشی همیشه سعی داشتند خود را در پیوند با این ویژگی نشان دهند. داریوش اول در یکی از کتیبه‌هایش، در نقش رستم (DNb) خود را در فنون نظامی مثل سوارکاری، نیزه‌داری و تیراندازی دارای مهارت

1. Justin, Justin's history of the world, 10.3; Diod, The Library of History, 17.6.1-3.

2. Xen, Hell, 4.1.15.

3. Tuplin, Achaemenid Studies (Historia Einzelschriften 99), p.90.

۴. بروسیوس، ایران باستان (هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان)، ص ۷۱.

5. Xen, Anab, 1.2.7.

۶. بریان، امپراتوری هخامنشی، ص ۳۵۴.

معرفی می‌کند. خشایارشا نیز در الگوبرداری از پدر در کتیبه‌اش در تخت جمشید (XPI) خود را مردی ورزیده که در فنون جنگی مهارت دارد معرفی می‌کند.^۱ علاوه بر کتیبه‌ها، در حجاری‌هایی مثل بیستون (تصویر شماره ۲) و نقش رستم (تصویر شماره ۳)، همچنین بر روی سکه‌ها (تصویر شماره ۴)، شاهنشاه به همراه کمانش تصویر شده‌است. بر روی سکه‌ها شاه هخامنشی با زانویی خمیده همراه با کمان و نیزه‌ای در دست ظاهر می‌شود. این تصویر مشخص کمانداران پارسی هنگام جنگ است. یونانیان با توجه به نوع تصویری که بر سکه‌های هخامنشی نقش بسته بود به دریک هخامنشی نام عمومی کماندار (سازیتاری) داده‌اند.^۲ در این تصاویر، کمان همیشه در پیوند با شاه نشان داده شده‌است.^۳ بر روی سکه‌های نقره نیز همواره تصاویر یک جنگجو نمایش داده شده‌است. اگرچه در دوره‌های مختلف تصاویر این جنگاوران تغییراتی پیدا می‌کند به طوری که در دوران داریوش سوم جنگجو به جای کمان، شمشیر کوتاه یا خنجر ایرانی در دست دارد اما همچنان نقش یک جنگاور بر روی سکه‌ها نقش می‌شد.^۴ در واقع با این اقدامات شاهان هخامنشی سعی داشتند قدرت خود را موجه و مشروع نشان دهند.^۵ زیرا یکی از مولفه‌های انتخاب فرد به شاهی و مشروعیت او جنگاوری فرد بود.

۳- شاهنشاه فرمانده سپاه هخامنشی:

شرایط زندگی و موقعیت جغرافیایی، قبایل آریایی را بر آن می‌داشت تا همواره به دنبال دفاع از خود در برابر سایر قبایل و حکومت‌هایی مثل آشور باشند. این زمینه، ضرورت وجود سپاه‌یانی کارآزموده را بیشتر می‌کرد. پیشینه وجود سپاه منظم به دوران پیش از هخامنشیان بازمی‌گردد. به گفته هروودوت^۶ برای اولین بار کیاکسار شاه ماد، سپاه منظمی را به وجود آورد. او سپاه را به واحدهای منظم سواره‌نظام، کمانداران و نیزه‌داران

1. Kent, Old Persian: grammar texts lexicon, p.140,152.

۲. بابلون، سکه‌های ایران در دوران هخامنشی، ص ۸.

3. Nimchuk, "The "Archers" of Darius: Coinage or Tokens of Royal Esteem?", p.65.

۴. بابلون، سکه‌های ایران در دوران هخامنشی، ص ۱۲.

۵. بریان، امپراتوری هخامنشی، ص ۱۳۸.

6. Hdt, The Histories, 1.131.1.

تقسیم‌بندی کرد. ضرورت وجود سپاه‌یانی کارآموده برای مقابله با دشمن، سبب شد تا پارسیان، آموزش‌های نظامی را از سنین پایین آغاز کنند.^۱ گزنفون^۲ گزارشی درمورد این نوع آموزش‌ها ارائه می‌هد. البته به نظر می‌رسد که این نوع آموزش‌ها همگانی نبوده و گروه خاصی توانایی بهره‌مندی از آن را داشتند.

لازمهٔ به‌دست‌آوردن سزمین‌های بسیار و مغلوب کردن حکومت‌های بزرگ، وجود سپاهی منظم و قدرتمند است که به‌درستی رهبری شود. به‌نظر می‌رسد کوروش بزرگ درابتدا، متکی بر سپاه‌یانی بود که سران قبایل پارسی در اختیار او قرار دادند.^۳ در این دوره سپاهیان، نیروهای شبه نظامی بودند. به نظر می‌رسد این نیروهای شبه نظامی را مردم تشکیل می‌دادند؛ و هر یک از این نیروها می‌بایست خودش تجهیزاتش را تهیه کند.^۴ با فتح سرزمین‌های جدید، افراد بیشتری به‌عنوان نیروی نظامی وارد سپاه کوروش می‌شدند.^۵ این نیروها اگرچه همانند دوران داریوش اول، نظم چندانی نداشتند اما سقوط قدرت‌های نظامی بزرگی همچون آشور، سبب شده بود تا این نیروها رقیب نظامی جدی نداشته باشند.^۶ سپاه سلطنتی هخامنشی از سه گروه تشکیل می‌شد: ۱- ارتش دائمی به نام اسپادا (Spāda)، متشکل از ارابه رانان (فارسی باستان asabāra = اسواران)، شتررانان (ušabāri)، نیزه‌داران (rštika) و کمانداران (θanuvaniya). دو گروه سواره و پیاده‌نظام نیز در این ارتش حضور داشتند.^۷ ۲- گروه دوم نیروهایی بودند که شهربها در اختیار سپاه سلطنتی قرار می‌دادند. ۳- سوم مزدورانی بودند که در سپاه سلطنتی خدمت می‌کردند.

1. Strabo, the Geography of Strabo, 15.3.18.

2. Xen, Cyro.1.2.4-6.

3. Hdt, The Histories, 1.125.3.

۴. ویسهورفر، ایران باستان (از ۵۵۱ پیش از میلاد تا ۱۵۱ پس از میلاد)، ص ۱۲۴.

5. Olmsted, History of the Persian Empire, p.56.

۶. بروسیوس، ایران باستان (هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان)، ص ۸۸-۸۷.

۷. ویسهورفر، ایران باستان (از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد)، ص ۱۲۴.

این سه گروه، سپاهیان سلطنتی را هنگام جنگ تشکیل می‌دادند. سازماندهی این سپاه عظیم براساس یک سیستم مشخص انجام می‌شد که آن را سیستم ده‌دهی می‌نامند. یعنی هر یک از نظامیان در یک دسته و رسته مشخص با نامی مشخص قرار داشتند که توسط یک شخص فرماندهی می‌شده است.^۱ این سپاهیان در یک جمع‌بندی کلی در دو گروه نیروی زمینی (سواره‌نظام، پیاده‌نظام) و ناوگان دریایی قرار می‌گرفتند، که واحدهای سپاه سلطنتی را تشکیل می‌دادند.

اگرچه وظیفه گردآوری و تأمین سپاهیان سلطنتی برعهده هر یک از خشترپاون‌ها بود،^۲ اما این نیروها با پیوستن به سپاه سلطنتی، یک کل را تشکیل می‌دادند که فرماندهی آن‌ها کاملاً مستقل از خشترپاون‌ها قرار داشت.^۳ این فرماندهان مستقیماً در برابر شاهنشاه مسئول بودند نه ساتراپ‌ها. این ترتیب، سبب تسلط شاهنشاه هخامنشی بر امور لشکری می‌شد.^۴ در مرکزیت این سپاه، شاهنشاه هخامنشی قرار داشت که فرمانده کل نیروها محسوب می‌شد.^۵ در واقع اگرچه هر گروه از نظامیان، فرمانده مشخصی داشت؛ اما فرماندهی کل نیروها را خود شاهنشاه برعهده داشت و همه می‌بایست تحت فرمان او باشند. شاهنشاه هخامنشی از طریق خلیلارک (Chiliarch) یا هزارآپتی (hazārapati)، که دومین مقام نظامی پس از شاهنشاه بود؛ نیروهایش را کنترل می‌کرد.^۶ اقدام مهمی که شاهان هخامنشی در جنگ‌ها انجام می‌دادند، سان دیدن از سپاهیان بود. برای نخستین بار در آبودوس (Abydos) پیش از عبور از هلسپونت از سپاهیان سلطنتی سان دیده شد.^۷ هرودوت^۸ این سان سلطنتی را که توسط خشایارشا انجام شد به تصویر می‌کشد. در این لشکرکشی، بار دیگر در منطقه دوریسکوس تراکیا، شاهنشاه

۱. فرای، تاریخ باستانی ایران، ص ۱۹۵؛ بروسیوس، ایران باستان (هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان)، ص ۸۸.

2. Xen, Ec, 4.5-7.

۳. ناردو، امپراتوری ایران، ص ۵۷؛ فرای، تاریخ باستانی ایران، ص ۱۹۵.

۴. ناردو، امپراتوری ایران، ص ۵۷.

۵. هد، ارتش ایران هخامنشی، ص ۷۱.

6. Schmitt, "Achaemenid dynasty", p.423.

۷. بریان، امپراتوری هخامنشی، ص ۳۰۲.

8. Hdt, The Histories, 7.44.

از سپاهیان، سان دید.^۱ کوئنتوس کورسیوس روفوس^۲ هدف این اقدام را روحیه بخشی به واحدهای مختلف سپاه توسط شاهنشاه می‌داند.^۳ پیر بریان معتقد است هدف شاه هخامنشی از این اقدام، آشنایی با نیروهای نظامی و همچنین دیدن تنوع قومی و فرهنگی اقوام شاهنشاهی است. همچنین خشایارشا با بسیج این نیروها به دنبال نمایش قدرت و وسعت امپراتوری خود است.^۴ با توجه به اینکه شاهنشاه هخامنشی، فرماندهان بخش‌های مختلف سپاه را خودش انتخاب می‌کرد و در این انتخاب با توجه به شرایطی که وجود داشت معمولاً نزدیکان شاهنشاه انتخاب می‌شدند؛ بعید به نظر می‌رسد که هدف شاهنشاه از این اقدام، تنها، آشنایی با نیروهای نظامی بوده باشد؛ به‌ویژه که شاهنشاه، فرماندهی سپاه را به پارسیانی می‌سپارد که اغلب از خاندان‌های عالی‌نسب هستند.^۵ بنابراین با آن‌ها آشنایی دارد. همچنین با توجه به اینکه بسیاری از فتوحات و کشورگشایی‌ها پیش از خشایارشا انجام شده بود؛ احتمالاً شاهنشاه از تنوع قومی سرزمینش آگاهی داشته است. شاید شاهنشاه با این اقدام می‌خواست نیروهاش را با خودش آشنا کند. به عبارت دیگر خودش را به نیروهایش بنمایاند. به‌ویژه که در سان دوم سوار برگردونه از برابر سپاهیان می‌گذرد و سوار بر کشتی صیدایی از ناوگان دریایی سان می‌بیند.^۶ شاید شاهنشاه با این کار، هدفی والاتر را دنبال می‌کرده است؛ و آن معرفی خودش به عنوان فرماندهی کل سپاه و قدرت برتر، به اقوام سرزمینش بوده است. شاید تمامی مردم قلمرو به‌ویژه سرزمین‌هایی که فاصله بیشتری با پایتخت‌ها داشتند و حتی آریایی نبودند با نوع ایدئولوژی سیاسی هخامنشی و اینکه در این نظام، شاهنشاه قدرت برتر است آشنایی نداشتند؛ بنابراین در این زمان که مردم مختلف قلمرو حضور داشتند؛ بهترین فرصت برای نمایش ایدئولوژی نظام سلطنتی و سلسله مراتب قدرت بوده است.

1. Hdt, The Histories, 7.100.

2. Curtius Rufus, *Historiarum Alexandari Magni Macedonis libri qui supersunt*, 3.2.1.

۳. بریان، امپراتوری هخامنشی، ص ۳۰۳.

۴. همان، ص ۳۰۳-۳۰۲.

۵. همان، ص ۳۰۳؛ 96-7.81. Hdt, The Histories.

6. Hdt, The Histories, 7.100.

همانطور که جابه‌جایی‌های دربار نیز این امکان را به شاه می‌داد تا قدرت و ثروتش را در همه جا تأیید کند.^۱ به نظر می‌رسد این اقدام در واقع نمادی بود از یک ایدئولوژی؛ ایدئولوژی که شاهنشاه هخامنشی را در رأس همه امور و قدرت برتر معرفی می‌کرد. انتظار می‌رفت شاهنشاه هخامنشی که در رأس سپاهیان قرار داشت؛ فرماندهی نیروها را در لشکرکشی‌ها برعهده بگیرد.^۲ احتمالاً به همین دلیل شاهان هخامنشی به ویژه در ابتدای کشورگشایی‌ها فرماندهی نیروهای نظامی را در لشکرکشی‌ها برعهده داشتند. فتوحات کوروش بزرگ تحت فرماندهی خود او انجام شد. کمبوجیه برای فتح مصر،^۳ داریوش یکم برای مقابله با سکاها^۴ و خشایارشا برای مقابله با یونان،^۵ شخصاً هدایت سپاهیان را برعهده داشتند. شاهان هخامنشی در جنگ‌های مهم و اصلی، در لشکرکشی‌ها حضور داشتند. برای سرکوب شورش‌ها و یا ادامه فتوحات در یک منطقه معمولاً شاهنشاه، فرماندهی سپاه را به شخصی دیگر می‌سپرد. البته زمانی که شورش‌ها بسیار مهم بودند، شاهنشاه شخصاً برای سرکوبی آن‌ها اقدام می‌کرد و فرماندهی را برعهده می‌گرفت. اردشیر دوم به مقابله با برادرش کوروش کوچک شتافت.^۶ اردشیر سوم در سال ۳۴۲ پیش از میلاد برای سرکوب شورش به مصر لشکر کشید.^۷ زمانی که تهدید اسکندر برای تصرف ایران شکل جدی گرفت، داریوش سوم در رأس سپاهیان برای مقابله با اسکندر به ساحل گرانیکوس رفت.^۸ پیش از این، او مقابله با اسکندر را به فرماندهانش سپرده بود.^۹ این فرماندهان، اغلب از اشراف بلندپایه پارسی و از اعضای خاندان سلطنتی بوده‌اند. برای نمونه می‌توان به مردونیوس اشاره کرد؛ او یکی از

۱. بریان، امپراتوری هخامنشی، ص ۳۰۴.

۲. هد، ارتش ایران هخامنشی، ص ۱۷.

3. Hdt, The Histories, 3.65.6.

4. Ibid, 4.1.1.

5. Diod, The Library of History, 11.6.3.

6. Xen.anab.1.8.21.

7. Diod, The Library of History, 16.46-47.

8. Ibid, 17.30.2-4.

۹. بروسیوس، ایران باستان (هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان)، ص ۹۳-۹۲.

فرماندهان در جنگ با آتن در منطقه تراکیا بود و پس از عقب‌نشینی خشایارشا در ۴۷۹ پیش از میلاد، سپاهیان را در یونان فرماندهی می‌کرد. کوروش کوچک نیز در زمان پدرش برای مقابله با آتنی‌ها به ساتراپی‌های غربی رفت.^۱ البته گاهی نیز اتفاق می‌افتاد که فرماندهی نیروها به غیرپارسیان سپرده شود؛ به‌ویژه در زمان کوروش بزرگ و کمبوجیه. اما این اتفاق در دوره‌های دیگر کم‌رنگ‌تر شد. به‌ویژه پس از ثبات قدرت داریوش یکم که سعی داشت بیشتر بر اشرافیت پارسی تکیه کند. البته زمانی که او به فرماندهان با تجربه نیاز پیدا می‌کرد از غیرپارسیان نیز استفاده می‌کرد.^۲ دو تن از فرماندهان داریوش برای سرکوب شورش‌های پس از تخت‌نشینی، پارسی نبودند؛ یکی دادارشی ارمنی و دیگری تخمسپدهٔ مادی.^۳ داتیس مادی نیز با همراهی ارتافرنس برادرزادهٔ داریوش، در نبرد با یونان پس از مردونیوس هدایت سپاه سلطنتی را برای مطیع کردن آتن و ارتریا برعهده داشت.^۴ به‌نظر می‌رسد انتخاب این فرماندهان جزو اختیارات شاهنشاه بود؛ اما اینکه شاهنشاه در عمل تا چه اندازه در این انتخاب آزاد بود مشخص نیست. احتمالاً او این انتخاب را با در نظر گرفتن شرایط فرد و احتمالاً با مشورت شورای درباری انجام می‌داده‌است.^۵ این فرماندهان اختیارات محدودی داشته‌اند؛ به‌عبارت‌دیگر می‌توان گفت این منصوبین، تنها هدایت سپاه سلطنتی را برعهده داشته‌اند و شاه جایگاه خود را به‌عنوان فرماندهٔ کل نیروها در جنگ حفظ می‌کند. این فرماندهان می‌بایست چیزی را که شاهنشاه فرمان داده بود انجام دهند و حق خودرأیی نداشتند. در واقع شاهنشاه، مسئول اقدامات فرماندهانش در مناطق مختلف بود.^۶ اگرچه در چنین مواردی شاهنشاه در جنگ حضور نداشت اما تصمیمات مهم می‌بایست با اجازهٔ او انجام شود؛ و این فرماندهان تا کسب اجازه از شاه نمی‌توانستند خودشان برای اقدامات مهم تصمیم‌گیری

۱. هد، ارتش ایران هخامنشی، ص ۱۷.

۲. مانوتل‌کوک، شاهنشاهی هخامنشی، ص ۸۹.

۳. هد، ارتش ایران هخامنشی، ص ۱۸.

۴. Hdt, The Histories, 6.94.2; Diod, The Library of History, 11.22.

۵. هد، ارتش ایران هخامنشی، ص ۱۷.

۶. Hdt, The Histories, 6.97.1; Diod, The Library of History, 15.41.2; Xen.Hell.4.8.16.

کنند.^۱ احتمالاً شاهان هخامنشی با مشورت و تأیید شورای درباری این اجازه را برای فرماندهان، صادر می‌کردند.

۴- شوراها و جنگی و اختیارات شاهنشاهی:

مهمترین شورایی را که در دوران هخامنشی منابع یونانی به آن پرداخته‌اند؛ شوراها است که برای امور نظامی تشکیل می‌شد. وجود این شوراها برای تصمیم‌گیری‌های مهم نظامی ضروری بوده است.^۲ مهم‌ترین منبع ما برای بررسی شوراها جنگی نوشته‌های هرودوت است. با توجه به تصویری که منابع یونانی در اختیار قرار می‌دهند می‌توان مشخص کرد چه گروه‌هایی در این شوراها حضور داشته‌اند. احتمالاً شاهنشاه در رأس این شوراها قرار داشت. در مرتبه پس از شاهنشاه، اصلی‌ترین گروهی که وجودش در این شوراها ضروری بوده است؛ نجیب‌زادگان پارسی بودند.^۳ افسران ارشد نظامی که فرماندهی بخش‌های مختلف سپاه را برعهده داشتند نیز در این شوراها حضور داشتند.^۴ نکته قابل توجه در این است که گاهی افرادی در این شوراها حضور داشتند که نه جزو برگزیدگان پارسی بودند و نه جزو افسران ارشد؛ آن‌ها رقیبان یا حتی می‌شود گفت دشمنان پیشین هخامنشیان بودند که پس از شکست، در نتیجه سیاست هخامنشیان زنده ماندند و به کار گرفته شدند. افرادی همچون کرزوس شاه شکست خورده لودیا،^۵ هیپاس حاکم پیشین آتن که از مقام خود خلع شده بود و بهانه‌ای شد برای درگیری داریوش با آتن،^۶ تمپستوکلس فرمانده نیروی جنگی یونان برای مقابله با نیروهای خشایارشا در نبرد سالامیس، که پس از جنگ به شاه ایران پناهنده شد.^۷

1. Hdt, The Histories, 5.31-32.1; Diod, The Library of History, 15.41.5.

۲. احتشام، ایران در زمان هخامنشیان، ص ۴۴.

3. Hdt, The Histories, 1.206.3; 3.127.2; 7.8.1.

۴. احتشام، ایران در زمان هخامنشیان، ص ۴۴.

5. Hdt, The Histories, 1.207.1; 2.156.1-2.

6. Ibid, 5.96.

7. Diod, The Library of History, 11.57.1.

شوراهای جنگی احتمالاً در دربار شاهان هخامنشی یا در خیمه‌های سلطنتی که به مثابه همان کاخ و دربار بود برگزار می‌شد.^۱ به نظر می‌رسد تشکیل این شوراها بنا بر ضرورت، پیش از جنگ و حتی در زمان جنگ برای مشخص کردن فرماندهان، تعیین استراتژی جنگی و امور مربوط به لشکرکشی‌ها انجام می‌گرفت. همانطور که پیش‌تر گفته شد؛ یکی از دلایل تشکیل شوراهای پیش از جنگ، اطمینان شاهنشاه از وفاداری خشترپاون‌ها و بزرگان پارسی و تأمین نیروهای لازم از سوی آن‌ها است. به این منظور، شاهنشاه سعی می‌کرد با دلایلی اعضای شورا را راضی نگه دارد و آن‌ها را متقاعد برای انجام جنگ کند.^۲ شاید بتوان یکی دیگر از دلایل تشکیل شوراهای جنگی را مسائل سیاسی و ایدئولوژیکی دانست. در ایدئولوژی سیاسی هخامنشی، شاهنشاه همواره به صورت پیروزمند تصویر می‌شود.^۳ داریوش در کتیبه‌اش (DNb) به توانمندی رزمی‌اش که او را در رأس جنگجویان قرار می‌داد و سبب پیروزی او در جنگ‌ها می‌شده‌است اشاره می‌کند. نقش برجسته بیستون نیز نمادی است از شاه پیروزمندی که در جنگ‌ها موفق می‌شود دشمنان را شکست دهد و پیروز باشد (تصویر شماره ۵). شاه هخامنشی حتی در هم‌آوردی با حیوانات وحشی نیز قهرمان و پیروز بود (تصویر شماره ۶). بیان سرزمین‌های تحت سلطه نیز می‌تواند نمایش پیروزمندی شاهنشاه هخامنشی باشد. به نظر می‌رسد شاهان هخامنشی سعی می‌کردند با توجه به این ایدئولوژی، شوراهای جنگی را برگزار کنند؛ و شاید به نوعی دیگران را نیز در تصمیم‌گیری شریک کنند تا در صورت شکست این چهره شاه پیروزمند و توانا و در نهایت مشروعیتشان همچنان حفظ شود.

شوراهای جنگی سبب می‌شد تا شاهنشاه با عقاید مختلف آشنا شود.^۴ کسانی که در شورا حضور داشتند می‌توانستند نظرات خود را اعلام بدارند و حتی گاهی به مخالف برمی‌خواستند. احتمالاً رای افراد، متکی بود بر نظر کسانی که از قدرت و جایگاه بالاتری

۱. بریان، امپراتوری هخامنشی، ص ۳۹۵.

2. Hdt, The Histories, 7.8-9.1.

۳. بریان، امپراتوری هخامنشی، ص ۳۲۸.

4. Hdt, The Histories, 7.8.1.

برخوردار بودند. در گزارشی که هرودوت^۱ از شورای پیش از حمله به یونان که توسط خشایارشا تشکیل شد، ارائه می‌دهد؛ پس از اینکه مردونیوس از شاهنشاه حمایت می‌کند بقیهٔ پارسیان که در شورا حضور داشتند جرأت بیان هیچ عقیدهٔ مخالفی را ندارند و تنها ارتبان، عموی خشایارشا است که مخالفت خودش را اعلام می‌کند. تصمیم‌گیری در نهایت با شاهنشاه بود. او با در نظر گرفتن عقاید اعضای شورا این کار را انجام می‌داد.^۲ اینگونه به نظر می‌رسد عواملی سبب می‌شد تا شاهنشاه هخامنشی با احتیاط در زمینهٔ نظامی تصمیم‌گیری کند. این عوامل عبارتند از:

۱- شاهنشاه در نهایت، تصمیمی می‌گرفت که مخالفت جدی برای آن وجود نداشته باشد. در واقع باتوجه به اینکه بخشی از سپاهیان سلطنتی نیروهای ساتراپی‌ها بودند؛ سعی می‌شد موافقت آن‌ها کسب شود؛ و حتی در صورت مخالفت جدی، ممکن بود که یک تصمیم پذیرفته نشود؛ مانند پیشنهاد زمین سوخته که مِمنون برای مقابله با اسکندر ارائه داد. بیشتر بلندپایگان پارسی این پیشنهاد را نپذیرفتند و ساتراپ فریگیه نیز با آن مخالفت کرد؛ در نتیجه نیروها برای مقابلهٔ نظامی با اسکندر آماده شدند.^۳ در مواردی که شاهنشاه شخصیت قدرتمندی نداشت؛ ممکن بود این تأثیر بیشتر شود و شاید شاهنشاه مجبور به پذیرش نظر کسانی می‌شد که در شوراها حضور داشتند.^۴

۲- تصویری که شاهنشاه از خود به‌عنوان شاه پیروزمند ارائه می‌داد. شاهنشاه پیروزمند هخامنشی برای حفظ این تصویر، که به نوعی با نشان دادن رزمجویی شاهنشاه، سبب مشروعیت او می‌شد؛ می‌بایست در جنگ‌ها با در نظر گرفتن دیگر عقاید عمل کند. چه‌بسا که خود رأیی او در مسائل نظامی می‌توانست سبب شکست نیروها شود و این اتفاق چهرهٔ شاه پیروزمند را متزلزل می‌کرد. در حالی که شرکت دادن دیگران در این تصمیم‌گیری می‌توانست در صورت شکست، این چهره را همچنان حفظ کند؛ چون در این صورت مسئولیت شکست، تنها برعهدهٔ شاهنشاه نبود؛ بنابراین باتوجه به مواردی

1. Ibid, 7.10.1.

2. Ibid, 1.208.1;7.11.1; Diod, The Library of History,17.30.4.

3. Arrian, Anabasis Alexander ,1.12.8-10; Diod, The Library of History, 17.18.1-2.

4. Ibid, 17.30.6.

که ذکر شد؛ شاهنشاه هخامنشی گرچه فرمانده کل نیروهای نظامی محسوب می‌شد و اختیارات زیادی در این زمینه داشت؛ اما عواملی نیز سبب محدودیت در اختیار عمل برای او می‌شده‌است. شاهنشاه هخامنشی در زمینه تصمیم‌گیری در مورد انجام جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها و همچنین روش‌های جنگی، دارای قدرت و اختیارات نامحدودی نبوده‌است. همانطور که ذکر شد؛ عوامل متعددی این محدودیت را برای شاهان هخامنشی به وجود می‌آورد و مانع از اختیارات نامحدود او در زمینه تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات نظامی می‌شد.

به نظر می‌رسد شاهان هخامنشی اقداماتی را برای افزایش اختیارات نظامی خود انجام می‌دادند. ساخت و تقویت پادگان‌های نظامی و همچنین به‌کارگیری نیروهای مزدور را می‌توان از جمله تلاش‌های شاهان هخامنشی برای افزایش قدرت و اختیاراتشان در زمینه نظامی دانست. این اقدامات همچنین سبب کاهش قدرت ساتراپی‌ها و بزرگان پارسی نیز می‌شد. پادگان‌های نظامی توسط فرماندهانی اداره می‌شد که مستقیماً در برابر پادشاه مسئول بودند و از او فرمان می‌گرفتند.^۱ این پادگان‌ها به گونه‌ای سازماندهی شده بودند که هر فرمانده پادگان، فرماندهی نظامی چهار یا پنج ساتراپی را برعهده داشت. در واقع تعداد این فرماندهان با تعداد ساتراپ‌ها یکسان نبود.^۲ شاهنشاه هخامنشی پادگان‌های نزدیک را شخصاً سرکشی می‌کرد و برای نظارت بر کار سایر پادگان‌هایی که در مناطق دورتر بودند افراد مورد اعتمادش را می‌فرستاد. وظیفه تأمین نیروهای این پادگان‌ها هم برعهده ساتراپی‌ها بود.^۳ این ساختار نیز احتمالاً ترتیبی نبوغ آمیز بود که کنترل و نظارت بر فرماندهان پادگان‌ها را افزایش می‌داد. حضور مزدوران را نیز اگرچه نشانه ضعف و بعضی نشانه ثروت زیاد شاهنشاهی هخامنشی دانسته‌اند؛ به نظر می‌رسد شاهنشاه هخامنشی با به‌کارگیری این نیروها می‌خواست قدرت خودش را افزایش دهد. استخدام این نیروهای بیگانه که وابستگی به بزرگان پارسی و خاندان‌های دیگر نداشتند؛ سبب

۱. هد، ارتش ایران هخامنشی، ص ۲۵.

۲. ناردو، امپراتوری ایران، ص ۵۸.

می‌شد تا شاهنشاه برای تأمین نیروهایش وابستگی کمتری به خشکریاوان‌ها داشته باشد؛ در نتیجه اختیاراتش برای انجام بعضی اقدامات نظامی و گرفتن بعضی از تصمیمات بیشتر می‌شد.

نتیجه:

شاهان هخامنشی در کنار تمام ویژگی‌هایی که سبب مشروعیت حکومت آن‌ها می‌شد به اهمیت جنگاوری و رزم‌آوری در نزد ایرانیان پی برده بودند به همین دلیل برای تقویت آن تلاش می‌کردند. در ایدئولوژی نظام سلطنتی هخامنشی، شاهنشاه به صورت شاه جنگاور پیروزمندی تصویر شده‌است که تمام نیروهای نظامی را تحت فرمان خود دارد. البته او بخشی از اختیارات خود را به فرماندهان خردتر واگذار می‌کرد که مستقیماً از شاهنشاه دستور می‌گرفتند. گستردگی قلمرو هخامنشی سبب شده بود تا شاهان برای نشان دادن ایدئولوژی حکومت خود از روش‌های مختلفی استفاده کنند، تعاریفی که در کتیبه‌ها از شاهان وجود دارد، نقش مهره‌ها و سکه‌ها، تصاویری که در حجاری‌ها مختلف وجود دارد و سان شاهنشاه از سپاه سلطنتی در جنگ‌ها همه نشان‌از تلاش شاهان هخامنشی برای نشان دادن جنگاوری خود دارد. آن‌ها اگرچه در رأس سپاه قرار داشتند اما به دلایلی مثل حفظ ویژگی خود به عنوان شاه همیشه پیروز و جلب حمایت اشراف و بزرگان تصمیمات مهم جنگی را در شوراها و با مشورت دیگران اتخاذ می‌کرد.

منابع و مآخذ:

- احتشام، مرتضی. *ایران در زمان هخامنشیان*. تهران: جاویدان، ۲۵۳۵.
- بابلون، ارنست. *سکه‌های ایران در دوران هخامنشی*. ترجمه ملک‌زاده‌بیانی_دکترخان‌بابا بیانی، انجمن آثار ملی، بی‌جا، ۱۳۵۸.
- بروسیوس، ماریا. *ایران باستان (هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان)*. ترجمه عیسی عبدی، تهران: ماهی، ۱۳۹۲.
- بریان، پیر. *امپراتوری هخامنشی*. ترجمه ناهید فروغان. تهران: نشر و پژوهش فروزان‌روز-قطره، ۱۳۸۷.

فرای، ن. ریچارد. *تاریخ باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی‌فرهنگی، ۱۳۸۸.

مانوئل کوک، جان. *شاهنشاهی هخامنشی*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس، ۱۳۸۳.

مجتبایی، فتح‌الله. *شهرزیبای افلاطون و شاه آرمانی در ایران باستان*. انجمن فرهنگ ایران باستان، بی‌جا، ۱۳۵۲.

ناردو، دان. *امپراتوری ایران*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس، ۱۳۸۲.

ویسهوفر، یوزف. *ایران باستان (از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد)*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس، ۱۳۸۸.

هد، دانکن. *ارتش ایران هخامنشی*. ترجمه محمد آقاجری، تهران: ققنوس، ۱۳۹۱.

Arrian. (1967). *Anabasis Alexander: Book I-IV*, Vol.1, Trans. I. Robson. E, B. D., London: Harvard University press.

Curtius Rufus, Q. (1908). *Historiarum Alexandari Magni Macedonis libri qui supersunt*. Trans, E. Hedice. In aedibus B.G. Teubneri. Lipsiae.

Diodorus Siculus, (1989). *The Library of History*, Trans. C. H. Oldfather, Cambridge, Mass: Harvard University Press.

Herodotus, (1920). *The Histories*, Trans. A. D. Godley. Cambridge: Harvard University Press.

Justin (1886). *Justin's history of the world, extracted from Pompeius Trogus*. pp. 1-90. Preface, Books 1-10.

Kent, R. G. (1950). *Old Persian: grammar texts lexicon*, American Oriental Society, New Haven.

Nimchuk, C. L (2002). "The "Archers" of Darius: Coinage or Tokens of Royal Esteem?". Freer Gallery of Art: Michigan. 32, 55-79. Also available at: <http://www.jstor.org/stable/4629592>.

Olmstead, A.T. (1948). *History of the Persian Empire*, the University of Chicago, London.

Plutarch, (1926). *Plutarch's Lives*. Trans. Bernadotte Perrin. Cambridge, MA: Harvard University Press.

- Schmitt. R (1983). “*Achaemenid dynasty*”. Enc. Ir. I/4, 414-426, also available online at: <http://www.iranicaonline.org/articles/achaemenid-dynasty>.
- Strabo. (1924). *the Geography of Strabo*. Ed. H.L. Jones. Cambridge, Mass: Harvard University press.
- Tuplin, Ch. (1996). *Achaemenid Studies (Historia Einzelschriften 99)*. Stuttgart: Franz Steiner Verlag.
- Xenophon, (1914). *Cyropaedia*, Trans. Walter. M, Cambridge: Harvard University Press.
- Xenophon, (1918). *Hellenica*, Trans. Carleton L. Brownson, Cambridge: Harvard University Press.
- Xenophon, (1922). *Anabasis*, Trans. Carleton L. Brownson, Cambridge: Harvard University Press.
- Xenophon, (1979). *Economics*, Trans. William Heinemann, Cambridge, MA: Harvard University Press.

تصاویر:



تصویر شماره ۱: مهر داریوش ۱.



تصویر شماره ۲: داریوش در بیستون. مأخذ: ماری کخ: ۱۳۷۷.



تصویر شماره ۳: داریوش در نقش رستم.^۱



تصویر شماره ۴: سکه‌های سلطنتی. مأخذ: بریان: ۱۳۸۷.



تصویر شماره ۵: نقش برجسته بیستون. مأخذ: ماری کخ: ۱۳۷۷.



تصویر شماره ۶: نگاره مبارزه شاه پهلوان با شیر (از کاخ داریوش).^۱

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال پنجم، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۹۸

نگاهی به رساله صورت‌بندی اقتصادی پیشاسرمایه‌داری اثر کارل مارکس

سیده زهرا زارعی^۱

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱/۲۱

چکیده:

مقوله صورت‌بندی اجتماعی- اقتصادی شاید نخستین بار توسط کارل مارکس مورخ و فیلسوف نام‌دار آلمانی مطرح شد که اشاره به نوعی رده‌بندی شیوه‌های تولید و جوامع در روند تکامل تاریخی آنها دارد. به نظر می‌رسد که در این نوع نگاه، مکتب فلسفی کانت با شیوه ماهیت پژوه خاص خود با روش تکامل‌گرای محافل علمی انگلستان ترکیب شده، در پی بازشناسی ریشه‌های سرمایه و بازسازی چگونگی برآمدن سرمایه‌داری است. رساله مذکور از ترجمه انگلیسی متن اصلی با عنوان *pre-capitalist socio-economic formation: A collection* که ترجمه فارسی توسط خ. پارسا اولین بار در ۱۳۵۳ در خارج از کشور و در ۱۳۷۸ در نشر دیگر در تهران منتشر شد؛ و هرچند مدت‌ها از انتشارش می‌گذرد، کمتر مورد توجه قرار گرفته و بحث صورت‌بندی به خصوص مورد غفلت قرار گرفته است. هدف نوشته حاضر بررسی چگونگی ترکیب نظریه‌ها و ساختارهای تشکیل‌دهنده این رساله به عنوان طرحی کلی برای تألیف مهمترین آثار مارکس یعنی کتاب‌های سرمایه و نقد اقتصاد سیاسی است.

واژه‌های کلیدی: صورت‌بندی اقتصادی- اجتماعی، تاریخ اقتصادی، پیشاسرمایه‌داری، کارل مارکس.

۱. دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی از دانشگاه شیراز z.zarei88@yahoo.com

۱- مقدمه: در باب عنوان رساله:

چنان‌که از عنوان انگلیسی بر می‌آید، شایسته بود در ترجمه فارسی قید اجتماعی نیز در بحث از نوع صورت‌بندی ذکر می‌شد. البته برای تدقیق بیشتر، عنوان آلمانی اساس است که اصل آن ترجمه‌ای از دو رساله ذیل است که مارکس در سال‌های ۱۸۵۸-۱۸۵۷ م در هنگام مقدمه‌سازی برای نوشتن کتاب *نقد اقتصاد سیاسی و سرمایه نگاشته بود*، اما این نوشته‌ها به شکلی تدوین‌نشده (یادداشتهای شخصی) ماند:

Formen die der kapitalistischen production vorheyen
Grundrisse der kritik der politischen ekonomie

۲- معنی و مفهوم تاریخ اقتصاد پیشاسرمایه‌داری از نظر مارکس:

منظور از واژه پیشاسرمایه‌داری که در عنوان این رساله به کار رفته‌است، دورانی از تاریخ اقتصادی بشر است که در آن تمرکز بر شیوه‌های مالکیت زمین از بدوی‌ترین شکل آن یعنی از گردآوری میوه، شکار و به خصوص زندگی دامداری و مناسبات قبیله‌ای تا پیدایش کشاورزی، و به قول سقراط برآمدن نظامات الیگارش‌ی در یونان باستان، اصلاح مالکیت زمین، و برآمدن هکتومرها^۱ و اشکال پیشرفته فئودالیسم و اندکی بعد از آن است که شامل مانوفاکتورها (کارگاه‌های کوچک صنایع دستی در روستاها) و نظام صنفی بازارهای تولیدی قرون وسطایی است که با ساختارهای صنفی-دستی به تولید محدود برای فروش در بازارهای محلی می‌پرداختند. دوره اقتصاد پیشاسرمایه‌داری با برآمدن صنایع بزرگ پس از انقلاب صنعتی و توسعه شهرهای صنعتی به سر رسید که مواد خام را از دوردستها وارد کرده و محصولات خود را به قاره‌های دیگر در سطحی جهانی صادر می‌کردند و به یک معنی اقتصاد را وارد مرحله جهانی کردند.

اصطلاح پیشاسرمایه‌داری توسط نئومارکسیستها و سایر محققین تاریخ اقتصادی برای توصیف دوره مورد بحث به کار رفته‌است. چنان‌که در عنوان یکی از موفق‌ترین آثار تاریخ‌نگاری اقتصادی پست مدرن توسط عباس ولی به نام *ایران پیش از سرمایه‌داری* به

۱. ارسطو، اصول حکومت آتن، ص ۵-۶.

کار رفته‌است. در فصلی از این کتاب مفهوم شیوه تولید آسیایی و تعاریف ایران پیش‌سرمایه‌داری به عنوان جامعه ای آسیایی به شیوه‌ای مارکسیستی به‌طور جالبی به بحث گذاشته شده‌است.^۱

۳- چگونگی تکامل و روند برآمدن سرمایه‌داری از نظر مارکس:

مارکس روند پیدایش سرمایه را روندی کند می‌داند که بسیاری از مقدمات آن در دوره پیش‌سرمایه‌داری موجود بوده‌است و سرمایه تمامی مقدمات مورد نیازش را خود به وجود نیاورده بلکه خود محصول طبیعی تاریخ اروپاست. (مارکس، ۱۳۷۸: ۷۳-۷۰) روند پیدایش سرمایه در تاریخ اروپا دو دوره تدارکاتی و نهایی را پیموده‌است که در نمودارهای ذیل نشان داده شده‌است.



نمودار ۱. روند صعودی نقطهٔ عزیمت سرمایه از نظر مارکس.



نمودار ۲. روند صعودی تکمیل دوره اول (ندارکاتی) از نظر مارکس.



نمودار ۳. روند صعودی تشکیل اصلی (نهایی) سرمایه.

۴- متن رساله:

متن ترجمه حاضر بسیار دیرپاب و گاه نامفهوم است و شاید دلیل این امر آن است که اولاً: ظاهراً جملات طولانی، پراز معترضه‌ها، گاه به طول پنج سطر می‌رسید از ویژگی‌های نگارش به سبک علمی در زبان آلمانی قرن ۱۹. م بوده‌است.^۱ متن حاضر برگرفته از یادداشتهای شخصی، خام و اولیه مارکس بوده‌است. به طوری که بسیاری جملاتش ناتمام مانده و فاقد فعل و فاعل هستند. چندانکه جملات پنج سطر در آن اندک نیستند. ثانیاً: عمق و دشواری ذاتی زبان آلمانی را باید در نظر گرفت. ثالثاً: مانع دیگر بر سر راه درک سریع این کتاب، لایه‌های ترجمه آن است. چنان‌که یک کتاب به انگلیسی ترجمه و خ. پارسا آن را از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده بود.

۴-۱- منابع رساله و افرادی که مارکس تحت تأثیر آنان بوده‌است:

متن اصلی از جنس تصنیف است؛ و غالباً حاصل کندوکاوها و افکار مارکس است؛ بنابراین فاقد استنادات بسیار به منابع متنوع است. مارکس گاه تاریخ اقتصادی و اجتماعی یک تمدن را در یک پاراگراف خلاصه کرده‌است. این امر از وسعت مطالعات و اطلاعات او و وسعت آفاق ذهن تحلیلگر او برمی‌آید که به عنوان فیلسوف، جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز مشهور شده بود اما مبنای مطالعاتش و رشته تحصیلی اش در تاریخ ریشه داشت.

شاید مهمترین منابع مورد استفاده مارکس در مطالعات تاریخی اش دو برون مؤلف تاریخ روم، و در زمینه اقتصادیات، کتاب ثروت ملل اثر آدام اسمیت باشد که از آن میان به نظر می‌رسد که نظریه تقسیم کار بیش از همه بر نظریات مارکس اثر نهاده بود. او برخلاف دورکیم که تقسیم کار را به اجتماعیات کشانده و نظریه «تقسیم کار اجتماعی» را

۱. برای نمونه مطابقت داده شود با:

Ferdinand Von Richthofen. (2007), Themenheft 138/4 aus der geographischen publikationseihe "die erde". Berlin.

مطرح کرده بود،^۱ نظریه تقسیم کار اسمیت را به تأثیر تجارت در تولد سرمایه‌تعمیم داده‌است. (مارکس، ۱۳۷۸: ۷۴) اسمیت پیش از او تراکم سرمایه را تا توسعه اقتصادی پی گرفته بود.^۲

۵- روش کار و تعمق مارکس در تاریخ اقتصادی عمومی جهان:

مارکس شخصیتی کم‌حرف؛ عمیق و فلسفی نویسنده بود. شخصیت وی بر اثرش مؤثر افتاده، مطلبش را به مختصرنویسی گاه افراطی تعمق در کلیات و نپرداختن به جزئیات کشانده‌است. البته با توجه به اینکه این مطالب بعدها در کتابهای سرمایه و مقدمه‌ای بر اقتصاد سیاسی بسط داده شده‌اند، می‌توان رساله حاضر را طرحی کلی برای این دو کتاب دانست. از سوی دیگر چون رساله حاضر به دوران پیش‌سرمایه‌داری می‌پردازد، از نظر تاریخی مقدمه‌ای ضروری برای فهم درست دوکتاب فوق است.

نقطه قوت روش تحقیق تاریخی- فلسفی مارکس در دسته‌بندی شیوه‌های تولید و شیوه‌های مالکیت به روشی منطقه‌ای (در قالب تمدنهای تاریخی) و در درون یک «رشد تاریخی» است. یعنی در طول تاریخ و در عرض جغرافیا به وسعت دامنه موضوع توجه دارد. او این روند را تا رسیدن به بدیهیات علت یابی می‌کند؛ و برخلاف تصور رایج در باب مارکس، برای همه تمدنها حکمی کلی صادر نکرده، و مثلاً از دوام مانوفاکتورهای مستقل از کشاورزی در «شیوه تولید شرقی» و از «انحلال» همان شیوه در تاریخ اروپا به سخن می‌پردازد.

۶- چگونگی ترکیب بینش فلسفی و روش تحقیق کانتی و داروینی در کار مارکس:

روش تحقیق مارکس در این رساله روشی تحلیلی به معنای واقعی کلمه است. به طوری که سلسله علت‌ها و معلولها را تا بدیهی‌ترین پایه پی گرفته‌است. او آنچنان با وسواس علمی علل را کاویده‌است که گاه خواننده را خسته و متحیر می‌کند. به نظر می‌رسد که

۱. دورکیم، درباره تقسیم کار اجتماعی، ص ۴۱ و ۴۷.

۲. کاتوزیان، آدام اسمیت و ثروت ملل، ص ۱۴۸.

این روش تحلیلی و عبور از پوسته‌های سلسله علت‌ها به هسته حقیقت، تحت تأثیر آموزش‌های اولیه ای است که مارکس در مکتب فلسفی کانت در جهان آلمانی زبان یافته بود. زیرا کانت با پیشنهادش برای «تاریخی عمومی و جهان شمول از نقطه دیدی کیهانی»^۱ راه مکتب فلسفه تاریخی آلمانی را گشود، و هگل از انگاشت‌نش از تاریخ عمومی و جهان شمول به مثابه تحقق پیشروانه آزادی بشر دنباله رو کانت بود. کنت و مارکس هر یک به شیوه خود از سرمشق هگل پیروی کردند.^۲

از سوی دیگر مارکس در هنگام نتیجه‌گیری و بازسازی «روندها» به روش تکاملی رفته و از «تکامل شیوه‌های تولید» و «روند تاریخی» به عنوان مخمرهایی برای شکل‌دهی به شیوه‌های تولید جدید یاد کرده‌است (مارکس،: ۷۳) این اشارات و عبارات به روش تکامل‌گرایان انگلیسی چون چارلز داروین^۳ و هربرت اسپنسر اشاره دارد که در محافل علمی انگلستان، از قبیل دانشگاه کمبریج، رواج داشته و چنان‌که معروف است مارکس مدتی در آنجا به تحصیل و تدریس مشغول بوده‌است. جالب است که نوتکامل‌گرایان Neo-Darwinists تکیه بر نقش محوری ابزار تولید (البته به نام "تکنولوژی") (لنسکی، ۱۳۷۴: ۱۳۴ به بعد) در تکامل تاریخی جوامع را از مارکس وام گرفته‌اند؛ بنابراین به‌طور کلی بینش فلسفی و تاریخی مارکس را در این رساله باید ترکیبی در حال شکل‌گیری از تکامل‌گرایی اجتماعی انگلیسی و روش فلسفی درون‌نگر کانتی دانست.

نتیجه:

با توجه به شواهد ارائه شده، مارکس قایل به مهندسی کردن روبه‌ای از پیش تعیین شده برای تشکیل نظام سرمایه‌داری نیست. همچنین برخلاف نظر غالب و مشهور، ریشه‌های سرمایه‌داری را فقط از قرن ۱۶ م نمی‌داند. بلکه سرمایه‌داری را محصول طبیعی طول تاریخ اروپا معرفی کرده‌است. این محصول زمینه‌هایی چون پول در گردش،

۱. کانت. فلسفه فضیلت، ص ۳۲.

۲. کالینگوود، اصول کلی تاریخ و نوشتارهای دیگر در فلسفه تاریخ، ص ۱۶۴.

۳. داروین، منشأ انواع، ص ۱-۳.

مهارت، کارگران متخصص، جدایی شهر از روستا و روند تاریخی و حتی انحلال شیوه‌های سنتی تولید و صورت‌بندی‌های اجتماعی-اقتصادی وابسته به آن را نیاز داشت که به قول او در روندی تاریخی «تخمیر» شده و به سرمایه‌داری منجر شد. گذشته از اطلاعاتی که مارکس در باب تاریخ تکامل صورت‌بندیهای اقتصادی تا پیدایش سرمایه‌داری ارائه داده‌است، روش تحقیق و تحلیل او به عنوان ترکیبی بدیع از مکتب فلسفی آلمانی (کانتی) و تکامل‌گرایی (داروینیسم اجتماعی) برای بررسی تاریخ عمومی اقتصاد جهان، با وجود نقصهایی که بعدها با انتقادات دقیق دانشمندان بعد در آن آشکار گشت، فارغ از جهت‌گیریهای سیاسی روز، هنوز به عنوان روشی علمی هنوز قابل استفاده است. البته به شرط آنکه پژوهشگر آگاه در دام تعمیم‌های ناروا، کلی‌گویی و تقسیم‌جوامع به دو طبقه کلی دارا و ندار نیفتد.

منابع و مآخذ:

- ارسطو. **اصول حکومت آتن**. ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی. تهران: کتابهای جیبی. چاپ سوم. ۱۳۷۰.
- داروین. چارلز. **منشأ انواع**. ترجمه نورالدین فرهیخته. تهران: نگارستان کتاب، چاپ دوم. ۱۳۸۹.
- دورکیم. امیل. **درباره تقسیم‌کار اجتماعی**. ترجمه باقر پرهام. تهران: مرکز، چاپ پنجم. ۱۳۹۲
- کاتوزیان. محمد علی. **آدام اسمیت و ثروت ملل**. تهران: کتاب‌های جیبی، چاپ دوم. ۱۳۸۱
- کالینگوود. آر. جی. **اصول کلی تاریخ و نوشتارهای دیگر در فلسفه تاریخ**. ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی. تهران: نشر نی. ۱۳۹۰
- کانت. ایمانوئل. **فلسفه فضیلت**. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: نقش و نگار. چاپ چهارم. ۱۳۹۳.
- لنسکی. گرهارد و جین لنسکی. **سیر جوامع بشری**. ترجمه ناصر موفقیان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ دوم. ۱۳۷۴.

مارکس. کارل. *صورت‌بندی‌های اقتصادی پیش‌سرمایه‌داری*. ترجمه خ. پارسا. تهران: نشر پارسا، ۱۳۷۸.

محمدی اصل. عباس. *نقد عقل اجتماعی*. تهران: نقش جهان. ۱۳۹۳.

ولی. عباس. *ایران پیش از سرمایه‌داری*. تهران: نشر مرکز. ۱۳۸۰.

Von Richthofen. Ferdinand (2007), Themenheft 138/4 aus der geographischen publikationseihe “ die erde”). Berlin.

فصل‌نامه جندی‌شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال پنجم، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۹۸

طرز زندگی سکایی و اصلاحات زردشت^۱

واسیلی آبایف^۲

ترجمه نیکلای سمونوف^۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۷

تاریخ پذیرش: ۹۹/۲/۱۸

در سال ۱۷۷۱ میلادی انکتیل دوپرون، پژوهشگر فرانسوی، نخستین ترجمه *اوستا*، کتاب مقدس زردشتی را انتشار کرد.^۴

پیش از آن از نوشته‌های یونانی و سایر منابع شناخته شده بود که مردمان ایرانی در گذشته‌های دور اصلاح‌گری دینی به نام زردشت را داشتند که دینی نو را تأسیس کرد و نام آن را «دین زردشتی»، به نام پیامبر، و یا «مزدایرستی»، به نام اهوره‌مزدا، خدای بزرگ آن نام نهاد. این دین بر ایران تا فتح اعراب تسلط داشت و بعدها اسلام آن را کنار گذاشت. پیروزی دین اسلام، پیروزی ایدئولوژیک صلح‌آمیز نبود، بلکه انهدام دین باستانی همراه با خون‌ریزی و خشونت و تعصب مذهبی بود. آخرین پیروان دین زردشتی از سرکوب دینی به هند فرار کردند و تا اکنون آنجا زندگی می‌کنند.

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Abayev, V.I., "Skifsky byt i reforma Zoroastra", *Archiv Orientalni*, № 24, 1956, Praha.

۲. زبان‌شناس و ایران‌شناس سابق در آکادمی علوم شوروی

۳. کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان از دانشگاه تهران kuchaai@gmail.com

4. *Zend-Avesta, ouvrage de Zoroastre*. Traduit en français sur l'Original Zend par M. Anquetil du Perron. I-II, Paris, 1771.

اوستا از لحاظ زبان‌شناسی منبع برجسته و جذابی است. در آن اطلاعاتی در مورد دستور زبان و واژگان زبان ایرانی باستان محفوظ مانده است. *اوستا* برای تاریخ زبان‌های ایرانی و پژوهش‌های تطبیقی دستور زبان هندوایرانی و حتی هندواروپایی بسیار مهم است. نخستین واکنش به مطالب این کتاب به طور خلاصه پشیمانی است. مطالب آن بسیار رنگارنگ و پیچیده و دارای تکرارهای بی‌پایان و خسته‌کننده است که بعضی اوقات قابل فهم نیست. بیشتر کتاب شامل توصیف‌های مراسم‌های دینی است که می‌توانند برای خواننده خسته‌کننده باشد. ولی میان این دریای خسته‌کننده مرواریدهای فراوانی وجود دارند. دو بخش از متونی که *اوستا* را تشکیل می‌دهند از لحاظ تاریخی و فرهنگی اهمیت بسیاری دارند: از یک طرف اسطوره‌ها و افسانه‌های ایرانی باستان در آن حفظ شده‌اند و پایه حماسه ملی ایران هستند^۱ و از طرف دیگر سرودهای خود زردشت، یعنی گاهان، که منبع دست اول هستند و ما باید از آن آگاهی‌هایی در مورد اصلاحات دینی زردشت و محیط اجتماعی و تاریخی آن را استخراج کنیم. در اینجا می‌خواهیم به آخرین پرسش پاسخ دهیم. نخست یادآوری کنیم که علم تا کنون به چه نتایجی رسیده است.

شخصیت زردشت:

نظریه‌ای که براساس آن زردشت شخصیت واقعی و تاریخی بوده، اینک تسلط دارد.^۲ نام وی، *Zarathuštra*، نام معمولی دهقانی به معنی «دارنده شترهای پیر» است. وی در گاهان شخصیت زنده‌ای با خصلت‌های انسانی است. فقط در خرده *اوستا* زردشت

۱. متون این نوع *بیش‌ها* را تشکیل می‌دهند. هر بشتی متعلق به ایزدی است. قدیمی‌ترین بشت‌ها متعلق به میثرا (۱۰)، وای (۱۵)، بهرام (۱۴)، اناهیتا (۵)، فزه (۱۹)، تیشتر (۸)، هوم (۹-۱۱)، ارد (۱۷)، فروهر (۱۳) هستند.
۲. نک:

موجودی افسانه‌ای، شبه‌خداست که با اهوره‌مزدا گفتگو می‌کند. چنین تغییراتی در همهٔ ادیان رخ می‌دهند و این معمولی و طبیعی‌ست.^۱

زمان زندگی زردشت:

الان پس از جستجویی در تاریخ زندگی زردشت که آن را به هزاران سال پیش از میلاد نسبت داده‌اند، نظریهٔ منطقی و مطابق با آگاهی‌های تاریخی پذیرفته شده که براساس آن زردشت میان سدهٔ ۷ و ۶ پیش از میلاد می‌زیست، یعنی تقریباً همزمان با سایر پیامبران آسیایی (بودا و کنفوسیوس). براساس سنت زردشتی و نوشته‌های بیرونی، دانشمند معروف خوارزمی، ظهور زردشت در سال ۲۵۸ پیش از دورهٔ سلوکی، یعنی در سال ۵۶۹-۵۷۰ ق.م. بود. تا حالا هیچ چیزی پیدا نشده است که بتواند این تاریخ را رد کند، لذا سال ۵۷۰ ق.م. تنها تاریخی‌ست که می‌توان آن را پذیرفت.

مکان فعالیت‌های زردشت:

براساس یک فرضیه، خاستگاه زردشت در رَغه در شمال غربی ایران نزدیک تهران است. ولی بیشتر یادآوری‌های جغرافیایی در *اوستا* متعلق به شرق ایران هستند. محیط تاریخی که زردشت در آن عمل می‌کرد نیز این را ثابت می‌کند. نظریهٔ شرقی بودن بخش عمده‌ای از *اوستا* در علم تسلط دارد. در مورد ماهیت دین زردشتی چندین نظریه وجود دارد که در همهٔ آثار علمی و شبه‌علمی دیده می‌شوند. خلاصه آن چنین است:

پیش از زردشت در میان قبایل ایرانی باورهایی به نیروهای طبیعی رایج، این کیش از زمان هندوایرانی (آریایی) به جای مانده بود. تصویر پررنگ آن در قدیمی‌ترین اثر ادبیات هندی ریگ ودا وجود دارد.

۱. در آثار شوروی واقعی بودن زردشت مورد تردید است. در فرهنگ *دانشنامه‌ای بزرگ* نوشته شده است که «زردشت، پیامبر اسطوره‌ای است که تأسیس دین زردشتی به وی متعلق می‌شود». نویسندهٔ این مقاله نیز قبلاً اعتقاد داشت که زردشت شخصیت اسطوره‌ای است، ولی پس از آشنایی با *گاهان* نمی‌توان شکی داشت که این پیامبر شخصیتی غیرواقعی است.

زردشت این دین قدیمی «چندخدایی» را رها کرد. دیوها، خدایان قدیمی نماد نیروهای تاریکی و بدی شدند. به جای آن زردشت کیش اهوره‌مزدا، خدای روشنایی، را به وجود آورد. باورها به نیروهای طبیعی و مراسم‌های آن در دین زردشت هیچ نقشی ایفا نمی‌کنند. به جای آن ایده‌های اخلاقی و فلسفی هستند. ثنویت تمام دین زردشتی را توصیف می‌کند. «پندار نیک»، «گفتار نیک» و «کردار نیک»، سه ابزاری هستند که انسان باید با استفاده از آن نیروهای روشن و نیک را به پیروزی برساند.

این خلاصه اصلاحات زردشت به طور کلی درست است و نمی‌توان در ضد آن اعتراض کرد. ولی اینجا یک نقص هست: این خلاصه فرضی است و موضوع را بیرون از زمان و مکان تفسیر می‌کند. ما از این بیشتر می‌خواهیم. می‌خواهیم بدانیم محیط تاریخی فعالیت‌های زردشت چطور بود و قدرت عملی دین نو چه چیزی بود و شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی چگونه بود. نمی‌توان گفت که این پرسش‌ها تا حالا تحقیق نشده‌اند. ولی وقتی که با کارهای موجود آشنا می‌شویم، تعجب می‌کنیم که در مورد جزئیات محیط تاریخی فعالیت‌های زردشت و ظهور دین اختلافات بسیار زیاد وجود دارند.

برخی به این اعتقاد دارند که دین زردشتی در نتیجه مبارزه‌ای میان قبایل ایرانی «اوستایی» و قبایل هندی «ودایی» به وجود آمده است.^۱ بعضی‌ها معتقدند که مبارزه داخلی میان ثروتمندان و فقیران وجود داشت.^۲ دیگران به عنوان عامل اصلی ظهور دین نو به مبارزه‌ای میان یکجانشینان و کوچ‌نشینان اشاره می‌کنند. براساس آن نظریه، زردشت طرفدار یکجانشینی و فرهنگ پیشرفته‌ای بود.^۳ برخی نویسندگان ادعا می‌کنند که زردشت از غرب ایران به شرق فرار کرد و تلاش می‌کرد آنجا (= در شرق ایران) فرهنگ پیشرفته‌تری را که در غرب رایج بود، گسترش بدهد.^۴

1. Haug, *Essays*, p. 292; Hertel. در بعضی از آثار.

2. Meillet, *Trois conférences sur les Gāthā de l'Avesta*, p. 68.

3. Geiger, *Ostiranische Kultur im Altertum*, p. 177; E. Meyer, *Geschichte des Altertums I*, p. 916; Duchesne-Guillemin, *Zoroastre*, p. 153–155.

4. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1675; Moulton, *Early Zoroastrianism*, p. 84.

به نظر بعضی از پژوهشگران موضوع فقط در چارچوب مبارزه مذهبی میان قبایل مختلفی در شرق ایران است که از آن دین زردشتی که کیش‌های گوناگونی را درهم آمیخته، ظهور کرد.^۱

و چنین نویسندگانی هستند که ظهور دین زردشتی را با ظهور شاهنشاهی پارسی پیوند می‌دهند و زردشت را به عنوان عضو دربار هخامنشیان نخستین تصور می‌کنند.^۲ چطور می‌توان این اختلافات نظری را توضیح داد؟

شاید/اوستا، به خصوص گاهان برای بازسازی آن رویدادها اطلاعات دقیقی را نمی‌دهند.

میه درباره گاهان همین را می‌گوید: «متن از واقعیت مادی دور است».^۳

ما از فرضیه‌ای کاملاً برعکس دفاع می‌کنیم: به جز گاهان هیچ متن دینی وجود ندارد که در آن «واقعیت مادی» و مبارزه اقتصادی و اجتماعی دیده شده باشد. به نظر ما، ویژگی گاهان در دور بودن از واقعیت نیست، بلکه در سادگی انعکاس واقعیت است.

سپس برپایه بخش‌هایی از گاهان تلاش می‌کنیم نشان بدهیم:

(۱) مناسبات اقتصادی؛

(۲) مناسبات قبیله‌ای و اجتماعی؛

(۳) مناسبات سیاسی؛

(۴) ایدئولوژی.

1. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran*, p. 196, 200.

نیبرگ از واژه «اجتماعی» زیاد استفاده می‌کند، ولی در پژوهش وی هیچ تحلیل اجتماعی پیدا نمی‌شود. وی در مورد اختلافات مذهبی، نه اجتماعی سخن می‌گوید:

“Der Streit spielt sich in erster Linie zwischen zwei Mythologie...”, p. 200; “religiöse Beweggründe”, p. 196).

2. Herzfeld, *Zoroaster and his world*, I, 30 et passim.

3. “... un texte aussi éloigné des réalités matérielles, que l’est celui des Gāthā...” A. Meillet, *Trois conférences sur les Gāthā de l’Avesta*, 1925, p. 24.

البته نباید از مسائل ترجمه و تفسیر گاهان چشم پوشید. در حال خواندن گاهان احساس قطعی و فقدان پیوست‌های منطقی می‌آید. معنی بعضی از بخش‌ها تاریک است.

برای فهم گاهان تفسیر درستی مفهومات «دینی» که ترجمه نمی‌شوند، بسیار مهم است: ارد، دروج، بهمن و سایر. بالا گفته شده که در دین زردشتی باورهایی به نیروهای طبیعی که بنیاد دین آریایی قدیم بود، وجود ندارد. تنها نیروی طبیعی که در دین زردشتی به جای مانده، آتش است. آتش به عنوان نیروی ارشد و پاک کننده در دیدگاه‌های ایرانیان جایگاه مهمی داشت و زردشت که ایرانی بود نمی‌توانست «آتش‌پرست» نباشد. خدایان زردشتی سایر انتزاع اخلاقی و اجتماعی و سیاسی هستند. این انتزاع‌ها شکل جاندار را دارند و به طور کلی ثنویت را تشکیل می‌دهند که شامل دو طرف مخالف است: روشنی و تاریکی.

بالتر از این دو طرف مقابل خدای ارشد، اهوره‌مزدا قرار دارد. همراه او Vohu-Manah، بهمن است. این نام معمولاً «اندیشه نیک» ترجمه می‌شود. این ترجمه تقریبی است، چون ماده man- فقط به معنی «اندیشه» نیست، بلکه به معنای همه انواع کنش‌های معنوی است.

مخالفت میان دو منشأ، نیکی و بدی، در جهان و جامعه در مخالفت ارد و دروج شکل گرفته است. ارد (نگارش سنتی Aša) نماد روشنی و راستی و رفاه زندگی و دروج نماد تاریکی و دروغی و ویرانی است. همه موجودات، به دو گروه تقسیم می‌شوند: طرفداران ارد (-aşavan) و طرفداران دروج (-drəgvant). «خدایان» جهان روشن نام «اهوره» را (-ahura، ودایی asura- «دیو») دارند. «خدایان» جهان تاریک نام «دئوه»، دیو، را دارند (= ودایی deva- «خدا»).

میان «اهوره» و «دئوه» چندین خدایانی هستند که ارتباط بسیار نزدیکی را با شرایط واقعی اقتصادی و اجتماعی دارند که اصلاحات زردشت را به وجود آورده‌اند. فهم ماهیت دین زردشتی نخست وابسته فهم درستی طبیعت و ماهیت این «خدایان» است. این «خدایان» روشن/رمئی‌تی و خشتره و آن تاریک/نشمه هستند. در حال حاضر معنای اسم

ارمئیتی و خشتره هنوز به طور کامل روشن نیست. ما این اسمها را با در نظر گرفتن داده‌های زبان‌شناسی و تحلیل ماهیت اقتصادی و اجتماعی که اصلاحات زردشت را به وجود آورده، تفسیر می‌کنیم. با وجود مسائلی برای فهم کامل، در سرودهای زردشت برنامه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به طور روشن دیده می‌شود و ما تلاش می‌کنیم آن را قدم به قدم تحلیل کنیم.^۱

هدف انسان پرورش و محافظت از چهارپایان است

حتی پس از آشنایی کوتاه با گاهان می‌توان دید که چهارپایان و به خصوص گاوها (gav-) در آن جایگاه مهمی را دارند. چهارپایان در گاهان چندین بار ذکر می‌شوند و بیسنا ۲۹ تقریباً کاملاً در مورد شکایت «روان چهارپای» است. این فقط به معنی آن نیست که پرورش چهارپایان اصول اقتصاد مردم «اوستایی» بود، در این مورد شکی نیست، بلکه نشان‌دهنده وابستگی دین زردشتی به نیازها و خواستارهای قبایل ایران شرقی است. همچنین که خواهیم فهمید، در گاهان خواستارهای دامداران یکجانشین (در مقابل کوچ‌نشینان) دیده می‌شوند.

پیامبر به اهوره‌مزدا می‌گوید: «توئی ... کسی که از برای ما چارپای خُرمی بخش بیافرید» (بیسنا ۴۷، ۳).^۲

در آغاز آفرینش اهوره‌مزدا با کمک ارد برای چهارپایان گیاهان را آفرید (بیسنا ۴۸، ۶). اهوره‌مزدا در هماهنگی با ارد برای چهارپایان چراگاه‌ها و برای انسانی که نیازمند خوراک است، شیر را بخشید (۲۹، ۷).

از گذشته‌های دور قانونی درباره زندگی دامداری هست که آن را باید رعایت کرد. آنهایی که این قانون را رعایت نمی‌کنند، کرب‌ها، جایگاه دروج سقوط می‌کنند (۵۱، ۱۴).

۱. در اوستایی که به دست ما رسیده است، گاهان درون بیسنا هست (yasna از واژه yaz- یعنی «ستایش کردن»). گاهان بیسن‌های ۲۸-۳۴، ۴۳-۵۱، ۵۳ تطابق دارد.

۲. اینجا به بعد از ترجمه دکتر پورداد استفاده شده است. ترجمه از کتاب: گات‌ها: قدیمی‌ترین قسمت اوستا تألیف و ترجمه ابراهیم پورداد، تهران: اساطیر، ۱۳۹۴.

اهوره‌مزدا همراه با ارمئیتی به چهارپای انتخاب را پیشنهاد کرد: یا وابسته بودن به دامدار و یا نه به دامدار (۳۱، ۹).

«میپرسم: چگونه براستی از چارپا برخوردار گردی» (۵۱، ۵).

«ترا آفریدگار از برای شبان و برزیگر ساخت» (۲۹، ۶).

خدایان و آفریدگار چهارپایان نگران هستند که چهارپای دارای چراگاه خوبی و مراقبت مناسبی داشته باشد (۲۹، ۱، ۲).

چهارپای نیاز به دامدار خوبی دارد. خود پیامبر دعا می‌کند که چهارپای از دامدار بدی دور شود (۳۳، ۳-۴).

هر کسی که از ارد پاداش می‌خواهد باید چهارپایان را از بدی‌ها دفاع کند (۴۸، ۷). پیامبر به ارمئیتی دعا می‌کند که او مراقب چهارپایان باشد. از برای چارپا کشت و زرع، آن را از برای خورش ما بیوروان (۴۸، ۵).

در یسن‌های ۳۵-۴۲ (Yasna Haptahāiti) که به گاهان نزدیک هستند، نیز احساسات و پندار ساده‌ای دامدار که برایش تنها چهارپایان مهم هستند، دیده می‌شوند. «ایدر، ما میستاییم اهورا مزدا را که جانور و راستی بیافرید، آنها و گیاههای نیک بیافرید، روشنایی و زمین (بوم) و همه چیزهای نیک بیافرید» (۳۷، ۱).^۱ از همه چیزهایی که اهوره‌مزدا آفریده، جایگاه نخست را چهارپای دارد. «از پی پاداش پسین، از برای بهترین کنش، همیگویییم بدانایان و بنادانان، بشهان و بفرمانبران که بچارپا رامش بخشند و خورش دهند» (۳۵، ۴). «ستایش و نیایش از برای اهورا مزدا و خورش از برای چارپا بهترین (چیز) شمیریم» (۳۵، ۷).

چهارپایان و مردم از ائشمه رنج می‌کشند. باید ائشمه را شکست داد

از آغاز گاهان ما فضای مبارزه‌ای را می‌بینیم. نیروهای بدی همیشه زندگی انسان و چهارپایان و پیشرفت دامداری را تهدید می‌کنند. نماد این نیروهای بدی ائشمه است.

۱. ترجمه از کتاب: *یسنای جزوی از نامه مینوی اوستا*، تفسیر و تألیف پورداود، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.

واژه اوستایی -aešma معمولاً برپایه فارسی نو «خشم» ترجمه می‌شود. روشن است که در *گاهان* این واژه به معنی روزمره روانی استفاده نمی‌شود. مثل «انتزاع» زردشتی سایر، ائشمه شکل جاننداری را دارد و نماد نیروهای بدی است که چهارپایان و زندگی دامداران تهدید می‌کند. اتفاقی نیست که -aešma اوستایی بعدها معنی «دیو» پذیرفته است: ešmak'i گرجی «دیو»، Asmodeus (= ēšmdēv) لاتینی «دیو» و دیگر. پروفیسور بارتولومه و زبان‌شناسان دیگر واژه -aešma را «خشم» ترجمه کرده‌اند و ادعا می‌کنند که زردشت در مقابل «خشم» قربانی‌های خونی بود. این اشتباه است. نویسنده این مقاله شاهد قربانی‌های خونی به خدایان در قفقاز است و می‌تواند ثابت کند که این قربانی‌ها بدون خشم انجام می‌شدند، حتی با آرامی و با شکوه و رعایت دقیق آیین‌ها. تطبیق -aešma با قربانی‌های معمولی نشان‌دهنده فهم ضعیفی از معنی قربانی‌ها در کیش‌های باستان است. هیچ «خشمی» در این مراسم‌های سنتی جای ندارد. ائشمه مفهوم روانی نیست، بلکه اجتماعی است. از ذکرهای ائشمه در *گاهان* روشن است که: (۱) ترجمه «خشم» اشتباه است؛ (۲) ائشمه نماد غارت قبایل کوچ‌نشین است که دشمن قبایل اوستایی بودند. این فهم با ریشه‌شناسی واژه -aešma که از فعل -aes «سریع حرکت کردن» ساخته شده، تطابق دارد. تطبیق دقیق با -aešma اوستایی واژه یونانی οἶσμα (از oisma*) دارد که به معنی «حمله سریع، یورش» است.^۱

به چند تا بخشی از *گاهان* که مربوط به این موضوع هستند، اشاره کنیم. دو مینوی اصلی، نخست زندگی و دوم ویرانی را آورده‌اند. دیوها میان آنان انتخاب کردند: آنها مینوی ویران را انتخاب کردند و به ائشمه رفتند و با کمک آن زندگی انسان را تهدید می‌کنند (۳۰، ۴، ۶).

۱. پروفیسور هرتل (Hertel) واژه -aešma را درست «Raubkrieg» ترجمه کرده است:

Beiträge zur Erklärung des Awestas und des Vedas, 1929, p. XI, XIV.

دوشن‌گیمین نیز در مورد یورش قبائل کوچ‌نشین به یکجانشینان سخن می‌گوید: چهارپایان غنایم «قربانی می‌شدند» (ص. ۱۵۴).

از آن زمان دیوپرستان دشمن دامداران صلح‌جو شدند. آنها به چهارپای و خورشید سخن بدی می‌گویند و چراگاه‌ها را ویران می‌کنند و با مردمان ارد می‌جنگند (۱۰۳۲). آنها بدون نبرد با دامداران نمی‌توانند زندگی کنند، در حالی که دامدار به چهارپایان و انسان کار بدی انجام نمی‌دهد. آنها به خانه، ده و کشور ویرانی و بدبختی را می‌آورند. با آنها باید جنگید (۳۱، ۱۵، ۱۸).

پیرو دروج نمی‌خواهد که چهارپای پرورش یابد... کسی که از او قدرت و یا زندگی را بگیرد، راه دین به را تعیین می‌کند (۴، ۴۶).

روان چهارپای به خدایان دعا می‌کند: «خشم و ستم و سنگدلی و درستی و زور مرا بستوه آورد. مرا جز از شما نگهبان دیگری نیست: ایدون نیکی کشاورز بمن ارزانی دارید» (۲۹، ۱).

و خدایان به چهارپای اهوره را می‌بخشند که او را از ائشمه و پیروان دروج دفاع می‌کند (۲، ۲۹).

ائشمه را باید شکست داد. هر کسی که می‌خواهد از ارد مزد بگیرد و پس از مرگ به جایگاه اهوره‌مзда برود باید چهارپای را از خشونت حفظ کند (۷، ۴۸). دیوها، دشمنان انسان، با کمک آنان که ائشمه و بدی‌ها را گسترش می‌دهند، به دنیا آمده‌اند (۴، ۴۹).

کرب‌ها قانون زندگی دامداری را رعایت نمی‌کنند (۱۴، ۵۱).

آنها به مردم کارهای بدی نشان می‌دهند تا آنها زندگی را نابود کنند (۱۱، ۴۶).

با کمک نوشیدنی‌های مست‌آور مردم را گیج می‌کنند (۱۰، ۴۸).

«کیانند که در برابر دروغپرستان خونخوار رامش خواهند داد؟» (۱۱، ۴۸).

نیاز به حکومت قوی، خستره، هست

از این بخش‌های گاهان می‌فهمیم که پیامبر طرفدار مقاومت منفعل نبود. وی به نبرد پرنرژی با نیروهای بدی که برای چهارپایان و مردم ویرانی می‌آورند، صدا می‌زند.

و او متوجه می‌شود که برای همچنین مقاومت نیاز به حکومت قوی هست. ایده حکومت، خشتره، جایگاه مرکزی در دیدگاه زردشت دارد. مثل انتزاع دیگری، نماد این حکومت خدا، اهوره است.

پیامبر مدافعی را که می‌توانست دین وی را بپذیرد و با قدرت خویش کمک کند، جستجو می‌کند و بالاخره کوی گشتاسپ را پیدا می‌کند.

روان چهارپای شکایت می‌کند که مدافع نیرومندی را ندارد. او از پیامبری که تنها قدرت کلام را دارد، ناراضی است. او مدافع قدرت‌مندی را می‌خواهد که به زردشت کمک کند (۲۹، ۹).

«شهریاران خوب باید پادشاهی کنند» (۴۸، ۵).

فرمانروای نیک به دشمنان مرگ و نابودی می‌آورد و در نتیجه به مردم زندگی صلح و شاد را می‌دهد. (۵۳، ۸).

چنین فرمانروا چه کسی می‌شود؟ کی به نام خویش شکوه می‌دهد؟ این کوی گشتاسپ است (۴۶، ۱۴).

هدف، آشتی در جهان است

یکی از مفهوم‌های مرکزی «دینی» در *گاهان* ارمئیتی (-āramati, اشتباه āramati) است. شرایطی که در آن ارمئیتی دیده می‌شود، به این نظر می‌رساند که این مفهوم متعلق به ماهیت برنامه اجتماعی و اقتصادی دین زردشتی است. به همین دلیل فهم درست از اصلاحات زردشتی وابسته به تفسیر این مفهوم است.

در کتاب‌های تخصصی واژه -āramati را معمولاً چنان توضیح می‌دهند: «پندار درست»، «اخلاص»، «زمین». ولی این توضیح هم از لحاظ معنی، هم از لحاظ ظاهری شک‌آور است.

نخست در این ترجمه، مثلاً در ترجمه واژهی -aišma، معنی اجتماعی آن پنهان می‌شود. در حالی که مشخص است که āramati در *گاهان* معنی اجتماعی را دارد. فقط با در نظر گرفتن معنی اجتماعی این واژه، می‌توان ترجمه‌های گوناگون را باهم پیوند داد: «اخلاص»، «پندار نیک»، «زمین» و سایر.

پس ارمئیتی در گاهان چه نقشی را ایفا می‌کند؟ جواب این پرسش را می‌توان در یک بخش از گاهان پیدا کرد. سه بخش عمده جامعه چون خانواده (xvaetu) و جامعه (vərəzəna) و قبیله (airyaman) به اهوره‌مزدا کمک در مبارزه با نیروهای بدی پیشنهاد می‌کنند. اهوره‌مزدا جواب می‌دهد: «از برای پارسائی پاک‌تان برگزیدیم که شما از ما باشید» (۳۲، ۱، ۲). از این معلوم می‌شود که ارمئیتی نماد جامعه دآمداری صلح‌جو است.

برای فهم بهتری مقایسه با مفهوم‌های نزدیکی از زبان‌های دیگر، مثلاً *mir* در زبان‌های اسلاوی و *el* (ترکی) کمک می‌کند.

معنای واژه روسی *mir* چنین است: (۱) «زمین»، (۲) «مردم»، (۳) «جامعه کشاورزی»، (۴) آشتی در مقابل جنگ. معنای واژه ترکی *el* (۱) «مردم»، (۲) «جامعه»، (۳) «زمین»، (۴) «آشتی»، «هماهنگی». ارمئیتی همچنین مفهومی است که همه این معانی را دارد. مثلاً معنی «زمین» در سنت زردشتی بدون شک معنی جغرافیایی ندارد، بلکه معنی اجتماعی دارد: زمین به عنوان منشاء زندگی و ثروت قبیله.^۱

البته در حال مقایسه‌ی ارمئیتی با مفهوم‌های زبان‌های اسلاوی و ترکی معاصر نباید فهم خاصی را که در گاهان هست، فراموش کرد.

همه پژوهشگران دقت کرده‌اند که مفهوم‌های تجریدی در دین زردشتی شکل معین و جاننداری را دارند: مزدا، ارد، بهمن، خشتره، ارمئیتی، ائشمه و دیگر مفهوم‌های تجریدی هستند، ولی در *اوستا* به شکل جاندار عمل می‌کنند. شخصی کردن مفهوم‌های تجریدی رویداد طبیعی در جامعه عقب‌افتاده‌ای است، چون در آن طبقه‌ای وجود ندارد که بعدها روحانیان را تشکیل می‌دهند. در جامعه‌ای که زردشت زندگی و عمل می‌کرد مفهوم‌های تجریدی چون «فکر»، «نیکی»، «صلح»، «جنگ»، «حکومت» و سایر فقط به شکل معین و ماتریالیستی مثل مفهوم‌های «انسان»، «قبیله»، «زمین»، «آتش» قابل فهم بودند. به جز این ظرفی هست که برای شخصی شدن مفهوم‌های تجریدی تاثیر می‌گذارد و این

1. Nyberg, *Religionen...*, 112.

مناسبت احساساتی به آن مفهوم‌ها است. در زمانی که ما «مرگ بر جنگ!» و یا «صلح بر جنگ پیروز خواهد شد» می‌گوییم و در حالی که کیوتر سفید را نماد صلح می‌دانیم، این مفهوم‌ها برای ما به دلیل مناسبت احساساتی انگار جاندار می‌شوند.

در شرایط جنگی که قبایل صلح‌جو در آن زندگی می‌کردند، زردشت مفهوم آشتی یعنی ارمئیتی را به سطح خدا رساند. ارمئیتی در مقابل ائشمه است. آن چیزی که خدای آشتی هم نقش خدای زمین را دارد، قابل فهم است. این اثر تحول زبانی است که در نتیجه آن مثلا در زبان روسی واژه *mir* هم معنی «آشتی» و هم معنی «جهان» را دارد.

در بعضی جاهای گاهان ارتباط ارمئیتی با مفهوم «آشتی» به خوبی دیده می‌شود. مثلا یسنا ۴۷، ۳: «توئی پدر پاک این (سپند) مینو، کسی که از برای ما چارپای خُرمی بخش بیافرید و آنگاه از برای کشت زارش سپندارمذ باو رامش دهند».

برای این که قبیله‌ای در صلح زندگی کند، نیاز به حکومت قدرت‌مند است. از این می‌توان درک کرد که چرا در گاهان ارمئیتی معمولا همراه با خشنه ذکر می‌شود. «و باو خستر فرارسد، و وهومنگه و آشا و باندام (او) آرمئیتی پایداری و استواری دهد» (۷، ۳۰).

«رسائی و جاودانی بما خواهد بخشید مزدا اهورا با توانائی و پارسائی» (۴۷، ۱).
 «تو ای اهورا مزدای تواناتر و سپندارمذ و اردیبهشت جهان افزا و ای بهمن و شهرپور بمن گوش فرا دهید و با من در آمرزش باشید» (۳۳، ۱۱).
 ... اهوره‌مزدا از طریق خشنه می‌گوید: «از برای پارسائی پاک‌تان برگزیدیم که شما از ما باشید» (۳۲، ۲).

«از آن تو بود سپندارمذ نیز از آن تو بود سازنده جانداران: (آن) خرد مینوی آنگاه که تو، ای مزدا اهورا بدو راه آزاد دادی از اینکه بکشاورز گراید یا بکسی که کشاورز نیست» (۳۱، ۹).

«کی، ای مزدا، راستی با پارسائی و کشور کشتمند خوب خان و مان روی خواهند نمود؟ کیانند که در برابر دروغپرستان خونخوار رامش خواهند داد؟» (۴۸، ۱۱).

ارمئیتی نماد زندگی صلح‌جویانه دامداران است. طبیعی است که وی در گاهان به عنوان منشاء ثروت زندگی مسکونی پنداشته می‌شود:

«او بما خان و مان خوب، او بما پایداری و نیرو داد» (۴۸، ۶).

«ای سپندارمذ از برای مردم در زندگی آینده، پاکی بهتر (و) از برای چارپا کشت و ورز، آن را از برای خورش ما بیروان» (۴۸، ۵).

ارمئیتی نیز در زمانی که نمایندگان قبیله تور (سکا) از خاندان فریان دین نو را می‌پذیرند، ذکر می‌شود: «هنگامی که اردیبهشت بنوادگان و خویشان نامور فریان تورانی روی کند از کوشش سپندارمذ، گشایش بخش هستی: پیش آنگاه بهمن آنان را بپذیرد (و) مزدا اهورا بآنان رامش بخشد در سر انجام» (۴۶، ۱۲).

در یسنا ۴۳، ۱۶ قلمرو ارمئیتی لقب «خورشید سان» را دارد.

ایدئولوژی

ما می‌بینیم که در حال پراکندگی گاهان، واقعیت اقتصادی و اجتماعی در آن به خوبی دیده می‌شود. مندرجات این واقعیت، مبارزه‌ای میان دو شیوه زندگی مختلف و دشمنی و میان دامداران یکجانشین و صلح‌جو و قبایل کوچ‌نشین و غارتگر و فرمانروایان جنگ‌جو (kavi) است. هدف این مبارزه، چهارپایان هستند.

در آن سطح پیشرفت جامعه اختلافات قبیله‌ای نقش مهمی را ایفا می‌کردند. این اختلافات بر زندگی اجتماعی و ایدئولوژی تأثیر می‌گذارند. و اگر کنار این اختلافات، اختلافات شیوه زندگی و اقتصادی باشد، شرایط مناسبی برای بنیاد ثنویت به وجود می‌آید. چنین ثنویت دین زردشتی را تشریح می‌کند. عناصر ثنویت حتی در دین هندوایرانی وجود داشتند. خود طبیعت به مردمان نخستین درس‌های ثنویت را می‌داد. اختلاف روشنی و تاریکی، گرمی و سردی، زندگی و مرگ با تفسیر اسطوره‌ای دیدگاه‌های ثنوی را به وجود می‌آورد.

در دین زردشتی این ثنویت قدیمی آریایی شکل عوض‌شده‌ای و تندی را دارد: ثنویت طبیعی به ثنویت اجتماعی تبدیل می‌شود. در پایه چنین ثنویت، مشاهده مبارزه

پدیده‌های طبیعی نیست، بلکه شرکت در آن نیروهای اجتماعی گوناگون است. ثنویت زردشتی از این نظر بوجود آمده که «ما» و «دشمنان» ما نمی‌توانیم «خدایان» مشترکی را داشته باشیم. خدایان هر دو طرف مثل جامعه و شیوه زندگی آنان باید اختلاف داشته باشند. در همین پایهٔ اختلافات اجتماعی ثنویت زردشتی شکل معینی را گرفته، که نمی‌توانست در ثنویت طبیعی آریایی وجود داشته باشد.

باید یک خصلت مهم ثنویت زردشتی را ذکر کرد. این ثنویت دارای ایدهٔ انتخاب (var) میان مینوی نیک (mainyu) و مینوی بد، میان ارد و دروج، میان پندار نیک و پندار بد، گفتار نیک و گفتار بد، کردار نیک و کردار بد است. وجود امکان انتخاب نیز خصلت خاصی ثنویت اجتماعی است و نه ثنویت طبیعی. طبیعت در واقع هیچ انتخابی را نمی‌دهد. انسان نمی‌توان میان روز و شب، تابستان و زمستان، زندگی و مرگ انتخاب کند. ولی هر انسانی می‌تواند آزاد یک شیوه زندگی را که میان‌شان اختلافاتی وجود دارد، انتخاب کند. تمام دین زردشتی برای حرف گورکی (Gorki) تصویر خوبی است: «تفکر مذهبی از مشاهدهٔ پدیده‌های طبیعی به وجود نیامده، بلکه منشاء آن مبارزهٔ اجتماعی است».

در یک طرف خدایان روشنی و زندگی، چون اهوره‌مزدا (اهوره خردمند)، ارد (روشنایی حقیقت)، بهمن (اندیشهٔ نیک)، ارمیتی (آشتی) هستند.^۱ در طرف دیگر نیروهای تاریکی و ویرانی، چون دروج (دروغ - تاریکی)، اشمه و دیوهایی که نماد قدرت بدی و دشمنی‌اند، واقع هستند. این دو نیرو همیشه مبارزه می‌کنند. میان آنان همچنان میان طرز زندگی قبایل زردشتی و دشمنان آنان، احتمال دوستی وجود ندارد.

ثنویت

«ایدون سخن میدارم از آن دو گوهر در آغاز زندگی، از آن دو، آن (گوهر) پاک چنین گفت به (گوهر) پلید: از ما دو نه منش نه آموزش نه خرد و نه کیش نه گفتار و نه کردار نه دین نه روان باهم در سازش اند» (۲، ۴۵).

«در آغاز آن دو گوهر همزاد در پندار و گفتار و کردار بهتر و بتر، در اندیشه هویدا شدند در میان این دو، نیک اندیشان درست برگزیدند نه بد اندیشان» (۳، ۳۰).
«و آنگاه که این دو گوهر بهم رسیدند نخست هستی و نیستی بنیان نهادند و همچنان در انجام بدتر زندگی که پیروان دروغ را خواهد بود و پیروان راستی را بهتر جایگاه» (۳۰، ۴).

«از این دو گوهر، دوستار دروغ بدتر رفتار برگزید، راستی (برگزید) پاکتر روان، آنکه از آسمان استوارتر جامه در بر کرده و کسانی که شادمانه با کردارهای آشکار اهورا مزدا را خشنود کنند» (۵، ۳۰).

دیوها از کردار بد آنان که دشمن دامداران صلح جو و یکجانشین هستند، بوجود آمده‌اند. (۴، ۴۹).

در آینده هر کس مزد خویش را خواهد گرفت. آنان که پیروان ارمئیتی هستند، به قلمرو اهوره مزدا خواهد رفت (۴۹، ۵؛ ۵۱، ۲).

پس از آزمایش آذر سرخ و آهن گداخته پیروان دروغ به قلمرو تاریکی و پیروان ارد به قلمرو روشنایی خواهند رفت (۵۱، ۹).

*

به علاوه بر گاهان ما ترجمه بخشی از یسنا را می‌آوریم که متعلق به گاهان نیست، ولی از نظر مندرجات به آن بسیار نزدیک است و احتمالاً در زمان زندگی پیامبر و یا به زودی پس از درگذشت وی نوشته شده است. منظور ما یسنای ۱۲ است که اعتراف دین زردشتی نیز نامیده می‌شود. در آن به طور خلاصه شده برنامه‌ای که ما با آن آشنا شده‌ایم، تکرار می‌شود: تقاضای ارمئیتی - آشتی، محکوم حمله کوچ‌نشینان؛ امتناع از جنگ‌هایی که به اقامتگاه‌ها آسیب می‌رسانند؛ مدافع زندگی و امنیت آنان که دامداری می‌کنند.

اعتراف دین زردشتی

۱. نکوهش کنم دیوها را من اقرار دارم که مزدا پرست زرتشتی، دشمن دیوها (و) اهورائی کیشم ستاینده امشاسپندان، پرستنده امشاسپندان به اهورا مزدای نیک (و) خداوند نیکی، پاک شکوهنده فرهمند همه نیکی را سزاوار دانم زیرا که از اوست آنچه نیکو است از اوست چارپایان، از اوست راستی، از اوست روشنائی (جهان) «از روشنائی او خلعت خوشی یافت».

۲. سپندارمذ نیک را برمیزینم بکند که او از آن من شود من انکار میکنم از دزدی و بدر بردن چارپایان، انکار زیان و ویرانی بده مزدیستان برسانم.

۳. من روا میدارم آزادی رفت و آمد، آزادی منزل از برای اهالی خان و مانی که در روی این زمین با چارپایان بسر میبرند

در (هنگام) نماز راستی نزد (آب زور) فراهم شده این را میستایم: از اکنون به بعد بزبان و ویرانی ده مزدیستان قیام نکنم و نه قصد تن و زندگی (کسی).

۴. با دیوهای مفسد زشت ناپاک شریر آفریده، بستگی را ترک گویم (با آن) آفریدگان دروغ، آفریدگان تباه، آفریدگان زشت ترک (گویم) دیوها را ترک پیروان دیوها را، ترک جادوان را، ترک جادوپرستان را، ترک با آن آفریدگانی که گزند آورند ترک در پندارها، ترک در گفتارها، ترک در کردارها، ترک با آنچه سرزند (از آنان) اینچنین ترک گویم بستگی با هر یک از دروغ پرستان آزار دهنده را.

۵. اینچنین، اینچنین که اهورا مزدا بزرتشت بیاموخت در همه گفت و شنیدها، در همه انجمنها در آن هنگامی که مزدا و زرتشت باهم سخن داشتند.

۶. اینچنین، اینچنین که زرتشت بستگی با دیوها را ترک گفت در همه گفت و شنیدها، در همه انجمنها در آن هنگامی که مزدا و زرتشت باهم سخن داشتند اینچنین نیز من که یک مزدا پرست زرتشتی (هستم) بستگی با دیوها را ترک میگویم آنچنان که (بستگی) با آنان را او، زرتشت پاک ترک گفت.

۷. بآن ایمان بآبها، بآن ایمان بگیاهاها، بآن ایمان بچارپایان خوب کنش بآن ایمانی که اهورا مزدا چارپایان بیافرید، که مرد پاک (بیافرید) بآن ایمانی که زرتشت بود، بآن ایمان

کی گشتاسب، بآن ایمان فروشتر (و) جاماسب^۱ بآن ایمان هر یک از سوشیانته‌ها راستی پرور پاک بهمین ایمان و کیش نیز [راسپی] من یک مزدا پرست هستم.

۸. من اقرار دارم که مزدا پرست زرتشتی با ایمان و اعتقاد من ایمان دارم به پندار نیک اندیشیده، من ایمان دارم بسخن نیک گفته شده، من ایمان دارم بکردار نیک کرده شده.

۹. من ایمان دارم بدین مزدیسنا که جنگ را براندازد (و) سلاح را بکنار گذارد به خودت امر کند (دین) مقدسی که در میان همه (دینهای) که هست و خواهد بود بزرگترین و بهترین و زیباترین است آن (دین) اهورائی زرتشتی همه چیزهای نیک را با اهورا مزدا سزاوار میدانم این است ایمان (اعتراف) بدین مزدیسنا (یسنه ۱۲).

* * *

تحلیل متون را تمام می‌کنیم. خواننده باید قبول کند که *اوستا* «از واقعیت‌های مادی دور» نیست. بر عکس در *اوستا* مناسبات مادی و مبارزه‌ای که جنبش دینی نو را به وجود آورده، به طور مستقیم و ساده توصیف شده است. نسبت به متون مذهبی دیگر در *اوستا* مسائل اقتصادی پشت احتکار اسطوره‌ای و دینی و اخلاقی پنهان نشده است. پیامبر در مورد آنان سخن مستقیم و روشن گفته است. اشتباه نیست اگر بگوییم که تمام اصلاحات زردشتی از «خشماویه گئوش» (یسنه ۲۹) به وجود آمده است. نیبرگ راست می‌گوید که «خشماویه گئوش منشاء تمام فعالیت‌های زردشت است».^۲ به طور خلاصه سخن در باره‌ی مبارزه‌ای برای چهارپایان است؛ مبارزه‌ای میان دامداران یکجانشین و آنان که چهارپایان را به سرقت می‌برند و ویرانی می‌آورند. اشاره‌ای به این مبارزه در سرود مهر (یشت ۱۰، ۸۶) دیده می‌شود: یک چهارپای که دزدیده شده به مهر دعا می‌کند: «چه او ما را که بمنزل دروغ رانده شدیم (رهانیده) دگرباره براه راستی (اشا)

۱. گشتاسب، فروشتر، جاماسب، نخستین پیروان دین زردشتی هستند.

2. Nyberg, *Religionen...*, p. 202 (“Die Klage der Seele des Stieres ist der Ausgangspunkt seines ganzen Wirkens”).

متأسفانه نیبرگ به‌گاهان تفسیر اجتماعی و اقتصادی را نمی‌دهد، بلکه از لحاظ شمنیستی تفسیر می‌کند. وی معتقد است که دین زردشتی شمنیستی است و در مرکز مبارزه آن اختلافات روش‌های نیایش شمنیستی بود.

خواهد برگردانید». براساس متن دیگری گناه بزرگی چنین است: «یک سپاه را با هزار اسب راهنمایی کند به سوی روستاهای مزدایرستان، به کشتن دهد مردان را، برماند گله را به گمراهی» (وندیداد، فرگرد ۱۸، ۱۲).^۱

ما تصویر اختلافات اقتصادی واقعی و تاریخی را می‌بینیم که اختلاف سیاسی را به وجود آورد. حالا ما باید این تصویر را به واقعیت تاریخی دقیق پیوست بدهیم.

ما به ذکر نقش اختلافات قبیله‌ای در *اوستا* اشاره کرده‌ایم. روشن است که مبارزه‌ای که در *گاهان* و یسنای ۱۲ و متون سایر دیده می‌شود، باید در جای مرزی میان قبایل یکجانشین و کوچ‌نشین رخ بدهد. مناطقی در شرق ایران، خوارزم و سغد و مرو و بلخ بوده‌اند. این سرزمین‌ها همیشه زیر خطر حمله قبایل سکایی (ماساژی) بودند. دقیقاً همین منطقه‌ها می‌توانستند صحنه مبارزه دو طرز زندگی متفاوت باشند که در *گاهان* و متون اوستایی دیگری راجع به آن گفته شده است. فقط در این سرزمین باید خاستگاه دین زردشتی را جستجو کرد.

اتفاقی نیست که در سنت زردشتی چندین رویدادهای مهمی در تاریخ مردمان ایرانی و دین زردشتی در خوارزم اتفاق افتاده‌اند که نام آن به زبان اوستایی *airyanəm vaejō* و به پهلوی *Erānvēž* است. اینجا نخستین جفت حیوان به وجود آمده بود (بندھشن، ۱۴، ۳). اینجا خواستگاه ایرانیان است (وندیداد ۱، ۲). اینجا بشریت با فرمانروایی پمه (جمشید) دوره طلایی را سپری کرده است (وندیداد ۲، ۲۱). اینجا زردشت زاده شد و فعالیت‌ها خویش را شروع کرد (بندھشن، ۲۰، ۳۲؛ ۳۲، ۳). اینجا وی قربانی می‌کرد (بیش ۵، ۱۰۴؛ ۹، ۱۴، ۲۵؛ ۱۷، ۴۵).^۲

چهار سرزمین مذکور در اول فهرست سرزمین‌هایی که اهوره‌مزدا آفریده، قرار دارند: خوارزم (*airyanəm vaejō*)، سغد (*-gava*)، مرو (*-margu*)، بلخ (*(Bāxdi)*).^۳

۱. ترجمه از کتاب: *وندیداد*، ج. ۲، ترجمه، پژوهش، شروح و واژه‌نامه هاشم رضی، تهران: بهجت، ۱۳۸۵.

2. E. Benveniste, "L'Ērān-vež et l'origine légendaire des Iraniens", *BSOS* VII, 265-271.

۳. وندیداد ۱.

اگر این منطقه واقعا نخستین منطقه‌ای بود که در آن دین نو که به زندگی صلح‌جویانه و به مبارزه با سرقت چهارپایان و حکومت قدرت‌مند تشویق می‌کند، گسترش یافته، دشمنان آنان که همیشه چهارپایان را سرقت و ده‌ها را ویران می‌کردند و طرز زندگی کوچ‌نشینی را داشتند، چه کسانی بودند؟ به عبارت دیگر، آنان که زردشت ضد شیوه زندگی‌شان بود، چه کسانی بودند؟

از تحلیل گاهان می‌توان به این نتیجه رسید که دشمنان دوگونه‌ای بودند: از یک طرف قبایل گوناگونی با فرمانروایان جنگ‌جو که در منطقه‌ای که دین زردشتی به وجود آمده، زندگی می‌کردند، و از طرف دیگر قبایل همسایه‌ای که بیشتر و قدرت‌مندتر بودند و در *اوستا* نام آنان *tūra* «تور» است.

اکنون در مورد نژاد و زیستگاه تورها هیچ شکی نیست. آنها هیچ ارتباطی با ترکان ندارند. آنان قبایل ایرانی بودند که در شمال خوارزم، سغد، مرو و بلخ زندگی می‌کردند، یعنی سکاها (اسکیت، ماساژت) هستند.

ما در *اوستا* تقریباً همه اسامی مناطق ایران شرقی را پیدا می‌کنیم: خوارزم (ایران‌ویج)، سغد، مرو، بلخ، آریا، آراخوزیا. عجیب است که نام سکا که در کتیبه‌های فارسی باستان ذکر می‌شوند، در *اوستا* نیست. اگر بپذیریم که *اوستا* در شرق ایران به وجود آمده و قبایل سکایی در مناسبات ایران شرقی در آن دوره نقش مهمی را ایفا می‌کردند، قطعاً باید ادعا کنیم که فقدان سکاها در *اوستا* قابل احتمال نیست. *اوستا* بدون سکاها مثل «صلح و جنگ» لئو تولستوی بدون فرانسوی‌ها است. چون بخش عمده‌ای *اوستا* نیز حماسه جنگ و آشتی است؛ حماسه‌ای در باره جنگ‌هایی میان دامداران یکجانشین و نیروهای بدی است که در آتش آن دین نو به وجود آمد؛ حماسه‌ای درباره آشتی برای پیروان دین نو است.

اگر سکاها (اسکیت‌ها، ماساژت‌ها) در *اوستا* ذکر می‌شوند، باید نام آنان را پیدا کنیم. به این پرسش نمی‌توان دو جواب داد. حتی پس از آشنایی کوتاه با *اوستا* می‌توان به این نتیجه رسید که مفهوم *tūra* مربوط به سکاها است.

مطالعات اوستاشناسی آخرین دهه‌ها که در مورد چندین مسئله نظر واحدی را ندارند، راجع به نواحی نخستین دین زردشتی دیدگاه واحدی را دارند. سخن فقط در مورد ایران شرقی که به عنوان خاستگاه دین زردشتی پذیرفته شده نیست، بلکه چندین پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که منشاء دین زردشتی نزدیک به دنیای سکایی است. مارکوارت نخستین کسی که *tūra* اوستایی را با ماساژت‌ها تطبیق داده است.^۱ نیبرگ حتی واضح‌تر می‌گوید که «*tūra* و *sairima* اوستایی سکاه‌ها هستند».^۲ در اوستا، نفوذ سکایی دیده می‌شود و اگر قبول کنیم که *tūra* یعنی سکا است، این مسئله حل می‌شود. در *گاهان* یک خاندان سکایی به نام فریان به عنوان نخستین پیرو دین زردشتی ذکر شده است. می‌توان فرض کرد که اسطوره‌های سکایی که در خاندان فریان رایج بودند، به اوستای قدیم وارد شده‌اند. آرتور کریستن‌سن نشان داد که دو شخصیت اسطوره‌ای، *Haošyanha* (هوشنگ در شاهنامه) و *Taxma Urupa* (تهمورث در شاهنامه) منشاء سکایی دارند.^۳ ویکاندر، پژوهشگر سوئدی، ادعا می‌کند که کیش خدای *Vayu* که پشت ۱۵ به آن اختصاص دارد، ارتباط با سکاه‌ها دارد.^۴ لذا آگاهی‌های گوناگون به این نتیجه می‌رسانند که دین زردشتی در ارتباط نزدیکی با سکاه‌ها و با شرکت مستقیم آنان به وجود آمده است. چنان که خواهیم دید شراکت سکاه‌ها زیاد مثبت نبود (به جز حضور خاندان سکایی فریان در نخستین گام‌های دین زردشتی، یسنا ۴۶، ۱۲). به طور کلی این شرکت منفی بود، زیرا سکاه‌ها دشمن قبایل اوستایی بودند (نقش *tūra* در اوستای متأخر و حماسه مبارزه ایران و توران).

1. J. Markwart, *Erānšahr*, 1901, p. 156.

2. Nyberg, *Religionen...*, 1938, p. 253.

3. A. Christensen, *Le premier homme et le premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens*, Uppsala, 1918, p. 133.

4. Stig Wikander, *Vayu*, Uppsala, 1941, pp. 41, 95, 199, 206;

وی مشاهده کرده که زبان خاندان فریان نزدیک به زبان آسی است.

حالا مفهوم tūra را تحلیل کنیم. از نتایج مذکور می‌توان گفت که tūra در *اوستا* معادل مفهوم saka- «سکا» در کتیبه‌های فارسی باستان است.

تفاوت نام سکاها در *اوستا* و کتیبه‌های فارسی باستان تعجب‌آور نیست. برعکس این منطقی است. شگفتی است اگر نام سکاها در زبان‌های اقوام همسایه نزدیک و دور یکی باشد. همچنان چیز در واقعیت هیچ وقت رخ نمی‌دهد. فراوان بودن نام یک قبیله در زمان باستان معمولی است. مثلا در قفقاز هر قبیله‌ای بیش از ۱۰ نام داشته است. به عنوان نمونه نام «آسی» به زبان گرجی osi، به زبان اسوانی sav، به آبخازی waps، به چچنی hir، به بالکاری düger، به کاباردی qušxa است. چنین اتفاق در تمام دنیا رخ می‌دهد. مثلا «آلمانی» به زبان روسی nemets، به فرانسوی allemand، به انگلیسی german، به ایتالیایی tedesco است. تفاوت نام سکاها در زبان اوستایی و فارسی باستان ثابت می‌کند که این دو زبان از لحاظ جغرافیایی و زبان‌شناسی دو لهجه مختلف هستند. ارتباط نزدیکی میان tūra و saka وجود قبیله Thyrsagetae (والریوس فلاکوس) نشان می‌دهد: saka + tura + پسوند جمع -ta. والریوس فلاکوس احتمالا منبعی داشت که به دست ما نرسیده و از آن شکل قدیمی‌تری واژه Θυσσαγῆται که در نوشته‌های هرودوت دیده می‌شود، استخراج کرد.^۱ از روایات هرودوت می‌توان به این نتیجه رسید که تیسآگت‌ها (Thyssagetae) قبیله سکایی نبودند و در منطقه شمالی‌تری از آنان می‌زیستند. برای ما این هیچ چیزی را عوض نمی‌کند. هرودوت اطلاعات راجع به تیسآگت‌ها و مناطق دورافتاده‌ای از دریای سیاه را از منابع دست دوم می‌گرفت و روایات وی برای تشخیص اقوام شک‌آور است. برای ما این مهم است که در قلمرو سکاها قبیله‌ای بود که نام آن از واژه‌های تورا و سکا ساخته شده است، یعنی Thyrsagetae.

اگر در نظر بگیریم که *اوستا* در زمان و مکان مختلف تالیف شده است، می‌توان فرض کرد که در آن همراه با مفهوم tūra که به معنی «سکا» است، می‌تواند مفهوم saka دیده شود. اگر فرض کریستن‌سن درست باشد، این مفهوم در وندیداد وجود دارد. این متن

1. Abayev, V.I., *Osetinsky yazik i folklor*, I, pp. 179, 214.

فهرست کشورهایایی که اهوره‌مزدا آفریده، وجود دارد: ایران‌ویج (خوارزم)، سغد، مرو، بلخ، آریا و سایر. اهریمن در ضد هر کدام از آن بدی را درست کرد. برای سغد چنین بدی sakaiti- است که به نظر کریستن‌سن از واژه saka آمده و به معنی «سکایی» است.^۱ سکاها واقعا آفت سغد بوده‌اند و باید قبول کنیم که تفسیر کریستن‌سن از این لحاظ مناسب است. اگر این تفسیر درست باشد، سکاها در این متن همان نقشی را دارند که در متون سایر تورها (tūra)، دشمنان قبایل زردشتی (اینجا قبایل سغدی)، ایفا می‌کنند. قبایل اوستایی خود را ary- «آریایی» می‌نامیدند و خود را در مقابل «تورها» یعنی قبایل سکایی قرار می‌دادند. این دشمنی پایه‌ای برای حماسه «پارسی» در مورد مبارزه ایران و توران شد که در واقع حماسه ایرانی شرقی است. مفهوم توران بعدها متعلق به ترکان شد. اما در زمان زردشت هیچ سخنی در مورد ترکان نیست. تحلیل نام‌های شخصی (Fryāna و دیگر) نشان می‌دهد که تورها قبایل ایرانی بودند. پس مبارزه میان دو شاخه قبایل ایرانی یعنی کوچ‌نشینان سکایی (اسکیت، ماساژت) و یکجانشینان خوارزمی و سغدی و بلخی و دیگر بود.

در مورد مناسبات ایران و توران نظرات منطقی را و.و. گریگوریف، پژوهشگر برجسته روسی، اظهار می‌کند: «توران فقط از لحاظ جغرافیایی در مقابل ایران است؛ ایران، کشورهایی که در جنوب آمودریا و توران کشورهایایی در شمال آن هستند... بدون شک ایران و توران به عنوان مفهومات جغرافیایی مستقل از نام‌های ایرج و تور، فرزندان اساطیری فریدون، به وجود آمده‌اند، اما مناسبات خانوادگی ایرج و تور نشان می‌دهد که در نظر ایرانیان باستان تورانیان از لحاظ قومی در مقابل نبودند، بلکه به عنوان برادران فرض می‌شدند. به همین دلیل مبارزه بی‌پایان ایران و توران که مندرجات اصلی شاهنامه است، میان قبایل ایرانی و ترکی، چنان که پژوهشگران اروپایی فرض کرده‌اند، نیست، بلکه مبارزه‌ای میان دو قبیله ایرانی‌ست... این فرض را نام‌های جغرافیایی و شخصی که در شاهنامه دیده می‌شوند اثبات می‌کنند: آن نام‌ها و نام‌های رودها و مکان هیچ عناصر

1. A. Christensen, *Le premier chapitre du Vendidad et l'histoire primitive des tribus iraniennes*, 1943, p. 65.

«تورانی» به معنی ترکی و مغولی و اوگری ندارند؛ همه آنان شبیه نام‌های شخصیت‌ها و رودها و مکان‌های ایرانی هستند... ایرانیان فردوسی فقط با قبایل خویشاوندی یعنی آریایی که در شمال زندگی می‌کنند، می‌جنگند.^۱

در بخش‌های *اوستا* نام یک قبیله توری که دشمن اصلی قبایل زردشتی بود، ذکر می‌شود: *dānava*.

«در هنگامی که خشتاوی های دلیر بر ضد دانوها می‌جنگیدند. شمائید که سابقا حمله دانوهای تورانی را درهمشکستید شمائید که سابقا ستیزه دانوهای تورانی را درهمشکستید... منازل هولناک بیشتر از ده هزار امرای دانوها ویران گردید» (یشت ۱۳، ۳۸-۳۷).

در متن دیگری پهلوانان به اردوی دعا می‌کنند تا وی به آنان پیروزی بر دانوها - تورها ببخشد (یشت ۵، ۷۳). یک دلاوری گرشاسپ این است که وی و رَشَو از قبیله دانوها را کشت (یشت ۱۹، ۴۱).

این دانوها چه کسی هستند؟

در فرهنگ فارسی باستان بارتولومه دو واژه مختلف هست:

(۱) *dānav* به معنی «رود».

(۲) *dānav*، «نام قبیله‌ای توری».

به نظر ما، این دو واژه مختلف نیستند، بلکه یک واژه هستند. تنها زبان ایرانی باستان که در آن واژه *dānu*- به معنی «رود» بود، زبان سکایی است. این واژه در نام‌های رودهای روسی جنوبی (دُن، دنیپر، دنیستر، دانوب) و زبان آسی (don «رود») به جای مانده است. ما هیچ شواهدی از وجود واژه *dānu*- «رود» در زبان‌های ایرانی دیگر نداریم. *dānu*- هندی باستان به معنی «رود» نیست، بلکه معنای «قطره» و «شبنم» را دارد. در *اوستا* واژه معمولی برای «رود» واژه *ap*- «آب» است. اگر در زبان اوستایی و یا زبان‌های ایرانی دیگر به جز سکایی واژه *dānu*- «رود» بود، آن واژه در زبان‌های ایرانی نو دیده می‌شد.

1. Grigoriev, V.V., *O skifskom narode Sakah*, Moscow, 1871, pp. 195, 196, 197.

این واژه در نام‌های رودخانه‌ها هم دیده می‌شد. ولی تکرار می‌کنیم که این واژه فقط در زبان آسی به جای مانده است.^۱

در برخی جاهای *اوستا* واژه *dānu-* به معنی کلی رود نیست، بلکه معنی رود مشخصی را دارد.

در یک جا سخن در مورد رود مشخصی است که عبور از آن خطرناک است و آن از داخل زمین می‌رود (*77 aogmadaicha*). در جای دیگر بخشش ارد «بیهنای زمین و درازای *dānu-* (*dānu-drajah*) و بلندی خورشید» است (یسنا ۶۰، ۴). البته می‌توان «درازای رود» ترجمه کرد. اما رودهای دراز و کوتاه وجود دارند. اینجا می‌توانیم فرض کنیم که منظور نویسنده از رود کلی نیست، بلکه از رود مشخصی که به نظر وی درازترین رود بوده است. این متون منطقی‌تر می‌شوند اگر فرض کنیم که *dānu-* واژه اوستایی برای رود کلی نیست، بلکه اقتباسی از زبان سکایی است که در آن به معنی کلی «رود» بود و قبایل اوستایی این را به طور نام رود مشخصی را گرفته‌اند.

این رود کدوم رود می‌تواند باشد؟

پیش از جواب به این پرسش باید به یک داده جالبی توجه کنیم. مورخان اسکندر مقدونی وقتی که لشکرکشی وی در آسیای مرکزی را، مخصوصاً در سغد و سرزمین سکاها توصیف می‌کنند، سیر دریا را تانایس می‌نامند. آریان، مورخ سده ۲ پیش میلاد، که از داده‌های پیروان اسکندر استفاده می‌کرد، در توصیف لشکرکشی وی در سغد و خوارزم و سرزمین سکاها می‌نویسد که اسکندر از سغد به تانایس حرکت کرد و منظورش سیر دریا بود، در حالی که از زمان هروودوت با این نام رود دُن نامیده می‌شد. شاید مورخان اسکندر که همراه وی بودند این قدر جغرافیا را بد بلد بودند که سیر دریا و دن را قاطی کرده‌اند؟ فکر نمی‌کنیم. سطح دانش جغرافیادان یونانی در آن زمان بالا بود. آنها معتقد بودند که سیر دریا به دریای کاسپیان می‌ریزد که با دریای آرال قاطی می‌شد.^۲ ولی از زمان هروودوت شناخته شده بود که رود دن (تانایس) به دریای آزوف (مئوتی) می‌ریزد.

۱. در نام‌های رودهای ایران غیرسکایی فقط واژه *āb* (مثلاً *Surx-āb*) و یا *rūd* (مثلاً *Frah-rūd*) دیده می‌شوند.

2. Tomson, J.O., *Istoriya drevnei geografii*, 1953, p. 191.

«اسکندر به سمرقند، پایتخت سغد حرکت کرد و از آنجا به رود تانایس رفت. این تانایس که به روایت اریستوبولوس بربرها آن را یکسارتس می‌نامند، از قفقاز شروع می‌شود^۱ و به دریای هیرکانی می‌ریزد.^۲ احتمالاً این تانایس با تانایس هرودوت فرق دارد، چون تانایس هرودوت هشتمین رود سکایی است و به دریاچهٔ مئوتی می‌ریزد»^۳ (آریان، *لشکرکشی اسکندر*، ۳، ۳، ۶).

ما می‌بینیم که آریان که با سنت جغرافیایی پیشین آشنا بود، سیر دریا و رود دن را قاطی نمی‌کرد. و باید سببی وجود داشته باشد که چرا در نوشته‌های وی این دو رود یک نام را دارند. احتمالاً سنت محلی وجود داشت که براساس آن سیر دریا، تانایس نامیده می‌شد.^۴

قبول شده که واژهٔ یونانی *Táνας* تلفظ نادرستی واژهٔ سکایی *dānu* «رود» است. چون در ساحل سیر دریا همان سکاهای می‌زیستند، تعجب‌آور نیست که واژهٔ *Táνας* «ناگهان» هم در جنوب روسیه، هم در آسیای مرکزی دیده می‌شود. منطبق نام رود دن و سیر دریا را می‌توان چنین توضیح کرد: سکاهای آسیای مرکزی سیر دریا را «رود» می‌نامیدند، همچنان سکاهای اروپایی به رود دن همین نام را داشتند. حالا به *اوستا* برگردیم.

چون احتمالاً واژهٔ *dānu* به معنی «رود» در زبان اوستایی وجود نداشته، به این نتیجه می‌رسیم که این واژه از زبان سکایی به عنوان نام رود سیر دریا اقتباس شده است. چنین تفسیر برای متون هم مناسب است. بخشش ارد با رود سیر دریا مقایسه می‌شود. چرا با سیر دریا؟ چون این رود درازترین رودی بود که قبایل اوستایی می‌شناختند. طول سیر دریا ۲۸۶۳ کیلومتر و طول آمو دریا ۲۳۹۴ کیلومتر است. به علاوه بر این، قبایل

۱. آریان همانند نویسندگان دیگری نام «قفقاز» را فقط برای قفقاز امروزه استفاده نمی‌کند، بلکه پامیر، تیان-شان و هندوکش را نیز قفقاز می‌نامد.

۲. دریای هیرکانی = دریای کاسپین.

۳. دریاچهٔ مئوتی = دریای آروف.

۴. کوینت کورس در روایات لشکرکشی اسکندر به سکاهای سیر دریا را نیز «تانایس» نامیده است.

ایرانی با تمام درازی آمو دریا آشنا بودند، در حالی که منشاء سیر دریا بیرون از دنیای ایرانی شناخته شده، بود. به همین دلیل مردمان آن زمان می‌توانستند فرض کنند که «رود سکایی» درازترین رود جهان است.

بخش دیگری از *اوستا* راز منشاء سیر دریا را توضیح می‌دهد: «از داخل زمین می‌رود» و عبور آن به دلیل سکاها خطرناک بود.^۱

به همین دلیل در دو بخش از *اوستا* که دارای واژه *dānu-* هستند (یسنا ۶، ۴ و *aogmadaicha*)، معنی کلی «رود» مناسب نیست. در متن نخست از درازترین رود و در متن دوم از خطرناکترین رود سخن می‌رود. به شرایطی که *اوستا* در آن به وجود آمده، فقط سیر دریا مناسب است.

اگر *dānav*^۱ اوستایی معنی سیر دریا را داشته باشد، هیچ نیازی نیست که از آن *dānav*^۲ به معنی نام قبیله‌ای را جدا کنیم. آخرین مفهوم می‌توانست معنی «سیر دریایی» داشته باشد و در توأم با واژه *tūra-* معنی «تور سیر دریایی» یعنی «سکای سیر دریایی» را می‌گیرد. اینجا *tūra* نام کلی سکاها و *dānav-* نشانه گروهی یعنی «سیر دریایی» است. می‌توان این را با قزاق‌های روسی مقایسه کرد که «قزاق» نام کلی است و گروه‌های آنان عبارت‌اند از: دُنی، گُبانی و تِرکی (هر سه تا نام رودها هستند).

۱. بعضی‌ها معتقد هستند که سیر دریا در *اوستا* به شکل *Ranhā* دیده می‌شود (*Rasā* ودایی):

W. Geiger, *Ostiranische Kultur im Altertum*, 1882, p. 34; H.S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran*, 1938, p. 323.

این نام فقط در متونی می‌آید که مطالب آن اساطیر و منظور از رود اسطوره‌ای در شمال دور است. به همین دلیل نمی‌توان فرض کرد که این نام مربوط به سیر دریا است که قبائل اوستایی آن را خوب می‌شناختند. به علاوه بر این نام *Ranhā* (*Rasā*) در نوشته‌های بطلمیوس با رود ولگا مطابقت دارد. نک:

J. Markwart, *Wēhrōt und Arang*, 1938, p. 133; A. Christensen, *Le premier chapitre du Vendidad et l'histoire primitive des tribus iraniennes*, 1943, p. 53; H. Lommel, *Rasā*, ZII, IV, p. 199; de Lagarde, *Gesammelte Abhandlungen*, p. 263; E. Kuhn KZ, XXVIII.

اما حتی اگر در *اوستا* برای یک رود نام‌های مختلفی آمده باشند، تعجب‌آور نیست، چون *اوستا* مجموعه متون گوناگونی است که در دوره‌های مختلف نوشته شده است.

سیر دریا براساس اراتوستن مرز میان سکاها و سغدیان بود (استرابون، ۱، ۸، ۸). براساس استرابون سکاهاى آن سوی دریای کاسپیان (اسکیت‌ها و ماساژت‌ها) کوچ‌نشین بودند. «حمله‌های سکاها چون هجوم‌های کیمریها و تررها بود که گاهی به نواحی نزدیک سرزمین خود حمله می‌بردند و زمانی به ناحیه‌های دورتر. از جمله باکتریا را تصرف کردند و بهترین زمین‌ها را در ارمنیه مالک شدند و آن‌جا را بنام خود سکااسنه نام نهادند»^۱ (۱۱، ۸، ۴). دیونیسیوس پریه‌گتا می‌نویسد که در آن سوی سغد «در طول رود یکسارتس سکا‌هایی زندگی می‌کنند که بهترین تیراندازهای دنیا هستند» (*Geographi Graeci* *minores*, II, 1861, p. 151). بر اساس پلینیوس «آن سوی یکسارتس اسکیت‌هایی زندگی می‌کنند که پارس‌ها آنان را با نام نزدیک‌ترین قبیله «سکا» می‌نامند» (۶، ۱۹). اسکان سکاها در طول رود سیر دریا و در شمال آن را منابع دیگری نیز ثابت می‌کند. حالا ما می‌دانیم «دانوها»، دشمنان قبایل اوستایی، چه کسی بودند. آنان سکا‌های سیر دریایی بوده‌اند که داریوش یکم آنان را «سکا‌های آن سوی سغد» نامیده است.^۲ برای شناخت نژاد *tūra* اوستایی، نام‌های آنان که در *اوستا* ذکر شده‌اند، قابل توجه است. بدون شک این نام‌ها شکل ایرانی را دارند. به خصوص نام توری که در *گاهان* ذکر شده، جالب است. این نام ایرانی *Fryāna* است. به طور کلی این نام می‌توانست میان هر قبیله ایرانی رایج باشد. جالب این است که در منابعی که به دست ما رسیده، این نام را فقط دو شخص دارند: یکی سکای اروپایی *Φλίανος* از شهر اولبیا) و دیگری تور *Fryāna*

۱. ترجمه از کتاب: *جغرافیای استرابو: سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران:

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۲.

۲. اصطلاح *dānava* در ریگ ودا نام دیوهاست که اندره با آنان می‌جنگد. شناخته شده که میان ریگ ودا و *اوستا* اختلافاتی وجود دارند. اصطلاحاتی که در متن اول معنی مثنی را دارند، در متن دوم دارای معنی منفی هستند. مثلا *deva* در وداها به معنی «خدا» است، در حالی که *daeva* اوستایی معنی «دیو» را دارد. و برعکس، *asura* ودایی «دیو» و *ahura* اوستایی «خدا» است. اصطلاح *dānava* در هر دو متن معنی بدی را دارد، چون از غارت‌های سکاها هم قبائل اوستایی، هم قبائل ودایی آسیب می‌دیدند.

در گاهان، یعنی سکای آسیای مرکزی.^۱ لذا از این لحاظ هم ثابت می‌شود که تورهای اوستایی و سکاها یکی هستند.

پس مبارزه ایران و توران که بر ایدئولوژی زردشتی و حماسه ملی تأثیر گذشته، میان قبایل یکجانشین ایرانی شرقی و کوچ‌نشین سکایی بود.

آن چیزی را که زردشت در ضد آن بود می‌توان «طرز زندگی سکایی» نامید. این فقط مبارزه‌ای در ضد سکاها نبود، بلکه نیز مبارزه‌ای در ضد آنان که «طرز زندگی سکایی» را رعایت می‌کردند، بود.

این طرز زندگی چه بود؟

راجع به شیوه زندگی سکاها آسیای مرکزی در زمان زردشت اطلاعاتی نیست، ولی می‌توان گفت که در سده‌های ۸ و ۶ پیش از میلاد تغییرات داخلی رخ داده بودند که بر مناسبات با همسایگان تأثیر گذشت. نشانه بیرونی این تغییرات «افزایش فعالیت‌های جنگی کوچ‌نشینان در سرزمینی که فراتر از ناحیه ساحل شمالی دریای سیاه» بود.^۲

جنگ «تنها الگوی برقرار مناسبات بود و هنگامی که جمعیت افزایش می‌افت، جنگجویان فعال‌تر می‌شدند» (انگلس). «جنگ و ترتیب جنگ طرز زندگی مردم می‌شوند» (انگلس).^۳ «اردو جامعه طایفه‌ای... در طول دراز مدت طرز سازمان‌دهی خانه‌داری شخصی بود»، چون «منافع اقتصادی، پیشرفت تولید نبود، بلکه جمع ثروت از طریق جنگ بود. وجود اردو وابسته به جنگ بود. جامعه طایفه‌ای مناسب‌ترین ساختار اجتماعی برای کوچ‌نشینان بود و غارت تنها نوع تولید شد. به همین دلیل چنین جامعه همیشه برای حمله و دفاع آماده بود. اهمیت جنگ در جامعه سکایی از کشفیاتی از گورها که در آن شمشیر جای خاصی را دارد، و از نوشته‌های هرودوت دیده می‌شود. مربوط به این، کیش شمشیر میان سکاها و آیین گرفتن جشن به افتخار قهرمانان و روش تقسیم

۱. flyāna- شکل تحول‌شده fryāna- است. در دوره سکایی متأخر هر ry به ly تبدیل شد.

2. Kallistov, D.P., *Ocherki po istorii Severnogo Prichernomia antichnoi epokhi*, Moscow, 1949, p. 25.

3. Marks, M., Engels, F., *Izbrannye proizvedeniya*, Moscow, 1948, II, p. 296.

غنیمت است (هرودوت ۶، ۶۲، ۶۴-۶۶). در جامعه‌ای که هر عضو آن سرباز است، جایگاه رهبر آن از تعداد سربازان مشخص می‌شود. البته قبیله به شکل سازمان جنگی به وجود نیامده بود، ولی بعدها به چنین سازمان تبدیل شده و تنها اهمیت رهبر آن، رهبری در جنگ است. وقتی که هرودوت در مورد باسیلیوس‌ها سخن می‌گوید، منظور وی رهبران جنگی است.^۱

برپایه همه داده‌هایی درباره طرز زندگی سکا‌های اروپایی و آسیایی، ماساژت‌ها و آلان‌ها به این نتیجه می‌رسیم که ساختار اجتماعی آنان به قول مارکس و انگلس دموکراسی جنگی بوده است. مارکس توصیف کلاسیک این ساختار را در خلاصه کتاب لوپس مورگان «جامعه باستانی» ارائه کرده است.

«رهبران بر طوایف فرمانروایی می‌کردند و شورای رهبران بر قبیله حکومت می‌کرد. شورا باید منافع قبیله را حمایت کند. به دلیل جنگ‌ها میان قبایل مسائل مختلفی به وجود می‌آمدند. براساس قانون همه اعضای جامعه می‌توانستند در شورا نظر خودشان را بیان کنند. زنان می‌توانستند در شورا نماینده را داشته باشند. شورا تصمیم واحدی را می‌گرفت. یگانگی نظر در شورا قانون اصلی بود. اگر قبیله‌ای با قبایل دیگری برقرار آشتی نداشت، در حال جنگ بود. هر کسی می‌توانست به جایی که می‌خواست، لشکرکشی کند. آن نفر قصد خودش را با رقص جنگی اعلام می‌کرد. آنان که در رقص شرکت می‌کردند، به جنگ می‌رفتند. اگر قبیله‌ای خطر حمله دشمنان را داشت، سربازان با همین روش جمع می‌شدند. وقتی همه نیروها جمع می‌شدند، هر گروهی رهبر خودش را داشت و برنامه جنگ در شورای رهبران معین می‌شد.

اتحادیه ایروکوا و آزتک‌ها از قبایل دیگر بیشتر برای اهداف جنگی آماده بودند. قبیله‌ای که از لحاظ پیشرفت در سطح پایینی بود، مثل ایروکوا، وحشتناک‌ترین لشکرکشی‌ها را می‌کردند. برای چنین لشکرکشی نیاز به اجازه شورا نبود.^۲

1. Artamonov, M.I., "Obtshestvennyy stroi skifov", *Vestnik Leningradskogo universiteta*, 1947, 9, p. 83.

2. *Arkhiv K. Marksa i F. Engelsa*, IX, 1941, p. 87.

باید بگوییم که نمونه‌های این شیوه زندگی در آسیای مرکزی حتی تا سده ۱۹ باقی مانده بود. به همین خاطر دلیل کریستن‌سن راست است، وقتی که برای توصیف شرایط پیدایش دین زردشتی به طرز زندگی قبایل ترکمنی اشاره می‌کند (وی به Hellwald, Centralasien, p. 308 ارجاع می‌کند).

«میان ترکمن‌های آن سوی دریای خزر در میانه سده ۱۹ دو نوع ساختار اجتماعی وجود داشت. آنان که یکجانشین بودند، کشاورزی و تجارت می‌کردند، نام چومور را داشتند. برعکس، آنان که نام چوزو را داشتند، کشاورزی و دامداری نمی‌کردند، فقط دارای شتر و اسب بودند. آنان کوچ‌نشین غارتگر بودند. اگر رهبری می‌خواست لشکرکشی کند، روبروی چادر خود چوبی با اعلام خاص را می‌گذاشت و با کمک خبررسان مردم را به لشکرکشی بر علیه ایرانیان دعوت می‌کردند. مردم جمع می‌شدند و لشکرکشی انجام می‌شد. آنان غنیمت می‌گرفتند و مردها و زنان و بچه‌ها را به بردگی با خودشان می‌بردند. میان قبایل گوناگون یکجانشین و کوچ‌نشین وجود داشتند. اگر یکی از چوزوها نمی‌خواست غارت کند، می‌توانست چوروم بشود و برعکس. چنین شرایط در گاهان پیداست»^۱.

واسیلی گریگوریف به داده‌های باستانی اشاره می‌کند: «سکاهای کوچ‌نشین هستند و شهرها را بلد نیستند» (بطلمیوس) و «سکاهای یکجانشین و کوچ‌نشین وجود دارند و به همسایگان حمله می‌کنند» (استرابون) و «آنان اتحاد قبایلی داشتند و هر قبیله‌ای دارای رهبری بود» (پولینئوس) و «زنان میان سکاهای مقام بالایی را دارند» (کتزیاس)؛ و طرز زندگی آنان را با طرز زندگی ترکمن‌ها مقایسه می‌کند.^۲

برای تحقیق طرز زندگی سکاهای یک منبع گرانبها هست و پژوهشگران تازه ارزش آن را متوجه شده‌اند و آن حماسه آسی است. زمان گردآوری این حماسه متعلق به دوره سکایی است و در بخش‌های کهن آن تصویر طرز زندگی سکاهای دیده می‌شود.

1. A. Christensen, *Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme*, Acta Orientalia, IV, 1924, p. 84-85.

2. *O skifskom narode Sakah*, p. 81-82.

در آن حماسه کار اصلی رهبران آسی «بالتسی» یعنی لشکرکشی‌ها به همسایگان است. هر رهبری می‌تواند لشکرکشی را شروع کند. برای شروع لشکرکشی فقط اعلام آن با کمک خبررسان (fidiwæg) کافی است. اگر او مردم را جمع کند، لشکرکشی آماده می‌شود. هدف اصلی لشکرکشی، چهارپایان هستند. این چهارپایان را در جشن پیروزی قربانی می‌کنند. اگر لشکرکشیان غنیمت بسیار زیادی را می‌گرفتند، جشن پیروزی می‌توانست یک سال طول بکشد (نک «حماسه آسی»^۱، به خصوص بخش «فرزندان گرگ و فرزندان خورشید»).

از کشفیات باستان‌شناسی می‌دانیم که سکاها نیز چهارپایان را قربانی می‌کردند. سکاها همراه با رهبری که مرده، اسب‌ها را دفن می‌کردند (بعضی جاها تعداد آنان صدهاست!). اگر سکاها این قدر زیاد اسب‌ها را می‌کشتند، می‌توان فرض کرد چه قدر زیاد گاو کشته می‌شد، نباید فراموش کنیم که ارزش گاو از ارزش اسب پایین‌تر بود! پس تعجب‌آور نیست که گاو به خدایان دعا می‌کرد تا آن را دفاع کنند (یسنای ۲۹)!

ما در این همه‌ی داده‌ها آن چیز را می‌بینیم که زردشت در ضد آن بود. طرز زندگی سکاها بهترین تفسیرگاهان است.

هدف اصلی لشکرکشی‌های سکاها غنیمت چهارپایان و هدف اصلی یکجانشینان دفاع از آنان در برابر سکاها بود. تحقیق طرح شهرهای خوارزمی میانه هزاره نخست پیش از میلاد نشان داده است که «هدف اصلی طرح شهرها دفاع چهارپایان است»^۲.

Gōpat، نام یکی از شاهان اسطوره‌ای سغد و خوارزم است که معنی «مدافع چهارپایان» را دارد. در این نام کار اصلی شاهان خوارزمی و سغدی دیده می‌شود: دفاع چهارپایان از xrafstra یعنی غنیمت (نک BSOS IV, 950–953; V, 505; Christensen A., *Les* (نک *Kayanides*, 56; Trever K.V., “Gopatshah”, *Trudy Gos. Ermitazha*, II, 1940).

1. *Izvestiya Severo-Osetinskogo nauchno-issledovatel'skogo instituta*, 10, 1, Dzauzjikau, 1945.
2. Tolstov, S.P., *Po sledam drevnekhorezmiyskoi tsivilizatsii*, 1948, p. 93–97.

اختلافات میان دو گروه جمعیت که یکی از آنان می‌خواهد چهارپایان را بدزدند و دیگری از آنان دفاع می‌کنند، مندرجات اصلی زندگی بود. این اختلافات بر فرهنگ مادی و معنوی تأثیر گذشت. این کلیدی برای فهم درستی سرودهای زردشتی است.

* * *

با توجه به این که برنامه اقتصادی و اجتماعی زردشت در ضد طرز زندگی سکاهای بود، می‌توان فرض کرد که سکاهای در مقابل «دین» نو بودند. همین‌طور ما به مسئله‌ی جالب و مهمی می‌رسیم: دین زردشتی و سکاهای. این مسئله شامل چندین جنبه است. یکی از آنان ارتباط خود زردشت با دنیای سکایی («توری») است. اصطلاح *tūra* در *گاهان* فقط یک بار ذکر می‌شود (یسنا ۴۶). در آغاز این یسنا زردشت شکایت می‌کند که همه او را رها کردند و می‌گویند «کجا بروم؟». در بخش دوم آن زردشت نسل‌های فریان و کوی ویشناس را که دین نو را پذیرفتند، تحسین می‌کند. براساس این متن نیبرگ چنین تصور را اظهار کرد: زردشت در آغاز در خوارزم عمل می‌کرد. اما چون اینجا کیش میثرا رایج بود و پیروان آن تعلیمات زردشت را نپذیرفتند وی به قبیله سکایی فریان که در سیر دریا ساکن بودند، مهاجرت کرد و اینجا ویشناس دین زردشت را پذیرفت. براساس این می‌توان فرض کرد که ویشناس سکایی بود. دین نو در سرزمین سکاهای رواج یافت و بعدها به سغد، بلخ، مرو و مناطق سایر ایران منتشر شد.^۱

پس به نظر نیبرگ زردشت در خوارزم رد و رها سرزمین سکاهای قبول شد. ما نمی‌توانیم با این نظریه موافق باشیم. نخست اگر سکاهای در آغاز دین زردشتی نقش مثبتی را ایفا کردند، چرا در *اوستا* به جز بخش مذکور، قبایل *tūra* دشمنان زردشتیان هستند؟ چطور می‌توان توضیح داد که در حماسه ملی که ریشه زردشتی را دارد، توران در مقابل ایران زردشتی است؟ ما به سختی فرض می‌کنیم که تعلیمات زردشت که زندگی یکجانشینی

1. Nyberg, *Religionen...*, S. 327.

و صلح‌جویانه را تشویق می‌کرد، می‌توانست میان سکا‌های کوچ‌نشین و جنگ‌جو گسترش بیابد. نمی‌توان پذیرفت که سکا‌هایی که به هومه (hauma) علاقه داشتند (به فارسی باستان Ἀμύργιοι Σκύθαι؛ saka haumavarga در اثر هرودوت) تعلیمات زردشت را که در ضد هومه بود، قبول کردند. منطقی است که زردشت در ضد طرز زندگی سکا‌ها بود و اگر وی «فرار» کرده بود، مسیر آن باید از سرزمین سکا‌ها به جنوب باشد، نه برعکس.

در ارتباط با به این مسئله پرسش بسیار جالب این است که زردشت متعلق به کدام قبیله بود. داده‌های زبان‌شناسی راجع به این مسئله هیچ اطلاعاتی را نمی‌دهند. به نظر ما در زمان زردشت میان لهجه‌های ایرانی شرقی تفاوت زیادی نبود و زبان‌گهان می‌توانست هم زبان سکایی باستان، هم خوارزمی باستان، هم سغدی باستان باشد. نام زردشت (Zarathuštra) می‌توانست میان همه قبایل ایرانی رایج باشد. نام خانوادگی وی Spitama و به زبان فارسی میانه Spitamān است. این نام نیز در زبان سکایی (Σπιθάμης) در کنیه‌ای از شهر فاناگوریا، سده ۴ پیش از میلاد) و سغدی (Σπιταμένης، رهبر سغدیانی که در برابر اسکندر مقدونی مقاومت کرد) و در ماد (Σπιταμᾶς، داماد شاه آستیگ) دیده می‌شود. امروز این واژه میان زبان‌های ایرانی احتمالاً فقط در زبان آسی باقی مانده است. معادل ماده‌ی *spi-* در زبان آسی *fsi-* است و اگر در آغاز آن *æfsi-* (نباشد، *fsi-* به *si-* تبدیل می‌شود. مثلاً *spiš-* («شپش») فارسی باستان در زبان آسی به **sfijau*، **sis-tæ* (به زبان هندی باستان *sphijau*) «نشیمگاه» به *sidzæ*، **spinti* (به زبان لاتین *spina*) «خار» به *sindzæ* تبدیل شده‌اند. به جز این، در زبان آسی *t* میان دو واکه به *d* و *ā* جلوی *n* به *o* تبدیل می‌شوند. پس *Spitamān* فارسی میانه به *Sidæmon* آسی عوض می‌شود. این نام در افسانه‌های آسی رایج است. نام خانوادگی *Sidæmontæ* ریشه *Sidæmon* را دارد که نام یکی از پسران *Os-Bagatar*، شاه اسطوره‌ای، است.^۱

1. Abayev, V.I., *Osetinskiy yazyk i floklor*, I, 266; Pchelina, E.G., "Urdsdonskoe utschelie v Severnoi Osetii", *Trudy Otdela Vostoka Gos. Ermitazha*, IV, 1947, p. 133.

این نام نیز میان فرمانروایان یکی از مناطق گرجستان رایج بود.^۱ پس نام Spitama از پنج نمونه مذکور در دنیای ایران شرقی (اوستایی، سغدی، سکایی و آسی) چهار بار و یک بار در دنیای ایران غربی (ماد) دیده می‌شود. نباید فراموش کنیم که در سده‌ی ۷ پیش از میلاد سکاهای به ماد حمله کردند و بخشی از آنان آنجا ماندند. به همین دلیل احتمال هست که Σπιταμᾶς نام نجیب‌زاده سکایی بود که با دختر آستیگ ازدواج کرد.

اگر چنین باشد، نام Spitama ما را به دنیای سکایی و سغدی می‌برد و باید آنجا خاستگاه زردشت را جستجو کنیم.

البته شباهت میان Sidærmōn آسی و Spitamān برای ثابت سکایی بودن زردشت کافی نیست، ولی احتمال هست.

ویکاندر به وندیداد ۱۹، ۶ اشاره می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که مادر زردشت Vayu را، خدای توری (سکایی)، ستایش می‌کرد. به نظر ما، فرضیه وی قوی نیست.^۲ براساس داده‌هایی که ما داریم می‌توان فقط به این نتیجه رسید که زردشت ارتباط مستقیمی با سکاهای داشت. در زمانی زردشت میان سکاهای عمل می‌کرد و توانست خاندان فریان را به دین خود جلب کند. بیش از این زردشت در سرزمین سکاهای موفق نشد.

به طور کلی سکاهای از دین زردشتی دور بوده‌اند. و زندگی مردمان ایران شرقی تحت تأثیر دشمنی زردشتیان و سکاهای قرار گرفته بود. نه روایات هروودوت (۴، ۵۹-۶۲) راجع به دین سکاهای و نه اساطیر آسی شامل عناصر زردشتی هستند.^۳

در آخر کتیبه داریوش یکم در بیستون درباره لشکرکشی این شاهنشاهی به سکاهای نقل شده است. الان ثابت شده که این لشکرکشی به سکاهای اروپایی نبود، بلکه به سرزمین

1. „Eristavy Aragvskie byli iz familii knyazei Sidamonovyh“, *Akty Kavkazskoi Arkheologicheskoi Komissii*, VII, p. 348, 375.

2. Stig Wikander, *Vayu*, I, 207-208.

3. Abayev, V.I., „Dokhristianskie religii alan”.

سکاهای سیر دریایی (ماساژت‌ها) بود که آنجا که کورش قاتل شد.^۱ داریوش درباره لشکرکشی به سکاهای اروپایی بیان نمی‌کرد، چون آنجا شکست خورده بود.

در بخش مذکور از کتیبه بیستون (ستون ۵، سطر ۳۱-۳۲) پس از نقل روایت پیروزی بر سکاهای و اسیر شدن سکونخه بخشی در مورد ارتباط سکاهای به اهوره‌مزدا آمده است.

Θātiy Dārayavauš xšāyaθiya avaiy Sakā arikā āha uta naiy Auramazdāšam ayadiya Auramazdām ayadaiy.^۲

«داریوش شاه می‌گوید: این سکاییان از خائنان بودند، و اهوره‌مزدا را نمی‌پرستیدند؛ من اهوره‌مزدا را می‌پرستیدم».^۳

هینز به این نتیجه رسیده که سکاهای دین‌مزدایی را نپذیرفتند. در کتیبه چنین ادعا (که مردم اهوره‌مزدا را نمی‌پرستیدند) نیز مربوط به «عیلامیان»، مردم غیرایرانی، است (ستون ۵، سطر ۷۵). براساس همه داده‌ها، از همه مردمان ایرانی فقط سکاهای مزدایرستی را قبول نکرده‌اند.

از این رو مشخص می‌شود چرا نسل سکاهای یعنی آسی‌ها در زبان و اساطیر و فرهنگ خودشان عناصر زردشتی را ندارند. جالب اینکه واژه «دیو» به معنی «روح شر» در زبان‌های مردمان قفقازی که بعضی از آنها ایرانی نیستند، رایج است، ولی در زبان آسی وجود دارد. احتمالاً این واژه فقط در کلمه *ævdew* باقی مانده که خیلی نادر و به معنی موجودی اساطیری است.

در حماسه آسی این موجود به نام *Avdiwag* دیده می‌شود و بدون شک متعلق به خدایان، نه دیوان است.^۴ این نشان می‌دهد که واژه *daiva* میان اجداد آسی‌ها به این معنی رایج بود که به دوره‌ی پیش از زردشت برمی‌گردد. نقشی را که دیوها در ادیان و

1. Struve, V.V., "Pokhod Dariya I na sakov-massagetov", *Izvestiya Akademii Nauk SSSR, Seriya istorii i filosofii*, III, 3, 1946, pp. 231-250.

2. W. Hinz, "Zur iranischen Altertumskunde. Die Religion der Saken", *ZDMG*, B. 93, Heft 2/3 (1939), p. 372; G.G. Cameron, "The Old Persian Text of the Bisutun Inscription", *Journal of Cuneiform Studies*, New Haven, 1951, Vol. V, 2, p. 54.

۳. ترجمه از کتاب: لوکوک، پی‌یر، *کتیبه‌های هخامنشی*، ترجمه نازیلا خلخالی، تهران: نشر فرزانه روز، ۱۳۸۹.

4. Abayev, V.I., *Iz osetinskogo eposa*, 1939, p. 30, 31, 35, 82.

اساطیر ایرانیان و ارمنی‌ها و گرجی‌ها و اقوام سایر قفقاز ایفا می‌کنند، در حماسه آسی *wæjug* دارد. *wæjug* موجود بدی که مردمان را می‌خورد یعنی همان دیو زردشتی است. *wæjug* آسی متعلق به *Vayu*، خدای آریایی، است و این نشان می‌دهد که در دین سکا‌هایی که اجداد آسی هستند، *Vayu* نقش مهمی را ایفا می‌کرد.^۱ واژه آسی *zæd* «فرشته» که به واژه اوستایی *yazata* «ایزد» برمی‌گردد، نمی‌تواند نشانه زردشتی بودن آسی‌ها باشد، چون این واژه متعلق به دوره پیش از زردشت است (به زبان هندی باستان *vajata*). همچنین واژه *ard* است (به فارسی باستان *-arta*). نام خدای بزرگ زردشتیان یعنی اهوره‌مزدا در زبان آسی اصلا دیده نمی‌شود.

پیشتر گفته‌ایم که در دوره زردشت اختلافاتی میان قبایل رایج، ولی داخل قبیله اختلافات کم بود. زردشت در مقابل کوی‌ها و کرپ‌هایی بود که احتمالا با او اختلافاتی را داشتند. ولی مثلا با کوی ویشتاسب که پشتیان زردشت بود، وی ارتباط خوبی را داشت. اصطلاح *karapan* معنی «کشیش» را ندارد («کشیش» در *āθravan* و *zautar* است)، بلکه به معنای «غارتگر» و «خسیس» است؛ مطابق با *kæræf/xælæf* آسی «خسیس»، *karap* هیتی «خوردن». ریشه واژه *karapan*، *karap* است و از این واژه اصطلاح *xrafstra* اوستایی آمده است که معنی «غارت» را دارد: *k(a)rap-s* به اضافه پسوند *-tra* < *xrafstra*.

زردشت هیچ جا یک طبقه اجتماعی را در ضد طبقه دیگری قرار نمی‌دهد. وی به تمام مردم خطاب می‌کند (یسنا ۴۹، ۷؛ یسنا ۳۲، ۱؛ ۳۳، ۳).^۲ به همین دلیل ما نمی‌توانیم

۱. امیدوارم که در مورد *wæjug* آسی و *Vayu* ایرانی کار کنم.

۲. وجود اصطلاحات طبقه‌ای در گاهان پذیرفته نشده است. اصطلاحات *airyaman* و *vərəzəna* به نظر بارتولومه (AiW, 908) و نیبرگ (1938, pp. 89–90) *Die Religionen...* طبقه‌ای هستند. از طرف دیگری Andreas (نک 1928, 2256–2259) *Deutsche Literaturzeitung* و Benvenist (Les classes sociales) «

با میه موافق باشیم که در گاهان «اختلافات میان ثروتمندان و فقیران، بزرگان نظامی و کشاورزان» دیده می‌شود.^۱ وی وقتی که در مورد اختلافات میان قبایل مختلف سخن می‌گوید، به واقعیت نزدیک‌تر می‌شود: «مردم از رهبرانی که همیشه می‌جنگند، و از تسلط خونریزی خسته شده بودند».^۲

در واقع طرز زندگی سکایی که زردشت در ضد آن بود، همراه با جنگ‌ها و غارت و خونریزی بود.

زردشت حمایت در حکومت قوی (-*xšaθra*) جستجو می‌کرد که نماد آن کوی و یشتاسب بود. احتمال هست که وی گشتاسب هخامنشی، پدر داریوش یکم، بوده باشد. گشتاسب فرمانروای پارت و گرگان بود. و اگر خاستگاه دین زردشتی در منطقه خوارزم-مرو-سغد بوده، منطقی است که زردشت به نزد نزدیک‌ترین فرمانروای قدرتمند مهاجرت کرد و چنین فرمانروا و یشتاسب-گشتاسب بود.^۳

حتی اگر ویشتاسب اوستایی همان گشتاسب هخامنشی نباشد، تعلیمات زردشت که به زندگی صلح‌جویانه در سرزمین‌های سکایی تشویق می‌کرد، مناسب به منافع شاهنشاهی هخامنشیان بود.

ولی فرمانروایی هخامنشیان برای قبایل زردشتی در آغاز می‌توانست سخت باشد، چون آنان مجبور بودند مالیات بپردازند و مردم را به سربازی بفرستند. اما این از خطر و جنگ‌های بی‌پایان بهتر بود.

از این دیدگاه باید جنگ‌های هخامنشیان با سکاها را تحلیل کرد. این کوچ‌نشینان وحشی از پادشاهی‌های بابل و عیلام و آشور و لیدیا و مصر خطرناک‌تر بودند. سکاها-ماساژت‌ها

(dans la tradition avestique”, *Journal Asiatique*, 221, 1932, pp. 117–134 معتقداند که این اصطلاحات نشانهٔ قبیله‌ای هستند.

1. A. Meillet, *Trois conférences...*, p. 71 (“On est en face de la vieille opposition des riches et des pauvres, des aristocrates guerriers et des cultivateurs”).

2. “Le monde était les des pouvoirs locaux en lutte les uns contre les autres et qui, au lieu de la sécurité, faisaient régner la lutte entre voisins. On ne voulait plus le règne de la violence” (*Ibid*, p. 70).

3. Struve, V.V., “Vosstanie v Margiane pri Darii I”, *VDI*, 1949, 2, p. 20.

کوروش پیروزگر را کشتند. سکاهای اروپایی داریوش یکم را شکست دادند. وی در کتیبه بیستون نوشته که بر سکاهای سیر دریایی پیروز شد، ولی می‌توان گفت که بر آنان استیلاء نیافته است. برعکس از روایت پولیئنوس (Polyaenus) می‌توان به این نتیجه رسید که لشکرکشی ایرانی نزدیک به نابود شدن بود.^۱

مبارزه هخامنشیان با سکاها فقط مبارزه‌ای میان دو قوم نبود، بلکه مبارزه یکجانشینان و کوچ‌نشینان بود. این مبارزه‌ای برای وحدت و امنیت مرز شمالی در ضد غارت‌های سکاها بود. همچنین این مبارزه ایران زردشتی در مقابل غیرزردشتیان بود.

پس از انتشار کتیبه «ضد دیو» خشیارشا شکی نیست که هخامنشیان «دین» نو را پذیرفته‌اند.^۲ فقدان نام زردشت در کتیبه‌ها را می‌توان چنین توضیح داد که هخامنشیان به جز خودشان نمی‌توانستند کسی دیگر را ستایش کنند.^۳

هخامنشیان دین زردشتی را احتمالاً نه به دلیل فهم عمیق تعلیم فلسفی زردشت قبول کرده‌اند، بلکه به دلیل مناسب بودن برنامه اجتماعی و سیاسی آن. این برنامه حکومت قوی و پیشرفت اقتصادی و دشمنی با کوچ‌نشینان بود. چنین برنامه‌ای با منافع هخامنشیان مطابقت داشت.

* * *

نتیجه:

۱. دین زردشتی در شرق ایران، جای مرزی در میان قبایل یکجانشین و سکایی، به وجود آمده است.
۲. در شرایطی که دین زردشتی پدیدار شده، اختلافات میان قبایل بیشتر از اختلافات داخل قبیله‌ای به طرز زندگی و جهان‌بینی تأثیرگذار بود.

1. Grigoriev, V.V., *O skifskom narode Sakah*, pp. 17–18.

2. Abayev, V.I., "Antidevovskaya nadpis Kserksa", *Iranskie yazyki*, I, 1945, pp. 138–140.

3. Struve, V.V., "Rodina zoroastrizma", *Materialy po istorii Tadzikov i Tadzikistana*, 1945, pp. 30–35.

۳. ایدئولوژی دین زردشتی در آغاز از اختلافات میان یکجانشینان و سکاها به وجود آمده است.

۴. نام سکاها در *اوستا* - *tūra* و معادل آن در زبان فارسی باستان *saka* است.

۵. مفهوم *dānav*^۱ که در فرهنگ بارتولومه «رود» ترجمه شده، به معنی «رود سیر دریا» است؛ مفهوم *dānav*^۲ با مفهوم مذکور مطابق است و معنی «سکای سیر دریایی» را دارد.

۶. مفهوم *karapan* در *گاهان* معنی «غارتگر» را دارد و ریشه آن واژه *karap* (به زبان آسی *kaeraef*) است. از این واژه کلمه *xrafstra* (*krap-s + tra*) ساخته شده که در *اوستا* همه موجودات اهریمنی را توصیف می‌کند.

۷. برنامه دین زردشتی چنین است: زندگی یکجانشینی، دامداری صلح‌جویانه، مبارزه با غارت (ائشمه) و قبایل کوچ‌نشین، حکومت قوی (خشتره)، آشتی در جهان (ارمئیتی).

۸. حماسه ملی درباره نبرد ایران و توران در شرق ایران ظاهر شده و مبارزه‌ای را میان قبایل خوارزم و مرو و سعد و بلخ از یک طرف و از طرف دیگر قبایل سکایی که دموکراسی نظامی را داشتند، بیان می‌کند.

۹. برنامه دین زردشتی مطابق با منافع هخامنشیان بود و به همین دلیل آنان این دین را پذیرفته‌اند؛ دین مزدایی، دین رسمی شاهنشاهی هخامنشی بود.

۱۰. سکاها دین زردشتی را قبول نکرده‌اند.

۱۱. *Spitama* (به فارسی میانه *Spitamān*)، نام خانوادگی زردشت، احتمالاً فقط در زبان آسی باقی مانده است و در نام خانوادگی *Sidæmon* دیده می‌شود. به همین دلیل مسئله سکایی بودن زردشت ظاهر می‌شود.

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال پنجم، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۹۸

ایران ساسانی و مرزهای شمال شرقی آن: جنگ، دفاع و روابط دیپلماتیک^۱

دنیل تی. پاتس^۲

ترجمه جهانگیر جعفری^۳ و علیرضا خزابی^۴

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۹/۲/۴

در حدود سال ۲۳۳ میلادی،^۵ حاکم ایران ساسانی، یعنی اردشیر اول (۲۴۲-۲۲۴ م.)، مبارزات نظامی خود را در سگستان، گرگان، ابرشهر (در نزدیکی نیشابور)، مرو، بلخ و خوارزم پی گرفت.^۶ تعداد زیاد سکه‌های برنزی ضرب شده از زمان اردشیر اول در مرو و

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Daniel T. Potts (2018), "Sasanian Iran and Its Northeastern Frontier: Offense, Defense, and Diplomatic Entente," In *Empires and Exchanges in Eurasian Late Antiquity Rome, China, Iran, and the Steppe, ca. 250–750*, from Part III: Empires, Diplomacy, and Frontiers, Edited by Nicola Di Cosmo, Pp. 287-301.

۲. استاد باستان‌شناسی و تاریخ جوامع خاورمیانه باستان، دانشگاه نیویورک، ایالات متحده آمریکا.

۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه بوعلی‌سینا jafariadabiat@yahoo.com

۴. پژوهشگر گروه تاریخ در پژوهش‌سرای دانش‌آموزی بوعلی‌سینا alireza.o.kh@gmail.com

5. M. Alram, "Ardashir's Eastern Campaign and the Numismatic Evidence," *Proceedings of the British Academy* 133 (2007) 233.

6. T. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden, aus der arabischen Chronik des Tabari übersetzt und mit ausführlichen Erläuterungen und Ergänzungen versehen* (Leiden, 1879) 17.

سکستان، فتح آن مناطق در دوران او را تأیید می‌کنند،^۱ و تاریخ‌های مربوط به این فتوحات،^۲ با توجه به لیست پادشاهان خراج‌گذار اردشیر اول، به صورت ضمنی قابل تعیین است. اسامی آن‌ها در کتیبه سه زبان پسرش شاپور اول (۲۷۲-۲۴۰ م.) در برج مربع مانند کعبه زرتشت در نقش رستم که به قرن پنجم ق.م تعلق دارد ثبت گردیده است.^۳ با این حال، ممکن است این سوال پیش بیاید که آیا این فتوحات، منافع واقعی برای دولت ساسانی به همراه داشته است؟ آیا مالیات و عوارض ناشی از هزینه‌های سنگین مربوط به انجام حملاتی دوره‌ای با هدف سرکوب نیروهایی که به مثابه تهدیدی برای عبور از جیحون و حمله به مناطق مرکزی سرزمین ایران بودند، بیش از این فتوحات بود؟ آیا یک قلمرو حائل پایدار ایجاد شده است که امنیت جمعیت یکجانشین (غیرمهاجر) ایرانی را تأمین کند؟ آیا اتحادهایی که ایجاد شدند، به شکست دشمن مشترک کمک کردند؟ این‌ها تنها برخی از سوالاتی است که در رابطه با روابط ایران ساسانی با همسایگان شمال شرقی این کشور به وجود می‌آید.

اولین اشاره‌ها به کوشان‌ها و هون‌ها:

مطابق با نوشته‌های کتیبه موجود در کعبه زرتشت، شاپور اول (۲۷۲-۲۴۰ م.) تا آنجا که «هندوستان، کوشان‌شهر تا حدود پیشاور، کاشغر، سغدیا و تاشکند» بود را مورد

1. 3 Šabuhr I, ed. P. Huysse, *Die dreisprachige Inschrift Sabuhrs I. an der Ka'ba-i Zardust (ŠKZ)*, 2 vols. (London, 1999) 1: 54, sec. 41.

2. J. Marquart [name later changed to Markwart], *Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i, mit historisch-kritischem Kommentar und historischen und topographischen Excursen* (Berlin, 1901), 48.

3. 5 N. Schindel, "The 3rd-Century 'Marw Shah' Bronze Coins Reconsidered," in *Commutatio et Contentio: Studies in the Late Roman, Sasanian, and Early Islamic Near East, in memory of Zeev Rubin*, ed. H. Börm and J. Wiesehöfer (Düsseldorf, 2010) 24.

حمله نظامی قرارداد؛^۱ به ویژه کوشانیانی که سرزمین‌ها را از آنسوی تنگه‌ی خیبر^۲ کنترل می‌کردند و به منطقه گاندهارا^۳ فشار می‌آوردند.^۴ در زمان سلطنت هرمز دوم (۳۰۹-۳۰۲ م.)،^۵ سرزمین‌های سابق کوشان، تحت نظارت و حکومت افرادی به نام کوشان‌شاه قرار داشتند که کمی قبل از سال ۳۵۰ م. و با آمدن هون‌ها، این شیوه و ساختار برجیده شد.^۶ هون‌ها (که با عناوین گوناگونی نظیر خیونی‌ها^۷ یا کیداری‌ها^۸ نیز شناخته می‌شوند و در ادامه به تفصیل درباره ایشان توضیح داده خواهد شد) ممکن است که توسط روس‌ها از سرزمین مغولستان به سمت غرب رانده شده باشند.^۹ ژوزف مارکوارت و یوهان جی. م. دگروت، تصور می‌کردند که آن‌ها به عنوان خدمه (رعیت) کوشان قبل از سلطنت شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م.) خدمت می‌کردند.^{۱۰} علی‌رغم اشاره‌های بی‌مورد منابع به این

1. ŠKZ 1: 24, sec. 3, and 2: 33.

۲. تنگه خیبر یا گردنه خیبر دره و گذرگاهی معروف در رشته کوه هندوکش است که در مرز میان افغانستان و پاکستان قرار دارد. این گردنه که قرن‌ها راه داد و ستد و هجوم از آسیای مرکزی بوده اینک حلقه عمده ارتباطی بین پیشاور (پاکستان) و کابل (افغانستان) است. (م.).

3. Gandharan region.

4. 7 F. Grenet, "Découverte d'un relief sassanide dans le Norde de l'Afghanistan (note d'information)," *Comptes-rendus de l'Académie des inscriptions et belles lettres* 49.1 (2005) 129-130.

5. N. Schindel, "Adhuc sub iudice lis est? Zur Datierung der kushanosasanidischen Münzen," *Numismatische Zeitschrift* 113-114 (2005) 166, 170.

6. N. Sims-Williams, "The Sasanians in the East: A Bactrian Archive from Northern Afghanistan," in *The Sasanian Era*, ed. V. S. Curtis and S. Stewart (London, 2008) 90.

7. Chionites

8. Kidarites

9. J. Marquart, "Über das Volkstum der Komanen," in *Osttürkische Dialektstudien*, ed. W. Bang and J. Marquart (Berlin, 1914) 70; P. B. Golden, "Turks and Iranians: An Historical Sketch," in *Turkic-Iranian Contact Areas: Historical and Linguistic Aspects*, ed. L. Johanson and C. Bulut (Wiesbaden, 2006) 119.

10. J. Marquart and J. J. M. de Groot, "Das Reich Zābul und der Gott Žīn vom 6. -9. Jahrhundert," in *Festschrift Eduard Sachau zum siebzigsten Geburtstag gewidmet von Freunden und Schülern*, ed. G. Weil (Berlin, 1915) 254.

شکل خوانش «پیشاور» کاملاً مشخص نیست.

هون‌ها به عنوان بخشی از مردمان «ترک» (به عنوان مثال طبری)،^۱ تئوفانس بیزانسی^۲، مورخ قرن ششم میلادی، که توسط فوتیوس (حدود ۸۱۰-۸۹۳ م.) هم مورد استناد قرار گرفته، اشاره می‌کند که «ترک‌های ساکن شرق تانایس (دون)» توسط ایرانی‌ها کرمیخون،^۳ به معنی هون‌های قرمز خوانده می‌شدند.^۴ آمیانوس مارسلینوس آن‌ها را تحت عنوان خیون‌ها (هون‌ها) معرفی کرده است.^۵ گفته شده است که این هون‌ها در حقیقت کیداریان بودند؛^۶ اگرچه ممکن است که کیداری‌ها پیشتر قبيله‌ای از یکی از شاخه‌های قوم هون بوده باشند.^۷

دوستی و همکاری:

در سال ۳۵۰ بعد از میلاد، شاپور دوم به منظور مقابله با نیروهای مهاجم هون که کوشان‌شاه را مغلوب کرده بودند، دست از محاصره نصیبین (در جنوب شرقی ترکیه)

۱. درباره طبری بنگرید به:

Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber*, 99n1; *The History of al-Ṭabarī (Ta'rikh al-rusul wa'l-mulūk)*, vol. 5, *The Sāsānids, the Byzantines, the Lakhmids, and Yemen*, ed. and trans. C. E. Bosworth (Albany, 1999) 51.

۲. مورخ قرن ششم میلادی و معاصر امپراتور ژوستین اول که در نبرد با شاهنشاه خسرو اول (انوشیروان) مغلوب شد. این مورخ را با دیگر مورخ مشهور بیزانسی، تئوفانس بیزانسی (مشهور به اقرارآورنده) که در اواسط قرن هشتم و اواخر قرن نهم حیات داشت اشتباه نگیرید (م.).

3. Kermichiones

4. H. W. Bailey, "Iranian Studies," *Bulletin of the School of Oriental Studies* 6.4 (1932) 946; H. W. Bailey, "Hārahūna," in *Asiatica: Festschrift Friedrich Weller zum 65. Geburtstag gewidmet von seiner Freunden, Kollegen und Schülern*, ed. J. Schubert and U. Schneider (Leipzig, 1954) 13–19:

بیلی در همان‌جا این نکته را ذکر می‌کند. بر اساس گزارش پاول کارمرا، هون‌های کرمیخون همان هون‌های قرمز هستند.

5. (16.3.1; 16.9.3–4).

۶. شناسایی هون‌ها از کیداری‌ها، اغلب با استفاده از شرح κιδαρο (کیدارو) نوشته شده بر روی سکه‌های باختری حاصل می‌شود. بنگرید به:

N. Sims-Williams, *Bactrian Personal Names* (Vienna, 2010) 78, sec. 213.

7. X. Tremblay, *Pour une histoire de la Sérinde: Le manichéisme parmi les peuples et religions d'Asie Centrale d'après les sources primaires* (Vienna, 2001) 188.

برداشت. شش سال بعد، شاپور همچنان مشغول نبرد با اقوام وحشی و عقب راندن آن‌ها از مرزهای ایران بود که غالباً حملات ناگهانی به مرزهای ایران انجام می‌دادند و بعضی اوقات هم در نبرد با رومیان او را همراهی می‌کردند.^۱ این تناقض ظاهری هون‌ها که گاه دشمن و گاه متعهد بودند، با این واقعیت توضیح داده شده است که در سال ۳۵۸ بعد از میلاد، شاپور دوم با هون‌ها و گیلانی که خشمگین‌ترین جنگجویان بودند پیمان اتحاد منعقد کرده است.^۲ پس از آن خیونیت‌ها (هون‌ها) به عنوان سرباز در سپاه ساسانی به خدمت گرفته شدند و در سال ۳۶۹ م.، در کنار شاپور دوم در آمیدا (دیاربکر امروزی) جنگیدند.^۳ واقعیت مربوط به خراج‌گذاری هون‌ها با استناد به برخی از سکه‌های آن‌ها قابل اثبات است که تنها نام پادشاه ساسانی حاکم بر روی آن‌ها ثبت گردیده است.^۴ امنیتی که از این اتحاد برای ساسانیان ایجاد شده است را می‌توان در انتقال مهم‌ترین ضرابخانه شاهنشاهی از تیسفون به کابل در دوران شاپور دوم به خوبی باز یافت.^۵ مرو، هرات، سکستان و دو ضرابخانه شرقی کشف نشده (نا مشخص) نیز در منابع باستانی ذکر شده‌اند.^۶

1. (Amm. 16.3.1).

2. (Amm. 17.5.1).

3. Amm. 17.5.1, 18.6.22, 19.1.7.

4. M. Alram, *Nomina propria iranica in nummis: Materialgrundlagen zu den iranischen Personennamen auf antiken Münzen* (Vienna, 1986) 330.

۵. این شناسایی به صورت تصادفی و براساس کشف یک گنجینه ساسانی (همراه با قطعاتی از کیداری‌ها)، در تپه مرنجان در کابل توسط باستان‌شناسان فرانسوی در دهه ۱۹۳۰ انجام پذیرفته است. سبک و جنس سکه‌ها بیانگر این است که آن‌ها از یک ضرابخانه واحد که احتمالاً در کابل یا بهگرام قرار داشته آمده‌اند. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به:

M. Alram, "Alchon und Nēzak: Zur Geschichte der iranischen Hunnen in Mittelasien," in *La Persia e l'Asia centrale da Alessandro al X secolo*, Atti dei Convegni Lincei 127 (Rome, 1996) 521–522; N. Schindel, *Sylloge Nummorum Sasanidarum Paris-Berlin-Wien*, vol. 3.1, *Shapur II. – Kawad I./2. Regierung* (Vienna, 2004) 235–236.

6. Schindel, *Sylloge Nummorum Sasanidarum*, 230–238.

تحرکات ضد ساسانی در شرق:

در اواسط سال ۳۶۰ بعد از میلاد، تهدید دیگری در شمال شرقی ظاهر شد. مورخ ارمنی، فاستوس بیزانسی (حدود ۴۷۰ بعد از میلاد)، به دو مورد از جنگ‌های شاپور دوم با کوشان‌ها اشاره دارد که در طی این نبردها، «نیروهای کوشان بیش از حد به نیروهای ایرانی فشار آوردند. بسیاری از آن‌ها را کشتند، بسیاری را به اسارت گرفته و سایرین را مجبور به عزیمت کردند».^۱ درباره نبرد دوم که بر اساس شواهد سکه‌شناسی در حدود ۳۷۶-۳۷۵ بعد از میلاد رخ داده است، فاستوس بیزانسی چنین گزارش می‌دهد، «ارتش ایران از نیروهای کوشان شکست خورده و در اثر ضربات وحشتناک وارده مجبور به عقب‌نشینی شد. کوشان‌ها با نیروهای ایرانی درگیر شدند و هیچ یک از ایشان را زنده نگذاشتند».^۲ این شکست‌ها نشانگر پایان حاکمیت ساسانیان بر منطقه‌ای باختر است.^۳ مارکارت،^۴ نیکلاس شیندل^۵ و خاویر ترمبلی^۶ بر این عقیده‌اند که این دشمنان هون‌ها بوده‌اند اما کریب معتقد است که آن‌ها کیداری‌ها بوده‌اند.^۷ این شکست‌های سنگین احتمالاً مقدمه‌ای بر از بین رفتن ضرابخانه کابل بوده‌اند. اگرچه از بین رفتن ضرابخانه کابل در هیچ منبع مکتوب یا کتیبه‌ای ثبت نشده است، اما از بین رفتن ضرابخانه ساسانی با استناد به این واقعیت تایید می‌شود که سکه‌های ساخته شده برای شاپور

1. N. Garsoïan, *The Epic Histories attributed to P'awstos Buzand (Buzandaran Patmut 'iwnk')* (Cambridge, 1989) 197–198, bk. 5.7.

2. Garsoïan, *The Epic Histories*, 217–218, bk. 5.37.

3. F. Grenet, "Crise et sortie de crise en Bactriane-Sogdiane au IVe–Ve siècles: De l'héritage antique à l'adoption de modèles sassanides," in *La Persia e l'Asia centrale da Alessandro al X secolo*, Atti dei Convegni Lincei 127 (Rome, 1996) 371.

4. Marquart, *Ērānšahr*, 50.

5. Schindel, *Sylloge Nummorum Sasanidarum*, 246n1117.

6. X. Tremblay, "Ostiran vs. Westiran: Ein oder zwei Iran vor der islamischen Eroberung?" in *Iranistik in Europa – gestern, heute, morgen*, ed. H. Eichner, B. G. Fragner, V. Sadovski, and R. Schmitt (Vienna, 2006) 221.

7. J. Cribb, "The Kidarites, the Numismatic Evidence," in *Coins, Art and Chronology, vol. 2, The First Millennium C.E. in the Indo-Iranian Borderlands*, ed. M. Alram, D. Klimburg-Salter, M. Inaba, and M. Pfisterer (Vienna, 2010) 115.

دوم و شاپور سوم در ضرابخانه کابل، پس از مدت کوتاهی توسط هون‌های آلخان^۱ صادر شده است.^۲ احتمال دارد که دشمن شاپور دوم، پادشاه کوشانی که در بلخ، پایتخت سابق کوشان ساکن بوده است، رهبری هون‌های آلخان را عهده‌دار بوده باشد.

حمله به مناطق مرکزی و رابطه خراجگذاری به دشمنان شمالی:

با توجه به گزارشات مورخ ایرانی، محمد بن جریر طبری، در هفتمین سال سلطنت بهرام پنجم ساسانی (۴۳۸-۴۲۰ م.)، یک خاقان ترک با ۲۵۰ هزار سپاهی خود رودخانه جیحون عبور کرده و خراسان را مورد تاخت و تاز قرار داده است.^۳ مورخ و جهانگرد عرب، مسعود نیز گزارش می‌دهد که «خاقان، پادشاه ترک‌ها، به سفد حمله کرده و ضمن غارت کردن قلمرو بهرام، تا ری نیز به پیشروی پرداخته است».^۴ اگرچه بعضی اوقات از ایشان به عنوان خیونی^۵ یا هپتالیت^۶ نام برده شده است، اما احتمالاً این افراد کیداری‌ها^۷ بودند که بهرام را مجبور به پرداخت خراج کردند. پریسکوس در گزارشی درباره سلطنت

۱. قومی عشایری بودند که سده‌های ۴-۶ میلادی، مناطقی را در آسیای میانه و آسیای جنوبی تحت سلطه گرفتند و با گسترش قلمرو خود در خاک هند، زمینه‌های سقوط امپراتوری گوپتا در هند را فراهم کردند (م.).

۲. آخرین نمونه‌ها، شعله‌های آتش را در محراب آتش نشان می‌دهند (معکوس) همانند نمونه‌های متعلق به بهرام چهارم و نوارهایی مشابه با نمونه‌های متعلق به یزدگرد اول را نیز دارا هستند. بنگرید به:

K. Vondrovec, "Die anonymen Clanchefs: Der Beginn der Alchon-Prägung," *Numismatische Zeitschrift* 113-114 (2005) 251, 275.

3. Bosworth, *The History of al-Tabari*, 94. Cf. E. Drouin, "Mémoire sur les Huns ephthalites dans leurs rapports avec les rois perse sassanides," *Le Muséon* 14 (1895) 154.

4. C. Barbier de Meynard and A. Pavet de Courteille, *Maçoudi, Les prairies d'Or, texte et traduction* (Paris, 1864) 2: 190; Marquart, *Ērānšahr*, 52.

5. Marquart, *Ērānšahr*, 52, 55. Cf. C. Cereti, "Xiiaona- and Xyōn in Zoroastrian texts," in *Alram, Klimburg-Salter, Inaba, and Pfisterer, Coins, Art and Chronology*, 2: 59-61; Schindel, *Sylloge Nummorum Sasanidarum*, 365-366.

6. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber*, 99 n 1; Drouin, "Mémoire sur les Huns Ephthalites," 154.

7. Bosworth, *The History of al-Tabarī*, 51 n 148; F. Grenet, "Regional Interaction in Central Asia and Northwest India in the Kidarite and Hephthalite Periods," *Proceedings of the British Academy* 116 (2002) 208; É. de la Vaissière, *Histoire des marchands sogdiens* (Paris, 2002) 100; Cribb, "The Kidarites," 115.

یکی از پادشاه بعدی ساسانی، یعنی پیروز (۴۸۴-۴۵۷ م.) از قرار پرداخت خراجی یاد می‌کند که می‌بایست حداقل متعلق به دوران بهرام بوده باشد. پریسکوس هم‌چنین می‌گوید که علت نبرد پیروز با کیداری‌ها، امتناع پدر پیروز، یعنی یزدگرد دوم (۴۵۷-۴۳۸ م.) از پرداخت «باجی بود که پادشاهان پیشین پارس و پارت پرداخت کرده بودند»^۱ به گفته طبری، بهرام پس از شکست دادن این ترک‌ها، یک مرزبانی (سرپرست عملیات نظامی علیه کوشان) در برابر کوشان ایجاد کرده است. طبری هم‌چنین گزارش می‌دهد که بنا بر درخواست مردم ساکن مناطق مرزی با این ترک‌ها، بهرام با ایجاد برج (قلعه) به مشخص کردن سرزمین ترک‌ها و مرزها پرداخته است.^۲ بهرام هم‌چنین در حدود ۲۵۸ کیلومتری جنوب مرو مدرن، شهر مرو پوت^۳ را تاسیس کرد.^۴ با وجود (یا شاید به دلیل) موفقیت‌ها نظامی و حمایت‌های بهرام، تعدادی از منابع گزارش می‌دهند که یزدگرد دوم تصمیم گرفت تا نبرد علیه کوشان‌ها را ادامه بدهد. بنا بر گزارشات یغیشه واردایت، مورخ ارمنی قرن پنجم، مشاوران یزدگرد با اصرار از او خواستند «به سرزمین کوشان‌ها بروید و در آنجا پایگاهی برای خود ایجاد کنید، اگر همه‌ی آن‌ها در یک سرزمین خارجی دور نگهداشته و محاصره کنید، برنامه‌های مورد نظر شما تحقق خواهند

1. Priscus, *Fragmenta*, 6.41.3 (*Excerpta de legationibus gentes and Romanos 12*), ed., trans., and comm. R. C. Blockley, *The Fragmentary Classicising Historians of the Later Roman Empire: Eunapius, Olympiodorus, Priscus and Malchus*, vol. 2, *Text, Translation and Historiographical Notes* (Ottawa, 1983) 349.

2. Bosworth, *The History of al-Tabari*, 96.

برای اطلاع از بازتابی که بعداً در گزارش فردوسی رخ داده است بنگرید به:

T. Kowalski, "Les Turcs dans le Šāh-nāme," *Rocznik Orientalistyczny* 15 (1939-49) 86.

3. Merv-i Rot

4. T. Daryaee, ed., *Šahrestānīhāi Erānšahr: A Middle Persian Text on Late Antique Geography, Epic, and History* (Costa Mesa, Calif., 2002) 18, sec. 11 = J. Marquart, *A Catalogue of the Provincial Capitals of Erānshahr (Pahlavi Text, Version and Commentary)* (Rome, 1931) 11, sec. 11; C. Barbier de Meynard, *Dictionnaire géographique, historique et littéraire de la Perse et des contrées adjacentes extrait du Mo'djem el-Bouldan de Yaqout, et complété à l'aide de documents arabes et persans pour la plupart inédits* (Paris, 1861) 525-526; G. Le Strange, *The Lands of the Eastern Caliphate* (Cambridge, 1905) 404-405; M. C. Inostrancev, "Note sur un point de l'histoire ancienne du Khârezm," *Journal Asiatique*, 10th ser. 15 (1910) 142.

یافت. شما بر سرزمین کوشانی‌ها حکومت خواهید کرد و یونانیان قادر نخواهند بود تا در برابر قدرت شما فرار بگیرند.^۱ با این همه، «پس از دو سال جنگ او نتوانست هیچ تاثیری بر روی آن‌ها بگذارد»، به همین دلیل تصمیم گرفت تا نیروهای خود را بازگرداند، بدین ترتیب «او هر ساله به تکرار این عادت پرداخت و موفق شد تا برای خود شهری بسازد و بتواند در آن زندگی کند؛ این شرایط از سال چهارم تا یازدهم سلطنت او برقرار بود».^۲ دو مورخ ارمنی دیگر به نام‌ها لازار پارتسی^۳ (اواخر قرن پنجم میلادی) و سبوس ارمنی^۴ (قرن هفتم میلادی) که اولی معاصر یزدگرد دوم بوده و دومی هم در قرن هفتم می‌زیسته است، هردو از مخالفان یزدگرد دوم با نام کوشان یاد می‌کنند؛ و یغیشه واردایت نیز از مخالفان او تحت عنوان «هون‌هایی که آن‌ها را کوشان می‌نامند» یاد می‌کند^۵ و پریسکوس نیز به نوبه خود از آن‌ها تحت عنوان «هون‌ها کیداری» نام می‌برد.^۶ پایگاه عملیاتی یزدگرد دوم، شهرستان کومس^۷ یا شهرستان یزدگرد^۸ بود که در باستان با نام هکاتوم‌پیلوس (قومس در روزگار بعدی) شناخته می‌شد و بین سمنان و دامغان در

1. R. W. Thomson, *Elišē, History of Vardan and the Armenian War* (Cambridge, 1982) 63.

2. Thomson, *Elišē*, 66.

3. R. W. Thomson, ed. and trans., *The History of Lazar P'arpec'i* (Atlanta, 1991) 133, sec. 86.

4. R. W. Thomson, ed., trans. R. W. Thomson and J. Howard-Johnston, *The Armenian History Attributed to Sebeos* (Liverpool, 1999) 1: 5, chap. 8, sec. 67.

5. V. Langlois, *Collections des historiens anciens et modernes de l'Arménie* (Paris, 1869) 2: 186.; Thomson, *Elišē*, 63, 66

6. Prisc. fr. 5.33.1 (*Excerpta* 8), Blockley 337. Cf. G. Greatrex and S. N. C. Lieu, *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars*, pt. 2, AD 363–630 (London, 2002) 56; Marquart, *Ērānšahr*, 56.

7. Daryaei, *Šahrestānīhāi Ērānšahr*, 18, sec. 18 = Marquart, *A Catalogue*, 12, sec. 18, and 57; N. Pigulevskaia, *Les villes de l'état iranien aux époques parthe et sassanide: Contribution à l'histoire sociale de la Basse Antiquité* (Paris, 1963) 98; D. Monchi-Zadeh, *Topographisch-historische Studien zum iranischen Nationalerpos* (Wiesbaden, 1975) 223 n 11, او شخصیت اصلی را یزدگرد اول معرفی کرد، زیرا متن او یزدگرد پسر شاپور می‌نامد، اما دانشمندان دیگر، همچون دریایی و مارکارت این را خطایی در متن دانسته‌اند.

8. G. Hoffmann, "Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyrer, übersetzt und durch Untersuchungen zur historischen Topographie erläutert," *Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes* 7.3 (1880) 50; Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber*, 113 n 4 continuing to 114, and 114n1.

شمال شرقی ایران قرار دارد.^۱ یغییشه واردایت می‌گوید که یزدگرد دوم سال‌های چهارم تا یازدهم سلطنت خود را در آنجا سپری کرد؛^۲ و در شهرستان‌های ایرانشهری ناشناس می‌خوانیم که یزدگرد «آن را در زمان سلطنت خودش در برابر گروه صحرانشین به ایستگاه نگهبانی قوی تبدیل کرد»^۳ یا «آن را در هنگام حمله به قومی ساخت»^۴ که محققان عموماً آن‌ها را هپتالیان می‌نامند.

رویارویی‌های فاجعه‌آمیز با هپتالی‌ها و پیروزی بر کیداری‌ها:

هپتالی‌ها قومی دیگر از آسیای میانه بودند که از قرن پنجم میلادی به بعد به سمت غرب حرکت کردند و همانگونه که به پیش می‌رفتند، سرزمین‌ها را فتح می‌کردند. با بیرون راندن کیداری‌ها از باختر در حدود سال ۴۲۵ میلادی^۵، هپتالی‌ها موفق شدند تا منطقه وسیعی را که از خراسان تا ترکستان چین امتداد داشت را تحت کنترل درآورند.^۶ در دوازدهمین سال سلطنت خود (۴۴۹/۴۵۰ م.)، یزدگرد، «نیروی بسیار قابل توجهی را جمع کرد» و به سرزمین هپتالی‌ها حمله کرد و بدین ترتیب «پادشاه کوشان‌ها این را دید، [و] دانست قادر به مقابله با او [یزدگرد] در نبرد نیست، پس وی به مناطق بیابانی رسوخ ناپذیر بازگشت و با تمام لشکریان خود مخفی شد. اما [یزدگرد]، استان‌ها، مناطق

۱. برای منابع بیشتر پیرامون هکاتم‌پیلوس بنگرید به:

A. Mordtmann, "Hekatompylos: Ein Beitrag zur vergleichenden Geographie Persiens," *Sitzungsberichte der Königlichen Bayerischen Akademie der Wissenschaften* 1 (1869) 497–536.

2. Thomson, *Elishē*, 66.

3. Marquart, *A Catalogue*, 12, sec. 18.

4. Daryaei, *Šahrestānīhāi Erānšahr*, 18, sec. 18.

5. La Vaissière, *Histoire des marchandes sogdiens*, 100.

۶. برای آگاهی درباره هپتالی‌ها بنگرید به:

K. Enoki, "On the Nationality of the Ephthalites," *Memoirs of the Research Department of the Toyo Bunko (The Oriental Library)* 18 (1959) 1–58; G. Moravcsik, *Byzantinoturcica*, vol. 1, *Die byzantinischen Quellen der Geschichte der Türkvolker* (Berlin, 1983) 69–70; M. Alram and M. Pfisterer, "Alkhan and Hephthalite Coinage," in *Coins, Art and Chronology*, vol. 2, *The First Millennium C.E. in the IndoIranian Borderlands*, ed. M. Alram, D. Klimburg-Salter, M. Inaba, and M. Pfisterer (Vienna, 2010) 13–38; Tremblay, *Pour une histoire de la Sérinde*, 183–188.

و اراضی تحت تسلط او رامورد حمله قرارداد، از بسیاری از شهرها و قلعه‌ها اسیر گرفت، غنائم جنگی به دست آورد و همه را غارت کرد و با همه‌ی این‌ها به قلمرو خود بازگشت».^۱ لشکرکشی دوم در سال شانزدهم سلطنت یزدگرد اتفاق افتاد (۴۵۴/۴۵۳ میلادی) که با نتیجه‌ای فاجعه‌آمیز همراه بود؛ زیرا هپتالی‌ها «خسارات زیادی به ارتش شاه وارد کرده و بسیاری از استان‌ها شاهنشاهی را غارت کردند».^۲ لازار پاربتسی می‌گوید: «حتی اهداف جزئی پادشاه نیز تحقق نیافت و او کاملاً ناکام ماند، او با از دست دادن نخبه‌ترین و برجسته‌ترین مردان ارتش خود و بسیاری از سایر سربازان و سواران خود، کاملاً شرم‌سار مجبور به بازگشت شد».^۳

پس از یزدگرد، پسرش هرمز سوم جانشین او شد (۴۵۹-۴۵۷ م.).^۴ بنا بر گزارشات طبری، پس از به سلطنت رسیدن هرمز، برادرش پیروز به هپتالی‌ها پناهنده شد.^۵ پیروز شهر را طالقان^۶ را برای ارتشی مبادله کرد که در سال ۴۵۹ میلادی، با کمک آن‌ها موفق به تصاحب تاج و تخت ساسانیان شد.^۷ در جایی دیگر، طبری به سادگی به نبرد میان پرویز

1. Thomson, *Elishē*, 72.

2. *Ibid.*, 192–193.

3. Thomson, *The History of Lazar P'arpec'i*, 133, sec. 86–87.

4. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber*, 115; Bosworth, *The History of al-Ṭabarī*, 107. از آن‌جا که هیچ‌کدام از سکه‌های ساسانی را نمی‌توان به هرمز سوم اختصاص داد، شیندل این احتمال را مطرح کرد که شاید او هرگز موفق به تصاحب تاج و تخت نشده و پیروز بلافاصله پس از مرگ پدرش یزدگرد تاجگذاری کرده است. بنگرید به:

(*Sylloge Nummorum Sasanidarum*, 388–389)

اما از سوی دیگر، متون باختری درباره یکی از مقامات بلندپایه به نام کرتیر وَزهران (Kirdir-warahran)، صحبت می‌کنند که دو بار مورد تجلیل قرار گرفته، «باشکوه» از سوی هرمز و «راستین» از سوی پیروز که بیانگر این است که هرمز می‌بایست برای مدتی هرچند کوتاه، در قدرت بوده باشد. (Sims-Williams, "The Sasanians in (the East," 93–94).

5. Bosworth, *The History of al-Ṭabarī*, 107n275.

۶. چندین مکان با این نام وجود داشته است. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

ibid., 108 and n. 276; V. Minorsky, *H`udūd al-`Ālam*, "The Regions of the World": A Persian Geography, 372 A.H.–982 A.D. (Oxford, 1937) 507.

۷. برای زمان‌شناسی و مشکل تعیین زمان شروع سلطنت پیروز که به صورت رسمی مورد محاسبه قرار گرفته است، بنگرید به:

و هرمز در ری صحبت به میان می‌آورد و از همراهی مردان «خراسان، طبرستان و برخی مناطق همجوار» با پیروز اطلاع می‌دهد.^۱ اما طبری هم‌چنین گزارش می‌دهد که «در آغاز سلطنت خود، او [پیروز] قدرت هپتالیان را تقویت کرد، زیرا آن‌ها به وی علیه برادرش یاری رساندند»^۲ و این در تضاد با این واقعیت است که پیروز پس از تصرف تاج و تخت، متحدان سابق خود را به زحمت انداخت.

پیروز سه بار علیه کیداریان و هپتالیان وارد نبرد شد.^۳ به گفته پریسکوس، نبرد با کیداری-ها در حدود سال ۴۶۴ میلادی به وقوع پیوست، زیرا همانگونه که گفته شد، «هون‌ها خراجی را که حاکمان پارس و پارت متعهد به پرداخت آن شده بودند را دریافت نکردند».^۴ یوهانس موعظه‌گر^۵ (قرن ششم میلادی)، گزارش می‌دهد که پیروز، در سال ۴۶۴ میلادی یا اوایل سال ۴۶۵ م. هیئتی را برای دیدار با پاپ لئو اول (۴۷۴-۴۵۷ م.) فرستاد، تا ایشان را مجاب به پشتیبانی مالی از نبرد خود علیه هون‌ها کند؛^۶ با این دلیل که

A. Luther, *Die syrische Chronik des Josua Stylites* (Berlin, 1997) 109–110 and nn. 44–45.

1. Bosworth, *The History of al-Ṭabarī*, 109.

2. *Ibid.*, 110.

۳. برای بحث و بررسی پیرامون همه‌ی منابع اواخر باستان و اسلام (پریسکوس، طبری و...) نگاه کنید به:

W. Szaivert, "Die Münzprägung des Sāsānidenkönigs Pērōz," *Litterae Numismaticae Vindobonenses* 3 (1987) 157–168, here 163–164.

4. Prisc. fr. 6.41.3 (*Excerpta* 12), Blockley 349.

پروکوپیوس قیصریه‌ای، دشمنان ساسانیان را هپتالی‌ها دانسته است و برخی از محققان موافق این نظر هستند. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

De bello persico, 1.3.1–7, in Proc. Wars, and A. D. H. Bivar ("Hephthalites," *Encyclopaedia Iranica* 12.2 (2003) 198–201, updated [22 March 2012] at www.iranicaonline.org/articles/hephthalites),

اما محققان دیگر، روایت پریسکوس را که این قوم را کیداری‌ها معرفی کرده مورد قبول دانسته‌اند. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

(e.g., S. Parlato, "Successo euroasiatico dell'etnico 'Unni,'" in *La Persia e l'Asia centrale da Alessandro al X secolo*, Atti dei Convegni Lincei 127 [Rome, 1996] 555–566, here 559; G. Greatrex, *Rome and Persia at War, 502–532* [Leeds, 1998] 45; and F. Grenet, "Kidārites," *Encyclopaedia Iranica*, online [20 July 2005] at www.iranicaonline.org/articles/kidarites).

5. Joshua the Stylite

6. W. Wright, *The Chronicle of Joshua the Stylite, Composed in Syriac A.D. 507 with a Translation into English and Notes* (Amsterdam, 1968) 7, sec. 9.

ساسانیان با جلوگیری از هجوم بیگانه‌های وحشی به قلمرو خود به رومیان نیز کمک می‌کردند.^۱ اندکی پس از آن، یک اشراف‌زاده به نام کنستانتین که سابقاً عهده‌دار عنوان کنسول (۴۵۷ م.) و نیز فرمانده گارد پرتورین (۴۴۷، ۴۵۶ و ۴۵۹ م.) بود، رهبری هیئت رومی اعزامی به اردوگاه پیروز در نزدیکی گرگان را برعهده داشت.^۲ اگرچه در ادامه پریسکوس ادعا می‌کند که پرویز نتوانست تا حمایت مالی مورد نظر خود را کسب کند، اما یوهانس موعظه‌گر ادعا می‌کند که پیروز با کمک پول دریافت شده توانست تا لشکرکشی مورد نظر را انجام داده و بخش‌هایی از قلمرو دشمن را تصرف کند.^۳ پیروز موفق به شکست دادن کیداری‌ها و کشتن پادشاه آن‌ها کونخاس^۴ شد؛^۵ و احتمالاً این واقعه بر اساس شواهد سکه‌شناسی می‌بایست در سال ۴۶۶ یا میان سال‌های ۴۶۷-

برای آگاهی از بخش سریانی روایت بنگرید به:

The Chronicle, 9 n 2.

1. Prisc. fr. 6.41.1 (Excerpta 15), Blockley 347:

«آن‌ها هم‌چنین گفتند که رومی‌ها باید در جنگ با آن‌هایی که هون‌های کیداریت نامیده می‌شوند از ما حمایت مالی کنند، زیرا پیروزی ایرانیان برای رومی‌ها نیز سودمند خواهد بود و از ورود این مردم به قلمرو امپراتوری روم نیز جلوگیری خواهد کرد.» بنگرید به:

Luther, *Die syrische Chronik*, 113.

برای آگاهی از درخواست‌های ساسانیان با هدف دریافت کمک‌های مالی از روم بنگرید به:

R. C. Blockley, "Subsidies and Diplomacy: Rome and Persia in Late Antiquity," *Phoenix* 39.1 (1985) 62–74.

و با اینحال، آنگونه که بسیاری فکر می‌کردند آن‌ها ادای احترام نکردند. برای اطلاع بیشتر نیز بنگرید به:

H. Börm, "Anlässe und Funktion der persischen Geldforderungen an die Römer (3. bis 6. Jr.)," *Historia* 57.3 (2008) 327–346.

2. Prisc. fr.32 (Excerpta 6.41.3), Blockley 349. Cf. R. Mathisen, "Patricians as Diplomats in Late Antiquity," *Byzantinische Zeitschrift* 79 (1986) 44; Grenet, "Regional Interaction," 209n11; Luther, *Die syrische Chronik*, 113.

3. W. Wright, *The Chronicle*, 8, sec. 10 = A. Luther, *Die syrische Chronik*, 39, sec. 10.

4. king Kunchas

۵. کونخاس ظاهراً نمی‌تواند یک اسم باشد و احتمال دارد که عنوانی همچون کان کان بوده باشد. مارکارت در مقاله‌ی خود تحت عنوان "Über das Volkstum der Komanen," 71، مطرح کرده است که کان (کون) یک نام عمومی برای هون‌های سفید یا قبیله یا بخشی از آن‌هاست که برای اولین بار در تاریخ با آن مواجه شده است. برای اطلاع از تعبیر دیگر، یعنی کان کیداری‌ها بنگرید به:

Tremblay, *Pour une histoire de la Sérinde*, 188.

۴۶۸ میلادی به وقوع پیوسته باشد که در نتیجه آن، سفرایی را برای دیدار با پاپ لئو اول فرستاد، چراکه پریسکوس نیز در این مورد چنین گزارش می‌دهد که «به شکل بی ادبانه‌ای به آن افتخار می‌کرد، زیرا آن‌ها تمایل داشتند که به تبلیغ و صحبت درباره نیروی بزرگی بپردازند که در حال حاضر گردآورده بودند»^۱.

اتحاد برپایه ازدواج‌های بین سلسله‌ای، گرفتن گروگان سلطنتی و مرگ یک پادشاه در نبرد:

پس از مرگ کونخاس، پیروز سعی کرد تا یک ازدواج بین خواهر خود و پسر کونخاس که جانشین او شده بود ترتیب بدهد. وقتی حاکم جدید کیداری‌ها فهمید که پرویز زن دیگری را به جای خواهرش فرستاده است، به او اعلام جنگ کرد.^۲ استیلا و اقتدار پیروز چندان دوام نیاورد و در سال ۴۷۴ میلادی،^۳ در جنگ با هپتالی‌ها اسیر شد.^۴ به گفته یوهانس موعظه‌گر، «هنگامی که زنون امپراتور بیزانس از این واقعه آگاه شد، با پول خود پیروز را آزاد کرد و میان ایشان دوستی برقرار ساخت».^۵ از این تاریخ به بعد، هپتالی‌ها بر باختر مسلط شدند و از پیروز (و پسرش قباد) خراج بسیاری را گرفتند. این مسئله از انبوه درهم‌های ساسانی متعلق به پیروز که در اثر روابط هپتالی‌ها با چین به شرق راه یافته است قابل شناخت و اثبات است.^۶

1. Prisc. fr. 6.51.1 (*Excerpta* 22), Blockley 361.

2. Prisc. fr. 6.41.3 (*Excerpta* 12), Blockley 349.

3. Alram and Pfisterer, "Alkhan and Hephthalite Coinage," 22–23.

4. *Ibid.*, 23, 29.

بنابر گزارشات یوهانس موعظه‌گر، پس از مبارزات فراوان «در آخر پیروز توسط آن‌ها اسیر شد». برای آگاهی و بحث درباره تاریخ نیز بنگرید به:

Schindel, *Sylloge Nummorum Sasanidarum*, 397–398.

5. Wright, *The Chronicle of Joshua the Stylite*, 8, sec.10. Cf. Marquart, *Ērānšahr*, 58.

6. Thierry, "Sur les monnaies sassanides," 118; Alram and Pfisterer, "Alkhan and Hephthalite Coinage," 32.

میان سال‌های ۴۷۵-۴۷۷ میلادی که برابر است با سال‌های پایانی پادشاهی پیروز، تاج سوم او نیز به عنوان الگو در سکه‌های هپتالی مورد تقلید قرار گرفته است. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

M. Alram, "A Rare Hunnish Coin Type," *Silk Road Art and Archaeology* 8 (2002) 151.

چند سال بعد، پیروز پیمان خود با هیتالی‌ها را شکست و مجدداً علیه آن‌ها وارد جنگ شد. احتمالاً این همان جنگ‌هایی است که پیروز علیه پادشاه هیتالی به نام خشنواز آغاز کرده^۱ و در نتیجه، برای مرتبه دوم توسط آن‌ها اسیر شده است. پیروز به اسیرکننده-گان خود وعده سی قاطر با بار نقره داد،^۲ اما او تنها موفق به جمع‌آوری بیست قاطر با بار نقره شد و در سال ۴۸۲ میلادی، پسرش قباد را به عنوان گروگان تا زمان پرداخت کامل باج به دربار هیتالی‌ها فرستاد.

دو سال بعد، پیروز یک لشکرکشی بسیار فاجعه‌آمیزتر علیه هیتالی‌ها انجام داد. خشنواز به پیروز پیشنهاد کرد که در عوض کشتن او، یک معاهده کتبی و مهر و موم شده با او بنویسد که به موجب آن، هیچ یک از طرفین نمی‌توانستند با نیت دشمنی و جنگ از حدود مرزی مقرر شده عبور کنند و نیز تاکید کرد که هرگز این نکته را فراموش نکن که من با آزاد کردن تو، در حق تو بخشندگی و لطف کرده‌ام.^۳ لشکرکشی‌های پیروز سرانجام با مرگ او، چهار تن از پسران و چهار تن از برادرانش پایان یافت،^۴ پس از آن بود که هیتالی‌ها سرزمین ایران را غارت کرده و به قلمرو خود بازگشتند.^۵ ایران توسط هون‌ها صدمات بسیار دیده و جمعیت زیادی را از دست داد.^۶ اما ساسانیان موفق به گرفتن انتقام شدند، چراکه چند سال بعد سوخرا با کمک گرفتن از خاندان پارت نژاد کارن،

۱. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به:

W. B. Henning, "Neue Materialien zur Geschichte des Manichäismus," *Zeitschrift Deutschen Morgenländigen Gesellschaft* 90 (1936) 17n2.

2. Wright, *The Chronicle of Joshua the Stylite*, 8, sec. 10. Cf. F. R. Trombley and J. W. Watt, *The Chronicle of Pseudo-Joshua the Stylite* (Liverpool, 2000) 11.

3. Thomson, *The History of Lazar P'arpec 'i*, 215, sec. 155.

و برای بحث و احتمالات مختلف درباره‌ی مرگ پیروز بنگرید به:

Averil Cameron, "Agathias on the Sassanians," *Dumbarton Oaks Papers* 23–24 (1969–1970) 127, 129, and 153.

4. Bosworth, *The History of al-Tabarī*, 110. Cf. Wright, *The Chronicle of Joshua the Stylite*, 9, sec. 11.

5. Hamilton and Brooks, *The Syriac Chronicle*, 152.

6. Wright, *The Chronicle of Joshua the Stylite*, 12, sec. 18.

موفق به شکست دادن هپتالی‌ها شد^۱ و این خاندان، از بلاش (۴۸۸-۴۸۴ م.) که برادر و جانشین پیروز بود، پاداشی سخاوتمندانه دریافت کردند. از سویی دیگر، یادداشتی از ابن اسفندیار (حدود ۱۲۱۶ میلادی)، یک خندق بزرگ را که هنوز در زمان زندگی وی پابرجا و قابل مشاهده بوده است را به فیروز شاه یا همان پیروز نسبت می‌دهد.^۲ این مشخصات ارائه شده تنها با دیوار گرگان که یک سازه با طول تقریباً ۲۰۰ کیلومتر است قابل تطبیق می‌باشد که برپایه آزمایشات پرتوی رادیوکربن، متعلق به قرن پنجم یا ششم میلادی است.^۳

فتح خراسان و رابطه خراج‌گذاری ایرانیان با هپتالی‌ها:

از دست رفتن خراسان در این دوران با توجه به شواهدی از ضرابخانه‌هایی قابل اثبات است که شمالی‌ترین آن‌ها امروزه گرگان است.^۴ در دوره سلطنت بلاش، نخستین سال-های سلطنت قباد و نیز سال‌های کوتاه سلطنت جاماسپ، هیچ سکه‌ای در شرق ضرب نشده است. گفته می‌شود که قباد (دوره اول ۴۸۸-۴۹۶ م. و دوره دوم ۴۹۹-۵۳۱ م.) نیز همانند پدرش پیروز، به دربار خاقان ترک فرار کرده و چهار سال را در آنجا سپری کرده است. در هر دو منبع موجود، تاریخ نستوری و پروکوپئوس،^۵ از این ترک‌ها به عنوان هپتالی‌ها نامبرده شده است.^۶ قباد که قبلاً دو سال را به عنوان گروگان خشنواز در دربار هپتالی‌ها سپری کرده بود، به دنبال کسب کمک‌های نظامی لازم برای سرنگونی برادر خود

1. Bosworth, *The History of al-Ṭabarī*, 110.

2. E. G. Browne, *An Abridged Translation of the History of Ṭabaristān Compiled about A.H. 613 (A.D. 1216) by Muhammad b. al-H'asan b. Isfandiyār, Based on the India Office Ms. Compared with Two Mss. in the British Museum* (Leiden, 1905) 27.

3. M. Y. Kiani, *Parthian Sites in Hyrcania: The Gurgan Plain* (Berlin, 1982) 11-38; E. Sauer, H. O. Rekanvandi, T. J. Wilkinson, and J. Nokandeh, *Persia's Imperial Power in Late Antiquity: Sasanian Frontier Walls, Forts and Landscapes of Northern Iran* (Oxford, 2013).

4. Schindel, *Sylloge Nummorum Sasanidarum*, 428, map 12.

5. Proc. 1.4.29. Schindel, *Sylloge Nummorum Sasanidarum*, 448,

شیندل این را مطرح می‌کند که حکومت دو ساله هپتالی‌ها در زمان سلطنت بلاش رخ داده و متعلق به دوران سلطنت قباد نیست.

6. A. Scher and P. Dib, *Histoire Nestorienne (Chronique de Séert)*, 1.21.2 (Paris, 1910) 118; cf. cf. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber*, 133 n 6.

بود.^۱ قباد با همسری هپتالی و نیروهای هپتالی بازگشته و تاج و تخت را بدست آورد.^۲ افزایش تولید مقطعی ضرابخانه گرگان در اولین دوره سلطنت او ممکن است به دلیل پرداخت سالانه خراجی از سوی او به هپتالی‌ها بوده باشد.^۳ در دوره دوم سلطنت قباد اما، چهار مورد از ضرابخانه‌های غیر فعال ساسانیان در منطقه شرق مجدداً به فعالیت پرداختند و این می‌تواند ناشی از موفقیت‌ها و پیروزی‌های نظامی ساسانیان در این منطقه بوده باشد.^۴ لشکرکشی رخ داده در سال ۵۰۸ میلادی^۵، که منجر به فتح قلعه زندبار^۶ به همراه معبد آز-زون^۷ در سرزمین ادیور بین شهرهای بُست و قندهار شده نیز توسط مورخ ایرانی قرن نهم، احمد بن یحیی بلاذری گزارش شده است.^۸

تسخیر قلمرو هپتالی‌ها توسط ساسانیان و ترکان:

قباد، پس از سپری کردن دوره سلطنتش که طولانی و پر آشوب بود، در سال ۵۳۱ میلادی درگذشت. هنگامی که خسرو اول (۵۷۸-۵۳۱ م.) در ایران به قدرت رسید،

1. Bosworth, *The History of al-Ṭabarī*, 126 n 324.

این سنت به دلیل اغتشاشات بعدی و مشکلات پیش آمده برای قباد در پس گرفتن تاج و تخت از برادرش جاماسپ بعد از دوره اول سلطنتش به فراموشی سپرده شد. ینگرید به:

Greatrex, *Rome and Persia at War*, 51; Schindel, *Sylloge Nummorum Sasanidarum*, 433.

2. Proc. 1.6.10. As Trombley and Watt, *The Chronicle of Pseudo-Joshua*, 21 n 104,

گزارش مشابهی از همسر هپتالی قباد را می‌توانید در منبع دیگری نیز مشاهده کنید:

Chronicle of Joshua the Stylite sec. 24,

این احتمال وجود دارد که گزارشات این منبع نیز از همان گزارشات پروکوپئوس اخذ شده باشد اما با اندکی تلخیص و کاهش.

3. Schindel, *Sylloge Nummorum Sasanidarum*, 448.

4. *Ibid.*, 490.

هر کسی از تاریخ‌های فعالیت مجدد این ضرابخانه‌ها ممکن است استنباط کند که این موارد دنباله‌ای بر پیروزی‌های نظامی بوده اند (برای مثال: مرو در سال ۵۲۴ م.، هرات در سال ۵۲۵ م. و ابرشهر یا نیشابور در سال ۵۳۵ م.)، اما برای استدلال و استنتاجی دیگر، اطلاعات موجود اندکی هستند.

5. Marquart and de Groot, "Das Reich Zābul," 277–279.

6. Zundaber (Zumdaber)

7. Temple of az-Zun

8. Marquart, *Ērānšahr*, 37; Minorsky, *H'udūd al-'Ālam*, 345; C. E. Bosworth, *The History of the Saffarids of Sistan and the Maliks of Nimruz (247/861 to 949/1542–3)* (Costa Mesa, Calif., 1994) 87.

ماوراءالنهر و ترکستان هنوز تحت سلطه هپتالی‌ها بود، اما ظهور نخستین حکومت خاقانات ترک در حدود سال ۵۵۲ میلادی، شرایط دستخوش تغییرات شد. بومین خان^۱ (۵۵۲-۵۷۲ م.)، ایلخان ترک و برادرش ایستمی خان (که میان سال‌های ۵۵۳-۵۷۵ م. بر قسمت غربی قلمرو حکمرانی می‌کرد)، از مغولستان در شرق به سرزمین‌های هپتالی‌ها در غرب لشکرکشی کردند.^۲ خاقانات ترک غربی و شاهنشاهی ساسانی با یک دشمن مشترک به نام هپتالی‌ها مواجه بودند که زمینه‌های همکاری‌های اولیه و نهایتاً یکسری درگیری‌ها را ایجاد کرد. منابع عربی و فارسی درباره تاریخ این دوران، پنج روایت را ارائه می‌دهند.^۳ طبری به همراه یک تذکره‌نویس قرن سیزدهم میلادی عرب (یا گُرد) به نام عزالدین علی بن اثیر و یک دانشمند ایرانی از قرن یازدهم به نام احمد بن محمد ثعالی، سرزمین‌هایی همچون سند، بُست، الروخاج (آراچوسیا)، زابلستان، ترکستان، دادستان و کابلستان را نام می‌برند که توسط خسرو اول فتح شده‌اند.^۴ آن‌ها هیچ اشاره‌ای به هپتالی‌ها نمی‌کنند. اما یک نسخه دوم از گزارشات وجود دارد که به طبری و ابن اثیر نسبت داده شده و در آن نسخه از گزارشات، سین جیویو، خاقان ترک پادشاهی از هپتالی‌ها را کشته، بخش اعظمی از ارتش او را نابود کرده و سرزمین‌هایی (بی نام) که توسط خسرو

1. J. Marquart, "Historische Glossen zu den alttürkischen Inschriften," *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes* 12 (1898) 184–185:

بومین‌خان یا موهان‌خان (موکان‌خان یا موگان‌خان در منابع چینی) را یک نام تاج و تخت دانسته و اظهار داشت که او را با سینگیبو (Singibu) از منابع عربی و بیزانس یکسان است. در یک کتیبه سغدی که بر روی یک تندیس انسانی ترک که در ژاوسو (Zhaosu) در نزدیکی مرز چین و قزاقستان حک شده است او را موقان قآن (Muqan Qaghan) نامیده‌اند. بنگرید به:

É. de la Vaissière, "Maurice et le Qaghan: À propos de la digression de Théophylacte Simocatta sur les Turcs," *Revue des Études Byzantines* 68 (2010) 221.

2. D. Sinor, "The Establishment and Dissolution of the Türk Empire," in *The Cambridge History of Early Inner Asia*, ed. D. Sinor (Cambridge, 1990) 298.

3. G. Widengren, "Xosrau Anōšurvān, les Hephtalites et les peuples turcs (Études préliminaires des sources)," *Orientalia Suecana* 1 (1952) 83–84.

4. Bosworth, *The History of al-Tabarī*, 150.

البته طبری نامی از دادستان و کابلستان در لیست خود نیاورده و ثعالی نیز سند، زابلستان و ترکستان را «و دیگران» نامیده است.

فتح نشده‌اند را تصرف کرده است. روایت سوم توسط چهار مورخ مختلف (طبری، ایوتیکوس اسکندریه‌ای [مرگ در ۹۴۰م.]. بلعمی، مسعودی و ثعالبی) است که در این نسخه خسرو اول از خاقان می‌خواد در نبرد علیه هیتالی‌ها به او کمک کرده و با دختر خاقان ازدواج می‌کند. با هدف گرفتن انتقام مرگ پیروز، خسرو به سوی بلخ و ماوراءالنهر رفته و پایگاه ارتش خود را در فرغانه قرارداد. طبری و ایوتیکوس می‌نویسند که خاقان پادشاه هیتالی‌ها را به قتل رساند، و این در حالی است که مسعودی و بلعمی از خسرو به عنوان قاتل نام می‌برند.^۱ در چهارمین گزارش که در نوشته‌های دینوری، می‌رخواند، فردوسی و طبری و هم‌چنین در نسخه‌ای ناشناس از مجمع‌التواریخ و القصص و نسخه‌ی ناشناسی از *نهاية‌الارب*، خسرو موفق به فتح ترکستان، زابلستان، کابلستان و چغانیان شده و این در حالی است که خاقان کنترل تاشکند، فرغانه، سمرقند، کش و نسف را به دست گرفته و تا بخارا به پیش می‌رود. با آگاهی از فتوحات خاقان، خسرو پسرش هرمز را با سپاهی برای نبرد با خاقان می‌فرستد و خاقان به شرقی‌ترین نقطه ترکستان می‌گریزد. سرانجام پیمان صلحی میان خسرو و خاقان با ازدواج خسرو با دختری ترک بسته می‌شود.^۲ سرانجام مطابق روایت پنجم از وقایع به وقوع پیوسته توسط مسعودی، بلعمی و ابن بلخی (اوایل قرن دوازدهم میلادی)، خسرو لشکرکشی‌هایی به هندوستان، چین (براساس گزارشات فارسنامه) و حتی تبت (طبق گزارشات مسعودی) داشته است. گزارشات فارسنامه حاکی از آن است که خسرو و خاقان ترک، حملاتی از پیش هماهنگ شده را انجام داده‌اند. خسرو زابلستان، ترکستان و سند را تحت سلطه گرفته و با خاقان

۱. برای اطلاع از این موضوع که بین خسرو اول و خاقان ترک، کدام یک نقش مهم‌تر و بیشتری در سرنگونی هیتالی‌ها داشته است، بنگرید به:

J. Howard-Johnston, "The Sasanians' Strategic Dilemma," in *Commutatio et contentio: Studies in the Late Roman, Sasanian, and Early Islamic Near East*, ed. H. Börm and J. Wiesehöfer (Düsseldorf, 2010) 47 and n. 41.

2. Thomson, *The Armenian History*, 14, sec. 72–73.

بنابر گزارشی به نقل از ابن قدامه، ابن فقیه، ابن خردادبه و بلاذری، این اتحاد با یک خاقان ترک در قفقاز صورت گرفته است؛ نه یک خاقان ترک در آسیای میانه.

توافق می‌کند که ماوراءالنهر شامل فرغانه تحت کنترل ساسانیان باشد، در حالیکه همه چیز در آن سوی فرغانه از جمله ترکستان، متعلق به خاقان باشد.

فتوحات خسرو در شرق را می‌توان با استناد به سکه‌های ضرب شده در ضربخانه‌های ابرشهر (نیشابور)، بلخ، بُست، هرات، مرو و سگستان اثبات کرد.^۱ هم‌چنین منابع سریانی تصدیق می‌کنند که خسرو در سال ۵۴۹ میلادی با هپتالی‌ها روابط دوستانه‌ای داشته است، اما در دهه‌های بعدی، با چرخشی سیاسی در برابر آن‌ها قرار گرفته است.^۲ هوارد جانسون با اشاره به این نکته که آخرین حضور هیئت سفرای هپتالی در دربار ژو به سال ۵۵۸ میلادی باز می‌گردد، سقوط حکومت هپتالی‌ها را ۵۵۹-۵۶۰ میلادی دانسته است.^۳ کارل مک‌کارتی معتقد است که خسرو پس از برقراری صلح با روم در سال ۵۶۲ میلادی، به تنهایی به لشکرکشی علیه هپتالی‌ها پرداخته است.^۴ اما با این همه، پیروزی قطعی ترکان و ساسانیان بر هپتالی‌ها می‌بایست میان سال‌ها ۵۶۳-۵۶۷ میلادی^۵، یا ۵۵۷-۵۶۵ میلادی^۶ رخ داده باشد.

تجدید خصومت‌ها در شرق:

به گفته ابوالقاسم فردوسی توسی، هرمز چهارم (۵۷۹-۵۹۰ میلادی)، پسر و جانشین خسرو اول، که مادرش شاهزاده خانمی ترک بود، به تُرک‌زاد یا فرزند تُرک معروف شد.^۷ با این همه اما بنا بر گزارشات طبری، در یازدهمین سال سلطنت هرمز چهارم، یک حاکم

1. D. Sellwood, P. Whitting, and R. Williams, *An Introduction to Sasanian Coins* (London, 1985) 143-144.

2. Marquart and de Groot, "Das Reich Zābul," 257 n 2.

3. Howard-Johnston, "The Sasanians' Strategic Dilemma," 47.

4. C. A. Macartney, "On the Greek Sources for the History of the Turks in the Sixth Century," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 11 (1944) 269n3.

البته مارکارت و دگروت (2, 257n "Das Reich Zābul") بر این عقیده هستند که این اتفاق به سرعت و پس از شکست هپتالی‌ها در هند در سال ۵۳۳ میلادی رخ داده است، اما باید گفت که این تاریخ بسیار زودتر است. تاریخی است که سایر محققان ذکر کرده‌اند.

5. Marquart and de Groot, "Das Reich Zābul," 258.

6. Golden, "Turks and Iranians," 21.

7. Cited in Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber*, 167 and 252.

ترک به نام صبا یا شاور با سیصد هزار سرباز به منطقه هرات حمله کرده است.^۱ بهرام چوبین، فرمانده نظامی هرمز در شرق، «دلاورانه به ارتش هپتالی‌ها حمله کرده و بلخ و تمام سرزمین کوشان را فتح کرده و تا جایی که رودخانه بزرگی به نام وهروت (جیحون)^۲ قرار داشت و تا آنجا که کازیبون^۳ نامیده می‌شد به پیش راند».^۴ در دوره بعدی و در جریان شورش بهرام چوبی علیه هرمز، این احتمال وجود دارد که هپتالی‌ها به این استیلا پایان داده باشند.^۵ مطابق با یک تاریخچه (سالنامه) سریانی ناشناس، جانشین هرمز، یعنی خسرو دوم (دوره اول ۵۹۰م. و دوره دوم ۶۲۸-۵۹۱ میلادی)، نیرویی را تحت فرماندهی سردار خود در خراسان که ویستهم نام داشته، به مرزهای خاقانات ترک فرستاده است.^۶ در ادامه و مطابق گزارش سبوس ارمنی، ویستهم سعی کرده تا خود شخصا قدرت را در دست بگیرد و سعی کرده تا با مطیع کردن دو پادشاه کوشانی، به نام‌های شاوگ و پَریوگ، از نیروهای آن‌ها برای نبرد با سپاهیان خسرو استفاده کند.^۷ شواهد سکه‌شناسی اثبات می‌کنند که شورش ویستهم از ۵۹۱-۵۹۶ میلادی به طول انجامیده است.^۸ هم-چنین سالنامه‌های سریانی ناشناس، پَریوگ پادشاه کوشان را تُرک دانسته‌اند.^۹ مرحله مهم دیگری از اقدامات نظامی ساسانیان در شرق، در زمان سلطنت خسرو دوم به وقوع می‌پیوندد.^{۱۰} پس از انتصاب ژنرال ارمنی به نام سمبات باگراتیونی از جانب

1. Ibid., 269.

2. Vehrot [Oxus]

3. Kazbion

4. Thomson, *The Armenian History*, 15, sec. 73.

و نیز برای منابعی که آغاز سلطنت هرمز را ۳۰ ژوئن ۵۷۸ میلادی دانسته بنگرید به:

Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber*, 269n2.

5. Marquart, *Ērānšahr*, 65.

6. T. Nöldeke, *Die von Guidi herausgegebene syrische Chronik* (Vienna, 1893) 8; Mordtmann, "Hekatompylos," 502ff.

7. Thomson, *The Armenian History*, 45, sec. 97. Nöldeke, *Die von Guidi herausgegebene syrische Chronik*, 8n6.

8. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber*, 486; Sellwood, Whitting, and Williams, *An Introduction to Sasanian Coins*, 150-151.

9. Nöldeke, *Die von Guidi herausgegebene syrische Chronik*, 8 and n. 7.

10. Marquart, *Ērānšahr*, 66,

خسرو به مرزبانی ورکان (هیرکانیا در شرق دریای کاسپین)^۱، خسرو فرماندهی نیروی بزرگی در شرق برای حمله به کوشان‌ها را به وی واگذار کرد. پس از پیروزی‌های اولیه، سمبات در نزدیکی نیشابور اردو زد. در این زمان بود که یک نیروی کمکی سیصد هزار نفری از سوی خاقان خاقانات ترک شمالی از جیحون عبور کردند.^۲ خاقان بزرگ، پادشاه مناطق شمالی ذکر شده احتمالاً شیگی^۳ (مرگ در حدود ۶۱۶م.) نوه بزرگ ایستمی‌خان باشد^۴ که بر منطقه کوچکتری در تقسیمات خاقانات ترک حکومت می‌کرد.^۵ مهاجمان مذکور پس از شکست دادن ایرانیان، تمام سرزمین‌ها تا استان اصفهان را در نوردیدند تا زمانیکه ظاهراً به دلیل مرگ خاقان بزرگ کیمین (قیمین)^۶ مجبور به بازگشت شدند.^۷ در سال ۶۱۴ میلادی، نیروهای ترک از جبهه ساسانی، به سوی مرزهای چین به حرکت

تاریخ این وقایع را کمی قبل از ۶۱۶-۶۱۷ میلادی دانسته است، چراکه سبوس ارمنی گزارش می‌دهد که سمبات باگراتیونی در بیست و هشتمین سال سلطنت خسرو دوم درگذشت.

1. Thomson, *The Armenian History*, 48, sec. 100.

2. Ibid., 50-51, sec. 101.

۳. تون جیغو خان و تونشو خان از دیگر نام‌هایی هستند که برای این خاقان ترک در منابع فارسی بیشتر به کار رفته است (م.).

4. Howard-Johnston, "The Sasanians' Strategic Dilemma," 63.

5. Howard-Johnston, commentary to Thomson, *The Armenian History*, 2: 185.

۶. در منابع فارسی برای این خاقان ترک نام قراچورین ذکر گردیده است (م.).

۷. این موضوع در منابع چینی متعلق به سال‌های ۵۹۳-۵۹۶ میلادی نیز مورد تأیید قرار گرفته و احتمالاً مشابه با خاقان بزرگ تولدیچ (Tuldich) بوده که در گزارشات تئوفیلاکت سیموکاتا (تئوفولاکتوس) نیز به نام‌ای از جانب او برای امپراتور موریس، امپراتور روم شرقی اشاره شده است (7.8.9). برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

Michael Whitby and Mary Whitby, *The History of Theophylact Simocatta: An English Translation with Introduction and Notes* (Oxford, 1986) 190.

هم‌چنین برای آگاهی بیشتر درباره تولدیچ نگاه کنید به:

H. W. Haussig, "Theophylakts Exkurs über die skythischen Völker," *Byzantion* 23 (1953) 378 and n. 390.

به گفته هوارد جانسون در (The Sasanians' Strategic Dilemma, 60)، او توسط سویی (Sui) به عنوان سفیر چین در ۵۹۷ میلادی منصوب شده بود. بنگرید به:

M.-T. Liu, *Die chinesischen Nachrichten zur Geschichte der OstTürken (T'u-Küe)* (Wiesbaden, 1958) 57-58.

درآمدند.^۱ پس از ساماندهی مجدد نیروهای ساسانی، سمبات تا جایی که ممکن بود، به پیشروی در خاک بلخ و تعقیب دشمنان پرداخت.^۲

نتیجه:

امپراتوری‌ها غالباً دربرگیرندهٔ مناطقی فراتر از سرزمینی که از آن سرچشمه می‌گیرند هستند. در مورد امپراتوری (شاهنشاهی) ساسانیان، بنیانگذار آن یعنی اردشیر اول و پسرش شاپور اول، دامنه امپراتوری خود را به خوبی در شمال رودخانه جیحون و شرق هرات گسترش دادند و این میراث ژئوپلیتیکی ایجاد کردند که به تعبیری بهتر، یک نعمت پرآشوب و درهم ریخته و به شدت مورد اختلاف برای وارثان آن‌ها در چهار قرن بعدی بود. همانگونه که دیدیم، حفظ این مناطق مستلزم صرف هزینه‌ای عظیم از نیروی انسانی، پول و سرمایه‌های سیاسی بود و به عنوان سرزمین‌هایی که مداوم درگیر جنگ است و حدود آن با صلح‌های ناپایدار و شکننده‌ای که به راحتی از جانب طرفین شکسته شده یا کنار گذاشته می‌شدند به یادگار ماند. ساسانیان در مرزهای شمال شرقی خود به صورت مداوم با چهار گروه اصلی کوشان‌ها، هون‌ها (خیونیت‌ها، کیداری‌ها و آلخان‌ها)، هپتالی‌ها و ترک‌ها رو به رو بودند. عدم دستیابی به برتری بر دشمنان، باعث تهاجم‌های متعدد به خراسان و مناطق اطراف دریای کاسپین توسط این حریفان شد. اتحاد شاپور دوم با کیداری‌ها، باعث شد تا نیروی سواره‌ای را که در نبرد آمیدا حضور داشتند را به دست بیاورد، اما به صورت کلی، چنین دست‌آوردهای اندکی را به سختی می‌توان بازپرداخت مناسبی در قبال هزینه‌های گزاف ساسانیان برای وقایع رخ داده در شرق دانست. ما هم‌چنین به خوبی نمی‌دانیم که درآمد ناشی از مالیات و خراج به دست آمده از مناطق شرقی نیز چقدر بوده است. تصور مورد قبول این است که پادشاهان ساسانی از کنار گذاشتن ادعاهایی که نسبت به این اراضی از نیاکانشان به آن‌ها رسیده بود وحشت

1. Howard-Johnston, commentary to R. W. Thomson, *The Armenian History*, 2: 186.

2. Thomson, *The Armenian History*, 50–51, sec. 102.

داشتند. هم‌چنین هزینه‌های نگهداری این ادعاها و اراضی نیز به اندازه‌ای گزاف بود که همه پادشاهان ساسانی که بر تخت شاهی نشستند، به گونه‌ای آن را متحمل شدند.

فصل‌نامه جندی‌شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال پنجم، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۹۸

از وحشت آفرینی تا سپه‌آرایی: فیل‌ها در دوره پارتی-

ساسانی^۱

تورج دریایی^۲

ترجمه عادل الهیاری^۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۲۶

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱/۳۱

نمونه‌های آشکاری که پیوند میان فیل و نهاد پادشاهی را در دنیای ایرانی نشان می‌دهد برگرفته شده از ادبیات و پیکره‌نگاری منابع آغازین دوره ساسانیان است. این باور که آیین زرتشت در اواخر دوره باستان به عنوان یک دین رسمی سازمان یافته برقرار شده باشد بسیار جالب توجه است. بر اساس همین آیین (به گواهی متون پهلوی) فیل‌ها در رده جانوران دیو مانند شمرده شده‌اند.^۴ از این‌رو درباره این حیوان افسانه‌ای یک دوگانگی میان حلقه روحانیون و نهاد پادشاهی وجود دارد. این مقاله با تمرکز بر

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Daryaee, Touraj. "From Terror to Tactical Usage: Elephants in the Partho-Sasanian Period," in V. Sarkhosh Curtis, E. J. Pendleton, M. Alram et T. Daryaee (eds.), *The Parthian and Early Sasanian Empires: Adaptation and Expansion. Proceedings of a Conference in Vienna, 14-16 June 2012*, Oxford & Philadelphia, 2016, p. 36-41.

۲. دانشیار تاریخ ایران و جوامع پارسی‌زبان و رئیس مرکز مطالعات ایرانی دکتر سموئل جردن در دانشگاه کالیفرنیا، ارواین.

۳. کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان از دانشگاه شهید چمران اهواز adelalayar@gmail.com

۴. H.-P. Schmidt 1980, p. 215; M. Moazami 2005, p. 313.

شواهد سکه‌شناسی و متون بازمانده، بیانگر آن است که استفاده از فیل در میان پارت‌ها و ساسانیان به گونه گسترده‌ای در دوره آنان رواج داشته است. پیشتر ثابت شده است که فیل‌ها نه تنها همچون یک نماد شاهی دارای اهمیت بوده‌اند بلکه از هیبت دیو مانند آنان در برابر دشمنان پارت‌ها و ساسانیان یعنی امپراتوری روم استفاده می‌شده است.

برای نشانه‌هایی از کاربرد فیل توسط ساسانیان در سده سوم پس از میلاد دو گونه از متون در دست است. با اینکه هر دو منبع ادبی مشکوک هستند ولی هر کدام از آن‌ها وابسته به سنتی جداگانه است. گفته‌اند که اردشیر بابکان بنیان‌گذار دودمان ساسانیان از فیل‌ها در جنگ بر علیه امپراتور روم الکساندر سیوروس استفاده کرده است. الکساندر در یک سخنرانی پیروزمندانه خطاب به مجلس سنا چنین می‌گوید:

پدران رزمنده، ما یارسیان را شکستیم. نیازی به خطابه طولانی نیست، شما باید بدانید که تجهیزات نظامی آنها چه بودند و آرایش نظامیشان چگونه بود. پیش از هر چیز هفتصد فیل با برج و کماندار بر بالای آنها با شمار زیادی تیر (پیکان) وجود داشت. از این‌ها ما سی تا را دستگیر و هجده تای آن را در یک جشن پیروزمندانه به پیش رانده‌ایم.^۱ درست است که شاید هیستوریا آگوستا از مطالب ادبی نهادینه شده‌ای که در آن اشاره به جنگ میان ایرانیان و رومیان شده است بهره برده باشد و چیزهایی را از نبرد میان داریوش سوم و اسکندر سوم مقدونی که در آنجا از فیل‌ها استفاده شده بود وام گرفته باشد.^۲ با این وجود، به نظر من این گواهی ارزش توجه بیشتری را دارد چرا که منابع دیگری نیز در دست است که به استفاده ساسانیان از فیل‌ها در سده سوم میلادی به

1. *Scriptores Historiae Augustae*, 56.2–3: *Persas, patres conscripti, vicimus. longae eloquentiae opus non est, tantum scire debetis, quae illorum arma fuerint, qui apparatus. Iam primum elephantum septingenti idemque turriti cum sagittariis et onere sagittarum. ex his triginta cepimus, ducenti interfecti iacent, decem et octo perduximus.*

2. M.B. Charles 2007, p. 306–308. For a survey of Late Antiquity, see P. Rance 2003, p. 355–384.

عنوان ماشین جنگی اشاره دارد. در شاهنامه (کتاب پادشاهان) بابک، به هنگام خواب فیل سپیدی را در خواب می‌بیند:

ساسان سوار بر یک فیل جنگی بود، و در دستش شمشیر هندی بود...^۱

در اینجا پیوند آشکاری میان ایران و هند است چرا که هم فیل و هم شمشیر اشاره به هند دارد. فردی می‌تواند چنین ادعا کند که شاهنامه منبع متأخری است که شاید بازتاب دهنده روزگار پایانی ساسانیان باشد که از فیل همچون حیوان جنگی بهره می‌بردند. نمونه دیگر از منابع مکتوب، برگرفته شده از فارسی میانه، *کارنامه اردشیر بابکان* (وصیت‌نامه اردشیر بابکان) است که داستانی است درباره بنیان‌گذار دودمان ساسانیان، اردشیر یکم. در بخش‌هایی از این متن مشهور که مورد مطالعه همه دانشجویان فارسی میانه می‌باشد، در آنجا رخدادی هشدار دهنده در سه خواب بر بابک که حاکم محلی پارس یا پرسیس بود پدیدار می‌شود. شب دوم در ادامه خواب پیشین بابک در خواب چنین دید:

دیگر شب اینگونه دید چنانکه ساسان بر فیل سپید آراسته‌ای نشسته است و هر کس در کشور پیرامونش ایستاده‌اند نمازش برزد و ستایش و آفرینش همی‌کنند...^۲

1. *The Shahnameh: The Persian Book of Kings*, trans. D. Davis 2007, p. 530.

2. F. Grenet 2003, transcription p. 56: *any šab-ēw ēdōn dīd čiyōn ka sāsān pad pīl-ēw ārāstag ī spēd nišāst estād ud hark ē andar kišwar pērāmōn ī sāsān estēnd ud namāz awiš barēnd ud stāyišn ud āfrīn hamē kunēnd.*



شکل ۱: قاب پایین طاق گالریوس (۲۰۰۹).

بابک تعبیر خوابش را از خواب گزارانش جویا می‌شود: (KAP I.13)
 خواب گزاران گفتند آن کس که این خواب‌ها را در باره‌اش دیده‌ای او خودش یا یکی از
 فرزندان آن مرد کسی به پادشاهی جهان رسد، چه خورشید و فیل سپید آراسته (نماد)
 چیرگی و توانایی و پیروزی است...^۱
 در اینجا فیل جنگی نداریم، بلکه فیلی سپید داریم که در این متن همباز با قدرت
 پادشاهی است، اندیشه‌ای که از هند سرچشمه می‌گیرد.^۲
 ممکن است شاپور یکم (240-270 AD) در جنگ با والرین امپراتور روم از فیل‌ها استفاده
 کرده باشد این کمترین چیزی است که از طرف ایرانی در شاهنامه می‌شنویم، در کتاب
 پادشاهان (شاهنامه)، شاپور با برانوش/ورانوش/والرانوس/والرین در نبرد سال ۲۵۹
 میلادی رو در رو می‌شود، شرح آن چنین است:

1. *Ibid.*, p. 56: *xwamn-vizārān guft kū ān kē ēn xwamn padi-iš dīd ōy ayāb az frazandān ī ān mard kas-ēw ō pādixšāyīh ī gēhān rasēd čē xwaršēd ud pīl ī spēd ī ārāstag čērīh ud tuwānīgīh ud pērōzīh.*

2. T. Daryae 2014.

برآمد ز هر دو سپه کوس و عو
ز بس ناله‌ی بوق و هندی درای
بجمبید در قلب شاپورگو
تبیره ببستند بر پشت پیل
همی چرخ ماه اندر آمد زجای
زمین جمب‌جمبان شد و پُر ز گرد
همی برشد آوازشان بر دو میل
زوانی کجا با خرد بود جفت
چُن آتش درخشان سنان نبرد
«ستاره همی بارد از چرخ» گفت
برانوش جنگی به قلب اندرون
گرفتار شد با دلی پر ز خون

بانگ تبیره و بوق از هر سویی شنیده می‌شد و پادشاه جدید پارسی در قلب سپاهش بود و به هیجان در آمده بود، از ناله‌ی بوق و زنگ هندی زمانه چنان بود که گویی ماه و فلک از جای بجنبیدند، در آن جنگ تبیره‌ها بر پشت فیلان بودند و بانک رعد آسای آنان از دو مایلی شنیده می‌شد.^۱

بنا بر شاهنامه نبرد در دشتی به نام التونیه (شمال بین‌النهرین/ارمنستان؟) در می‌گیرد جایی که والرین در آن شکست خورده و دستگیر می‌شود (Davis p. 575). در اینجا می‌بینیم که فیل‌ها همچون یک ابزار هول انگیز برای ترساندن نیروهای رومی بکار گرفته می‌شوند و این چیزی است که می‌باید در منابع رومی نیز با آن روبرو شویم. در اواخر سده سوم و همچنین در سده چهارم میلادی در برخوردهایی که ساسانیان و رومی‌ها با یکدیگر داشتند فیل‌ها همواره از سوی ساسانیان مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در همین برهه از زمان، هنگامی که شکست سنگینی بر ایرانیان وارد آمد (سال ۲۹۸ م) و همسر پادشاه نرسی در طول جنگ میان او و گالریوس بدست رومیان اسیر شد، اطلاعاتی از سوی رومیان در دست داریم. طاق گالریوس در تسالونیکا یادگار این پیروزی است. در اینجا هر دو فرمانروا رو در روی یکدیگر نشان داده شده‌اند.^۲ در دو قاب فیل‌هایی را که ساسانیان همچون بخشی از هدایا پیشکش امپراتور کرده‌اند نقش کرده‌اند.^۳

1. Davis, *ibid.*, p. 575.

2. M.P. Canepa 2009, p. 93-94.

3. *Ibid.*, p. 97.



شکل ۲: بیشاپور، لشکر فیل ایرانی (عکس از میلاد وندایی).

اما ساسانیان در سدهٔ چهارم میلادی دوباره حمله کردند و در این جنگ نیز ارتش ساسانیان از فیل‌ها استفاده کرد. در دورهٔ فرمانروایی شاپور دوم (309-379 AD)، هنگامی که نصیبین در محاصره بود (337/338, 346, 350 AD)، سخن از کاربرد فیل‌ها به میان آمده است (Julian's *Orations* 2.63b/66a).

آمیانونوس مارسلیونوس یک منبع مهم دیگر برای کاربرد فیل‌ها و ارتش ایرانیان در اواخر عهد باستان است. وی در توصیفش از جنگ میان شاپور دوم و جولیان می‌گوید، که ایرانیان در جایی که مَرَنگ خوانده می‌شود پدیدار شدند، در آن‌جا فرمانده سواره نظام مِرن (مهران) به همراه دوتن از پسران شاه وارد جنگ شدند. ارتش ایران چنین توصیف می‌شود (Amm. Marc. XXIV.6.8):

ایرانیان در دسته‌هایی متراکم از سوارکاران زره پوش در مقابل ما صف آرایی کردند از چنان نظمی برخوردار بودند که جنبش سواران آنها که پوشیده از زره‌های آهنینی بودند که بر بدنشان چسبیده بود چشمان هرکسی را که به آنان می‌نگریست خیره می‌کرد. در

حالی که اسب‌ها با پوششی از چرم سراسر محافظت می‌شدند. سواران بوسیله پیاده نظام پشتیبانی می‌شدند. پیاده نظام بوسیله سپرهای مستطیل شکلی که از ترکه و چرم خام ساخته شده بودند محافظت می‌شدند و از آرایش فشرده و منظمی برخوردار بودند. در پشت سر این‌ها فیل‌ها در نمایشی شکوهمند همچون تپه‌هایی متحرک که با حرکت بدن‌های بزرگشان تهدیدی نابودکننده بودند برای هر آن‌کس که به آن‌ها نزدیک می‌شد. چنان ترسی که تا کنون تجربه نکرده بودند.^۱

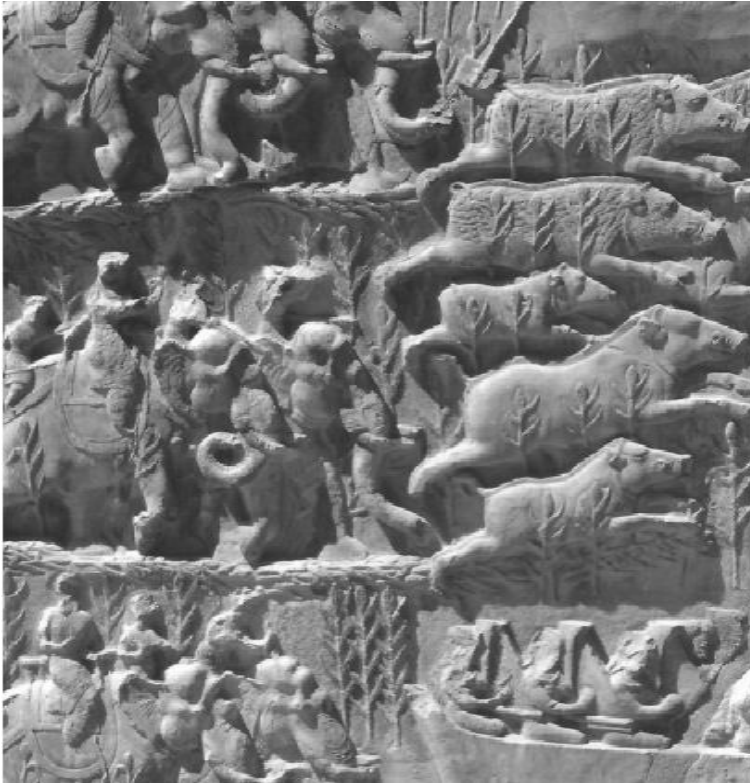
شگفت‌انگیز است که ساسانیان در قفقاز نیز فیل‌ها را مورد استفاده قرار می‌دادند، بویژه در ارمنستان. در سده پنجم میلادی ارمنستان دچار رنج و زیان بسیار شد چرا که در نبرد آوارایر به سال ۴۵۱ میلادی بسیاری از نجبای خود را از دست داد.^۲ این جنگ به فرمان شاه شاهان یزدگرد دوم در گرفت، هر چند طراح اصلی آن وُزُرگ-فرمَدار مهر نرسی بود. در همین رابطه، الیشه به ارتش‌های بزرگ ایرانی همراه با دسته‌های زیادی از فیل‌ها در ارمنستان اشاره می‌کند. (Elishe, p. 140). آرایش جنگی ایرانیان در این حمله بدین قرار بود (Elishe, p. 141):

وی شمار زیادی از فرماندهانی را که در زیر فرمانش بودند فراخواند و به آنان دستور داد که دسته‌های فیل‌ها را برای پیشروی آماده کنند. او آنان را به گروه‌های مختلفی تقسیم کرد و برای هر فیل سه هزار مرد زره پوش را افزون بر دیگر سربازان سازماندهی کرد.^۳

1. Amm. Marc. XXIV, 6.8: *contra haec Persae obiecerunt instructas cataphractorum equitum turmas sic confertas, ut lamminis coaptati corporum flexus splendore praestringerent occursantes obtutus, operimentis scorteis equorum multitudine omni defensa, quorum in subsidiis manipuli locati sunt peditum, contacti scutis oblongis et curvis, quae texta vimine et coriis crudis gestantes densius se commovebant. post hos elephantum gradientium collium specie motuque inmanium corporum propinquantibus exitium intentabant documentis praeteritis formidati.*

2. For the circumstances and sources see S.J. McDonough 2006, p. 74–75.

3. Elishē, trans. R.W. Thomson, 1982, p. 166–167.



شکل ۳: طاق بستان (عکس از علی متین).

بدین سان هرچه پیش می‌رویم، به چگونگی آرایش جنگی و سازماندهی فیل‌ها از طرف ساسانیان و بکارگیری آنها در جنگ بر علیه دشمنان بیشتری می‌بریم. تصاویری از فیل‌ها و کاربردشان در شکارگاه‌های ساسانیان (طاق بستان) بهترین آگاهی است که از دوره خسرو دوم (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) در اختیار داریم، و همان‌گونه که در زیر خواهیم دید متون پارسی-عربی مدارکی را بدست می‌دهند که نشان از آن دارد که در دربار بیشتر شاهان ساسانی فیل‌ها به فراوانی یافت می‌شدند.

پُربارترین آگاهی‌ها درباره استفاده ساسانیان از فیل‌ها در ارتش مربوط است به دوره پادشاهی یزدگرد سوم در نبرد قادسیه به سال ۶۳۴ میلادی. در اینجا به ما اطلاعات گسترده‌ای از کاربرد فیل‌ها برای استفاده تاکتیکی به شیوه‌های گوناگون در ارتش ساسانیان داده می‌شود. آنگونه که پیداست در سده هفتم فیل‌ها نه تنها برای حمله

مستقیم بلکه به عنوان مرکز فرماندهی و پشتیبانی نیز بکار گرفته می‌شدند. شمار فیل‌ها در نبرد قادسیه به درستی آشکار نیست، چرا که در این باره روایات گوناگون است. اما بر اساس یک منبع در این نبرد فرمانده ساسانی رستم فرخ‌زاد حدود سی عدد فیل در اختیار داشت. فیل‌ها به سه گروه بخش شده بودند، هجده‌تای آنان در قلبگاه و پانزده‌تای دیگر هم در دو سوی میدان نبرد جای‌گیر شده بودند.^۱ هم‌چنین گفته‌اند که فرماندهان نبرد نیز ایستاده بر فیل‌ها،^۲ میدان کارزار را دنبال می‌کردند. جالب‌ترین بخش این اطلاعات شمار کسانی است که بر روی فیل‌ها بودند (طبری حوادث سال ۱۴):

آن‌ها آن‌چنان با فیل‌ها روبرو می‌شدند که فیل‌بانان آنان را به سوی دیگر می‌گرداندند. بر هر فیلی بیست تن سوار بود.^۳

به نظر این شمار بسیار زیاد است اما دست کم نشان می‌دهد که به هنگام نبرد چند تن بر هر فیلی جای می‌گرفتند. نیازی به گفتن نیست که مسلمانان راهی برای شکست دادن ارتش ساسانیان و فیل‌هایشان یافتند که این خود نشانه‌ای بود از پایان شاهنشاهی ساسانیان. با این وجود بکارگیری فیل‌ها در میدان نبرد ادامه یافت، شیوه‌ای که در سدهٔ دهم میلادی به فرمان غزنویان دوباره رواج یافت. استفاده از فیل‌ها همچون یک نماد پادشاهی و به عنوان یک سلاح در جنگ، تاریخی دراز دارد که شواهد سکه‌شناسی در این باره می‌تواند راه‌گشای باشد.

از هخامنشیان تا اسکندر مقدونی و جانشینانش:

می‌دانیم که هخامنشیان از فیل‌ها در ارتششان استفاده می‌کردند و تردیدی نیست که دست آورد گشودن هند به دست داریوش (بزرگ) بوده است. بر اساس گزارش آریان، داریوش سوم در نبرد گوگملا در برابر نیروهای مقدونیه‌ای از پانزده فیل استفاده کرد:

داریوش سوم در جلوی گردان سواره نظام شاهی فیل‌ها و پنجاه ارابه را جای‌گیر کرد (Arrian, Book III.11).

1. *The History of Al-Tabari*, trans. Y. Friedmann 1992, p. 62–63.

2. *Ibid.*, p. 89.

3. *Ibid.*, p. 91.

در زمان اسکندر مقدونی و جانشینانش نیز فیلهای مورد استفاده بودند و تصویرشان بر سکه‌ها ضرب می‌شد. بر روی یک سکه نقره، اسکندر در حال جنگ با پروس پادشاه هند دیده می‌شود که بر روی فیلی نشسته است. این بخشی است از یک مجموعه مهم از سکه‌های نقره‌ای. همچنین چند سال پیش سکه‌ای زرین پیدا شد که در کناره آن تصویر یک فیل بدون سوار ضرب شده بود که از سوی پژوهشگران به همان مجموعه سکه‌های نقره‌ای نسبت داده می‌شود.^۱ مهمترین سکه‌ای را که بتوان از نظر طرح روی آن با این سکه زرین مقایسه کرد سکه‌ای است از بطلمیوس یکم (۳۰۵-۲۸۳ پ.م) که بر روی آن اسکندر را در حالی که پوست سر فیل را بر سر گذاشته است نشان داده‌اند. اما مفهوم این تصویر آشکار نیست، شاید اشاره به گشودن هند دارد.

اشکانیان: حلقه گمشده:

جامع‌ترین کار در رابطه با کاربرد فیلهای در دنیای ایران باستان بدست (مایکل بی) انجام گرفته است، دیدگاه وی در این باره چنین است: «ممکن است این پرسش پیش آید که چرا پارتیان از فیلهای برای اهداف نظامی بهره نبرده‌اند؛ و یا دست کم چرا آنها جذب جنبه نمادین این حیوان برای نهاد پادشاهی نشدند، چیزی که بنظر می‌رسد [ساسانیان] بدان توجه داشته‌اند».^۲ اما از همین زمان پارتیان است که ما هم شواهدی از پیکر نگاره فیل و هم مدارک نوشتاری درباره اهمیت و کاربرد آنها را در دست داریم. یونانی-باکتریایی‌ها پیکره فیل‌ها را بر سکه‌هایشان نقش می‌کردند، برای مثال دمتریوس یکم (۲۰۰-۱۸۰ پ.م).^۳

1. F. Holt and O. Boppearachchi 2011, p. 10–11. The authenticity of this gold coin has, however, been questioned by many scholars: for a review of Holt and Boppearachchi's book and an overview of the views of other scholars, see R. Bracey (2011).

2. M.B. Charles, *op. cit.*, p. 339.

3. E. Errington and V. Sarkhosh Curtis 2007, p. 51, fig.6.



شکل ۴: سکهٔ برنزی از دیمتریوس یکم (موزهٔ بریتانیا).



شکل ۵: سکهٔ برنزی از مهرداد یکم (موزهٔ بریتانیا).

ممکن است در زمان مهرداد یکم (۱۳۸/۱۳۶ پ.م) و پس از شکست دادن اُکراتیدس فرمانروای یونانی-باکتریایی‌ها پیکرهٔ فیل‌ها بر سکه‌های پارتیان پدیدار شده باشد. چرا که شماری از سکه‌های برنزی مهرداد یکم فیلی را به همراه نوشته‌ای بدین مضمون «شاه بزرگ ارشک» نشان می‌دهد، احتمالاً به یاد بزرگ‌داشت پیروزی بر باکتريا. از این رو، می‌بینیم که ضرب پیکرهٔ فیل‌ها بر سکه‌های پارتیان برای نخستین بار در ضربخانه‌های شرق پدیدار شده است، گویا نمادی است از چیرگی بر باکتريا.

مدارک نوشتاری همانندی هم از سوی منابع کلاسیک و هم منابع پارتیان در دست است. منبع کلاسیک مربوط است به رویدادی در سدهٔ نخست میلادی، یعنی نبرد راندیا در سال ۶۲ میلادی. سردار رومی پائتوس فرماندهی ارمنستان را در اختیار گرفته بود و هدفش این بود که ارمنستان را زیر فرمان مستقیم روم درآورد.^۱ نیروهایش در دره ارسانیاس (Arsanias) یا مراد سو (Murad Su) پیاپی شکست خورده و به محاصره در آمده بودند. پیش از آنکه کوربولو بتواند نیروی کمکی از سوریه بیاورد، پائتوس عهد نامهٔ خفت باری

1. A.D.H. Bivar 1983, p. 84.

را با بلاش شاه شاهان پارتیان امضا کرد که بر اساس آن وی موافقت کرد که رومیان ارمنستان را تخلیه کنند. رومیان پذیرفتند که پیش از ترک ارمنستان پلی در عرض دره ارسانیاس برای اشکانیان بسازند.^۱

تاسیتوس، منبع اصلی ما درباره این رویداد جزئیات بسیار جالبی را در مورد چگونگی خفت بار بودن قرارداد و اعمال قدرت پارتیان بر رومیان در اختیارمان می‌گذارد. وی در این باره می‌گوید:^۲

همچنین پائتوس بر روی رودخانه ارسانیاس پلی ساخت ... ظاهراً برای تسهیل راهپیماییش. هرچند این پارتیان بودند که بدان همچون شاهدی بر پیروزیشان نیاز داشتند؛ چرا که پل مورد استفاده آنان بود.

افزون بر این قرار شد که نیروهای رومی به حالت اسارت (دست بسته) رژه بروند که این بخشی از فرهنگ نمایشی رومی‌ها به معنای شکست خوردگی بود. هنگامی که رومیان راهپیمایی می‌کردند ارمنیان شماری از آنان را به بردگی گرفته و حتی جامه‌هایشان را برای خفت بیشتر از نشان برکنند. اما آنچه که این رویداد نمادین را بیاد ماندنی کرد گذر شاه شاهان بود از روی پل، به شرح زیر (Tacitus, Annals XV.15):

خود بر پشت فیلی نشسته بود، وی [بلاش] از رودخانه ارسانیاس گذر کرد در حالی که شماری از سواران شتابان به سویش یورش آوردند از برای شایعه‌ای که پخش شده بود که پل فرو خواهد ریخت و این فریب سازندگانش بود. ولی آنان که جسارت کردند و بر روی پل رفتند آن را استوار و درست یافتند.

یادگار زریر (ایاتکار زریر)، منبع نوشتاری دیگری است که بر گرفته شده از حماسه‌ی پارتیان است، داستان درباره جنگی است میان ایرانیانی که به دین نوین زرتشت درآمده بودند و تورانیانی که آیین کهن را نگه داشته بودند و کسانی را که از آیین کهن برمی‌گشتند به مبارزه می‌خواندند. چشم انداز نبرد و شیوه‌ای که ارتش ایرانیان مجسم شده همانند توصیفی است که آمیانوس از ارتش ساسانیان کرده است (AZ 27-31):

1. *Ibid.*, p. 84.

2. Tacitus, *Annals*, XV.15.

پس سپاه (کاروان) به راه افتد. فیل رانان به سوی فیل‌ها و ستوربانان به سوی ستوران و پاسداران برج به سوی برج‌ها روند. بس شمشیرها از رستم و بس تیردان‌های پراز تیر و بس جوشن‌های درخشنده و بس زره‌های چهارتکه باشد. ارتش ایران‌شهر چنان است که بانگش به آسمان و لرزاهش به دوزخ رسد. به راه که شوند راه‌ها ببرند و بر آب که شوند تا یک ماه آب را خوردن نشاید و تا پنجاه روز آب روشن نبود.¹

بر اساس مدارک و شواهد موجود، می‌توانیم چندین نتیجه بگیریم. نخست اینکه، فیل‌ها همچون اسلحه‌ی روانی برای وحشت آفرینی در برابر دشمنان توسط سلسله‌های پیاپی در ایران باستان کاربرد داشتند. در آغاز فیل‌ها در دنیای باستان همچون تانک مورد استفاده بودند. این روند از دوره‌ی هخامنشیان به بعد در پهنه‌ی فرمانروایی ایرانیان ادامه یافت. از سوی دیگر، از آغاز سده‌ی یکم میلادی، شواهدی از بکارگیری ماهیت نمادین فیل‌ها همچون نشانه‌ی شاهی در ایران پدیدار شد. هر چند این اندیشه میراثی بود از هند یا پادشاهی‌های سرحد هند و ایرانیان (یونانی-باکتریایی‌ها). دوم اینکه با گذشت زمان، در اواخر دوران ایران باستان فیل‌ها از نظر نظامی اهمیت بیشتری یافتند. ساسانیان نخستین از این جانوران بیشتر برای وحشت آفرینی بهره می‌بردند اما ساسانیان واپسین از آن‌ها در برابر ارتش دشمن بیش از یک اسلحه‌ی ترس آفرین استفاده می‌کردند. سپس فیل‌ها همچون یک افزار لجستیکی‌ای به کار گرفته شدند که بوسیله‌ی آن‌ها میدان جنگ توسط فرماندهان ارتش ارزیابی و جابجایی نیروها دیدبانی می‌شد. برای همین دلایل بود که استفاده از فیل‌ها فراتر از دوران سلسله‌های ایران باستان و تا پیش از مدرن شدن ایران ادامه یافت.

1. *uš kārwan ēwarz kunēnd ud pīlbān pad pīl rawēnd ud stōrbān pad stōr rawēnd ud wardyūndār pad wardyūn šawēnd was ēstēd *šafšanj ī rōdstahm was kantigr ī purr tigr ud was zrēh ī rōšn ud was zrēh ī0020ahārkard ud kārawān ī ērānšhar ēdōn bē ēstēnd ka wāng bē ō asmān šawēd ud pattān bē ō dušox šawēd pad rāh kū šawēnd widarag ēdōn bē brīnēnd ud rōd-iz āb bē šēbēnd ī tā ēw māh āb xwardān nē šāyēd tā panjāh rōz rōšn nē bawēd; for the transcription see B. Gheiby 1999, p. 2–3; for the reading of šafšanj see T. Daryae 2005, p. 95–98.*

منابع و مآخذ:

- Ammianus Marcellinus. *The Roman History of Ammianus Marcellinus*, translated by J.C. Rolfe (1939–1950), Loeb Classical Library, Cambridge, Mass.
- Bivar, A.D.H. (1983). “The Political History of Iran under the Arsacids”, in E. Yarshater (ed.), *The Cambridge History of Iran*, Cambridge.
- Bracey, R. (2011). “Reviews: Holt, F. and Bopearachchi, O. (eds), *The Alexander Medallion: Exploring the Origins of a Unique Artefact*, Imago Lattara, 2011”, NC 171: p. 487–494.
- Canepa, M.P. (2009). *The Two Eyes of the Earth. Art and Ritual of Kingship between Rome and Sasanian Iran*, California: p. 93–94.
- Charles, M.B. (2007). “The Rise of the Sassanian Elephant Corps: Elephants and the Later Roman Empire”, *Iranica Antiqua* XLII: p. 306–308.
- Daryaee, T. (2005). “The ‘Bow of Rustam’ and the ‘Gleaming Armor’ of the Parthians: Notes on the Parthian Epic *Ayādgār ī Zarērān*”, *Electrum* 10: p. 95–98.
- (in press). “Between India and Iran: The Elephant as the Symbol of Kingship”, in T. Daryaee and A. Patel (eds), *India and Iran through the Longue Durée*, Costa Mesa, California.
- Davis, D. (trans.) (2007). *The Shahnameh: The Persian Book of Kings*, Penguin Classics. Elishē, *History of Vardan and the Armenian War*, translated b R.W. Thomson (1982), Harvard: p. 166–167.
- Errington, E., and Curtis, V.S. (2007). *From Persepolis to the Punjab. Exploring Ancient Iran, Afghanistan and Pakistan*, London.
- Gheiby, B. (1999). *Ayādgār ī Zarērān*, Bielfeld.
- Grenet, F. (2003). *La Geste d’Ardashir fils de Pâbag*, Paris. Holt, F., and Bopearachchi, O. (eds) (2011). *The Alexander Medallion. Exploring the origins of a unique artifact*, Rouqueyroux.
- McDonough, S.J. (2006). “A Question of Faith? Persecution and Political Centralization in the Sasanian Empire of Yazdgard II (438–457 CE)”, in H.A. Drake (ed.), *Violence in Late Antiquity: Perceptions and Practices*, Farnham, Surrey: p. 74–75.
- Moazami, M. (2005). “Evil Animals in the Zoroastrian Religion,” *History of Religions* 44.

Rance, P. (2003). "Elephants in Warfare in Late Antiquity", *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae* 43: p. 355–384.

Schmidt, H.-P. (1980). "Ancient Iranian Animal Classification," in *Studien zur Indologie und Iranistik*, vols. 5–6: p. 215. *Scriptores Historiae Augustae*, translated by D. Magie (1993), 2 vols, Loeb Classical Library, Cambridge, Mass.

Tabari. *The History of Al-Tabari. The Battle of al-Qādisiyyah and the Conquest of Syria and Palestine*, vol. XII, translated by Y. Friedmann (1992), New York.

Tacitus. *The Annals*, translated by A.J. Church and W.J. Brodrigg, (1864), Cambridge and London: available on-line at <http://www.perseus.tufts.edu/hopper/text?doc=Perseus:text:1999.02.0078>

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال پنجم، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۹۸

آموزه‌های مانوی درباره آغاز جهان^۱

آبراهام یوهانان^۲

ترجمه حمیدرضا اردستانی رستمی^۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۹/۲/۱۴

چکیده:

آنچه پیش روی قرار می‌گیرد، نگارش تئودور برکونای، اسقف مسیحی میان‌رودان است که در سده هشتم میلادی، به زبان سریانی نوشته است و در آن به اسطوره‌ها و باورهای مانوی که البته آن را گمراه‌کننده می‌دانسته، پرداخته است. به نظر می‌رسد، آنچه را برکونای درباره اسطوره‌های مانوی آورده است، باید از منبعی مانوی (دوین نامگ) و یا از مأخذی گرفته باشد که نویسنده آن به خوبی با اندیشه‌های مانوی اطلاع داشته است؛ از همین روی، گزارش او از اسطوره‌های مانوی بسیار دقیق و درست است.

واژگان کلیدی: برکونای، مانوی، آموزه‌های مانوی، منابع سریانی.

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Johannan, Abraham. "Theodore Bar Khoni (c. 800 A. D) On Mānī's Teachings Concerning the Beginning of the World," in *Reserches in Manichaeism*, New York, pp 221-254 (1932).

۲. استاد سابق دانشگاه کلمبیا.

۳. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول h_ardestani_r@yahoo.com

مقدمه:

قطعه به دست داده شده پیش رو، گزیده‌ای است از کتاب *المکاتب* (*Book of Scholia*) اثر تئودور برکونای (در حدود ۷۹۱-۷۹۲ م) که بیش‌تر در پیوند با آموزه‌های مانی در آغاز جهان است. البته شامل گزارش کوتاه پیشین خود برکونای درباره زندگی مانی، مطابق با سنت مسیحیت مرسوم نیست.^۱ برای متن ما مراجعه کنید: متن ویرایش شده Pognon, *Inscriptions mandaites des Coupes de Khouabir, II Recherches sur le Manichéenne, I, La Cosmogonie* در فرانتز کومون در *Manichéenne d'après Théodore bar Khōni*؛ بنگرید هم‌چنین متن تئودور برکونای، ویرایش آ. شیر در *Corpus Scriptorum Christianorum- Orientalium*.^۴ سپس به ترجمه آلمانی مراجعه کنید، با یادداشت‌های *Studien zum antiken Synkretismus aus Iran und Griechenland (Griechische Lehren von R. Reitzenstein-Iranische Lehren von H.H. Schaeder)*.^۵ پس از آن دکتر یوهانان، مواردی را به ترجمه افزوده است.

Pognon, 1899: text p. 127 line I, tr. P. 184; Cumont, 1908: tr. P. 7; Schaeder, 1926: tr. P. 342:

درباره آموزه‌های گمراه او (مانی):

بایسته است که در این کتاب، در زیر دسته‌ای از آموزه‌های نادرست و حقیر و کفرگویی-های مانی کافر را ثبت کنیم تا موجب سرافکندگی چهره مانویان شود؛ زیرا او (مانی) می‌گوید که پیش‌تر زان که آسمان و زمین و هر آنچه میان آن دو هست پدیدار شود، دو بُن هستی داشت: نیکی و بدی. بُن نیکی در سرزمین روشنایی جای گرفت و او

3. Pognon, 1899: 125-126; 181-184.

4. *ibid*: 127-131; 184-187.

5. Cumont, 1908: 7-42.

6. Scher, 1912: 66/ 313-318.

7. Schaeder, 1926: 342-347.

را پدرِ بزرگی (Pid ī wuzurgī/Zurvān)^۱ گفتند و او می‌گوید که از سوی سرزمینِ روشنایی (پنج) شکوه (یا سکونث‌گاه، پناه‌گاه) جدا شد؛ (یعنی): هوش (Uš) (یا ذهن/Manohmēd)، دانش، خرد (Bām)، اندیشه (Andēšišn) و فهم (Parmānag)^۲. او بُنِ سَر را شهریارِ تاریکی (Axšēnd tārig)^۳ خواند. او گوید که او در سرزمینِ خود، سرزمینِ تاریکی، اسکان داشت که پنج گیتی است؛ (یعنی) جهانِ دود، جهانِ آتش، جهانِ باد، جهانِ آب‌ها، جهانِ تیرگی.

Pognon, 1899: p. 127 line I, tr. P. I85. Cumont, 1908: P. 11; Schaeeder, 1926: P. 343:

او می‌گوید آن‌گاه که شهریارِ تاریکی فراز رفتن به سرزمینِ روشنایی را اندیشید، پنج خانِ [روشنایی] ترسیدند و او می‌گوید که سپس پدرِ بزرگی اندیشید و گفت: من هیچ‌یک از این پنج شکوه را برای جنگ نخواهم فرستاد؛ زیرا آنان را برای آرامش و آشتی آفریدم. فقط من، خود، باید بروم و این جنگ را بسازم.

او می‌گوید که پدرِ بزرگی، مادرِ زندگی (Mād žīwandag/Mādar ī zīndagān)^۴ را فرا خواند و مادرِ زندگی [نیز] انسانِ نخستین (Ohrmizdbay/Ohrmizdbay)^۵ را فرا خواند و انسانِ نخستین [نیز] پنج فرزندش (frāwahr, wād, rōšn, āb, ādur, Grīw zīndag)^۶ را فرا خواند که همانندِ مردان برای جنگ جوشن پوشیده بودند.

۱. زُرَوان یا پدرِ بزرگی (The Father of Greatnes)، ایزد همهٔ ایزدان است و عامل بنیادین هستی. او شهریارِ بهشتِ روشنی است.

۲. این پنج عنصر، پنج اندامِ بهمین بزرگ (Great Nous) هستند.

۳. شهریارِ تاریکی یا همان اهریمن، فرمان‌آزِوای سرزمینِ تاریکی است.

۴. مادرِ زندگی (The Mother of Life) مادرِ تمام هستی و فراخوانندهٔ هُرمزدیغ یا همان انسانِ قدیم برای ستیز با اهریمن است.

۵. هُرمزدیغ (The First Man) نماد و نشانهٔ انسانی که در بند ماده گرفتار است و برای رهایی می‌کوشد. او فرزندِ پدرِ بزرگی و مادرِ زندگی است.

۶. آمهَرَسپندان (Amahraspandān) فرزندانِ هُرمزدیغ هستند که در سیاه‌چالهٔ شهریارِ تاریکی گرفتار و بلعیده می‌شوند.

او هم‌چنین می‌گوید که آن‌گاه فرشته‌ای که نام او *نَحْشَبَط* (Naḥšbat)^۱ بود، نزد او [انسانِ نخستین] با تاجِ پیروزی در دست رفت و او می‌گوید که *نَحْشَبَط* روشنایی را پیش روی انسانِ نخستین گسترديد و آن‌گاه که شهریارِ تاریکی آن را دید، اندیشید و گفت: چیزی را که در دورها می‌جُستم، در نزدیکِ خویش یافتم. بدین‌سان انسانِ نخستین، خویش‌تَن و پنج فرزندِ خویش را در جای‌گاهِ خورش به پنج پُیس تاریکی بخشید؛ به مانند مردی که دشمنی دارد و او اندکی زهر را به کلوچه‌ای می‌آمیزد و پدو می‌خوراند.

Pognon, 1899: p. 127 line I, tr. P. 186; Cumont, 1908: P.18; Schaeeder, 1926: P. 343:

و او می‌گوید هنگامی که آن‌ها (پسرانِ تاریکی) اینان (فرزندانِ انسانِ نخستین) را خوردند، هوش پنج فرزندِ روشنی از میان رفت و با کینهٔ فرزندانِ تاریکی، آنان همانندِ مردمانی شدند که او را سگی هار و یا ماری گزیده باشد.

و او می‌گوید که وقتی انسانِ نخستین، خردِ خویش را باز می‌یابد، او هفت‌گاه به پدرِ بزرگی نماز می‌بَرَد.

Pognon, 1899: p. 127 end, P. 128 top, tr. P. 186; Cumont, 1908: P. 20; Schaeeder, 1926: P. 343:

و او [پدرِ بزرگی] در دومین فراخوان، دوستِ روشنان (*Rōšnān xwārist/Frih rōšn*)^۲ را فرا خواند و دوستِ روشنانِ بان (سازندهٔ) بزرگ (*Rāz ī wuzurg/Bām Yazd*)^۳ را به پیش خواند و بانِ بزرگِ روح زنده (*Mihr Yazd/Wād žīwandag*)^۴ را پیش خواند. روح زنده پنج فرزندش را فرا خواند؛ نگه‌دارندهٔ شکوه (*Dahibed*)^۵ را از خردش، شهریارِ افتخار

۱. معادلِ سُریانیِ دوستِ روشنان. او پیش از مهرایزد به سرزمینِ تاریکی می‌تازد تا هُرمزدیغ را از سیاه‌چالهٔ اهریمن رهایی بخشد.

۲. دوستِ روشنان (*The Friend of Lights*) که در زمانِ نبرد با نیروهای اهریمنی برای رهاییِ هُرمزدیغ، میدانِ نبرد را روشن می‌سازد.

۳. بام ایزد (*The Great Builder*) ایزدی است که نقشی بنیادین در ساختِ بهشتِ نو دارد.

۴. روح زنده (*The Living Spirit*) که جهان را او می‌آفریند. او پس از غلبه بر اهریمنان، از اعضای بدنِ آن‌ها، جهانِ مادّی را می‌سازد.

۵. دهدب یا نگه‌دارندهٔ شکوه (*The Keeper of Splendour*) نگاه‌بانِ سه آسمانِ بالاییِ آسمان است.

(Pāhragbed) را از دانش خویش، الماس نور (Wisbed/Taskirbyazd)^۲ را از اندیشه خویش، شهریار شکوه (Wādahrām Yazd/Zandbed)^۳ را از پندار خویش و اطلس (Mānbed/Parmānagēn Yazd)^۴ را از درک خویش پدیدار کرد.

Pognon, 1899: p. 128, 187; Cumont, 1908: P.28; Schaeeder, 1926: P. 344:
این‌ها به سوی سرزمین تاریکی آمدند و فهمیدند که انسان نخستین و پنج فرزند او را تاریکی آوباریده است. سپس روح زنده با آوایی و با صدایی فرا خواند که همانند شمشیری بژان بود و آن [آوای مهیب] گذاشت تا انسان نخستین، پیکرش را بنگرد و به او گفت: آرامش بر تو ای راست‌کار در میان پلیدی، آفریده روشنایی در میان تاریکی، خداوند در میان درندگانی خشمناک لانه کرده است که نیک‌نامی او را در نمی‌یابند. بدین‌سان، انسان نخستین بدو پاسخ داد و بدو گفت: تو رستگاری و آرامش به بار آورده‌ای و او [انسان نخستین] بدو گفت: پدران ما، فرزندان روشنی در آن سرزمین درخشنده چه‌گونه‌اند؟ ایزد خروش (Xwandag/Xrōštāg Yazd)^۵ بدو گفت: آنان در حال انجام نکوکاری هستند و > روح زنده < و ایزد خروش و ایزد پاسخ (Padwāxtag Yazd/Azdegar Yazd)^۶ به یک‌دیگر پیوستند و سوی مادر زندگی و روح زنده روی نهادند و روح زنده، ایزد خروش را پوشید (به خود بست) و مادر زندگی، ایزد پاسخ را پوشید (به خود بست). پسر گرامی‌اش و آن‌ها (مادر زندگی و روح زنده) به سوی سرزمین تاریکی روی نهادند؛ بدان‌جا که انسان نخستین و فرزندان او (بودند).

Pognon, 1899: p. 128, 188; Cumont, 1908: P.27; Schaeeder, 1926: P. 344, bot:

۱. مرزبد یا شهریار افتخار (The King of Honour) هفت آسمان از آسمان‌ها را پاش‌بانی می‌کند.
۲. ویسید یا الماس نور (The Adamas of Light) فرزند مهرایزد و از ایزدان مانوی که عوامل سرزمین تاریکی را به بند می‌کشد.
۳. زندبد یا شهریار شکوه (The King of Glory) چرخاننده سه چرخ باد و آب و آتش است.
۴. مانبد یا اطلس (Bearer) ایزدی که لایه‌های هشت‌گانه زمین را بر روی دوش و پای خود نگه می‌دارد.
۵. ایزد خروش (The Call-God) فرزند مهرایزد، ششمین فرزند، که هُرمزدتغ گرفتار در سرزمین تاریکی را فرا می‌خواند.
۶. ایزد پاسخ (The answer God) فرزند ششمین هُرمزدتغ که با فراخواندن ایزد خروش، پاسخ او را می‌دهد.

آن‌گاه روح زنده به فرزندی از سه فرزندش دستور داد تا فرزندان تاریکی (Archons)^۱ را بکشند و به دیگر فرزند گفت که پوست‌شان را برگند و آنان را به مادر زندگی واگذارد. مادر زندگی از پوست آن‌ها، آسمان را گسترد و یازده آسمان (بخوانید ده آسمان) را ساخت و بدن‌های مُرده‌شان را به سرزمین تاریکی انداخت و هشت زمین را ساخت و هر کدام از پنج فرزند روح زنده، به خویش‌کاری بی‌گماشت. (بدین‌سان) نگه‌دارنده شکوه با گرفتن کمرگاه پنج ایزد روشنی، آن‌ها را نگاه‌بان شد (؟) و آسمان‌ها را در زیر کمرگاه آن‌ها پدید کرد. اطلس زمین‌های [هشت‌گانه] را بر زانوی خویش نهاد. شهریار افتخار، پس از این‌که آسمان‌ها و زمین‌ها ساخته شد، بر میان آسمان نشست و به پاش‌بانی همه آن‌ها پرداخت.

Pognon, 1899: p. 129, 189; Cumont, 1908: P.29; Schaeeder, 1926: P. 344

bot:

پس روح زنده پیکره‌های خویش را به فرزندان تاریکی نشان داد و از روشنایی (پنج ایزد روشنی) که آن‌ها [دیوان] اوباریده بودند، پالایش کرد و از آن، خورشید و ماه و روشنی (ستارگان) بیش از هزار اختر آفرید.

Pognon, 1899: p. 129, 189; Cumont, 1908: P.31; Schaeeder, 1926: P. 345:

او [هم‌چنین روح زنده] گردونه‌ها؛ (یعنی) باد و آب و آتش را ساخت و او تبار آن‌ها را تجسم بخشید [آن‌ها را هموار ساخت] و پایین و نزدیک، آن‌ها پاش‌بان کرد و پادشاه شگوه را فرا خواند و بر بالای آن‌ها (بالای گردونه‌های باد، آب و آتش) نشاند. او پوسته‌هایی (زمین‌هایی) به‌سامان را ساخت و بر روی ارکان تاریکی نهاد که در زمین‌های [هشت‌گانه] در بند بودند و آن‌ها پنج ایزد روشنی را خدمت کنند و نگذارند که ارکان تاریکی با کینه خویش، آن‌ها (پنج ایزد روشنی) را بگذازند.

۱. دیوان و آفریده‌های اهریمنی.

و او (مانی) می‌گوید: پس از آن مادرِ زندگی، انسانِ نخستین و روحِ زنده به بارگاهِ پدرِ بزرگی نماز بُرَدَنَد و لابه کردند و پدرِ بزرگی التماسِ آن‌ها را شنید و با فراخوانِ سومینِ خویش، (یعنی) پیام‌آورِ سوم (Narisah Yazd/Narisaf Yazd) را فرا خواند.

Pognon, 1899: p. 129 l,11, 189; Cumont, 1908: P.35; Schaeeder, 1926: P.

345 mid:

پیام‌برِ سوم، دوازده دوشیزه را فرا خواند که با آن‌ها لباس‌ها و تاج‌ها و ویژگی‌هایی بود. نخست (هست) توان‌مندی، (ویژگی) دوم حکمت، (آن) سوم پیروزی، چهارم آشتی، پنجم پاک‌دامنی، ششم راستی، هفتم ایمان، هشتم پارسایی، نهم امانت، دهم نیکوکاری، یازدهم دادگری، دوازدهم روشنی.

Pognon, 1899: p. 129, 189-190; Cumont, 1908: P.37; Schaeeder, 1926: P.

345 mid:

و آن‌گاه که پیام‌بر به سوی این کشتی [گردونهٔ خورشید و ماه] آمد، او به سه خدمت‌گزار فرمود تا کشتی‌ها را بجنبانند و او دستور داد تا بانِ بزرگ (سازنده)، بهشتِ نو (wahišt) را بسازد و سه چرخِ خویش را فراز بَرَدَد و در؛ ... (اما) سپس پیام‌برِ پیکره‌های [نرینه و مادینه] خویش را پوشاند و نورِ پنج ایزدِ روشنی را جدا کرد، از گناهی که با آن‌ها بود و آن‌چه از (نور به گناه آمیخته) از (پشت) ارکانِ تاریکی بیرون تراویده بود، به ایزدانِ روشنی باز گرداندند؛ اما آنان نپذیرفتند؛ هم‌چون مردی که از خورشِ تهوع‌آورِ خویش بیزار باشد.

Pognon, 1899: p.130l. 5, 190; Cumont, 1908: P.39-40; Schaeeder, 1926: P.

346 top:

آن (گناه) بر روی زمین ریخته؛ نیمی بر جای خیس و نیمی بر جای خُشک و آن (که بر جای خیس ریخته بود) دیوی هولناک شد که به شهریارِ تاریکی همانند بود و الماس نور را به نبرد با او (آن) راهی کردند. او با دیو جنگید و او را در هم شکست. او را به پشت

۱. پیام‌آورِ سوم (The Third Envoy) که ایزدی رهایی‌بخش است و سرنمون مردان.

۲. بهشتِ نو جائی‌گاهی موقت برای روشنی‌هایی است که به رهایی رسیده‌اند. انوارِ رهاشده در این بهشت، در پایان جهان به بهشتِ روشنی می‌پیوندند.

برگرداند و نیزه‌ای به قلب او زد، سپرش را به دندان‌هایش زد و یک پایش را بر ران او و دیگری را بر سینه‌اش نهاد و از آن (گناه) که بر (زمین) خشک ریخته بود، پنج درخت رویید.

Pognon, 1899: p. 130, 191; Cumont, 1908: P.40-43; Schaeeder, 1926: P. 346 mid:

و او (مانی) می‌گوید: دختران تاریکی از پیش به دلیل سرشت خود باردار شدند و دیدن زیباییِ چهرهٔ پیام‌برِ سوم، سببِ افتادنِ جنینِ آن‌ها بر زمین شد و آن‌ها [جنین‌هایِ افتاده] شکوفه‌هایِ درختان و گیاهان را اوباریدند و انداختنِ فرزند (Pognon, P. 130 l. 14) با یک‌دیگر رائی‌زنی کردند و در پیکرِ پیام‌برِ سوم مستغرق شدند که دیده بودند (یا دیدند) و آن‌ها گفتند: آن پیکر کجا است تا او را ببینیم؟ و اَشْقُلُون (Ašqālūn)^۱ فرزندِ شهریارِ تاریکی، به جنین‌هایِ سقط‌شده گفت: پسران و دخترانِ خویش را به من دهند تا برای شما بسازم آن پیکری را که دیدید (یا می‌بینید) و آن‌ها پسران و دخترانِ خود را آوردند و بدو دادند. او با وجودِ این، نرها را بلعید و ماده‌ها را به جفتش، نمراپیل (Namrāēl)^۲ داد و نمراپیل و اَشْقُلُون به هم آمیختند و نمراپیل آبستن شد و برای او پسری زاد و او را آدم نام کردند. او هم‌چنین (بارِ دیگر) باردار شد و برای او دختری زاد و او را حوّا (Ḥawwā)^۳ نامیدند.

Pognon, 1899: p. 130 l. 22-P. 131, tr. P. 191-193; Cumont, 1908: P.46-48; Schaeeder, 1926: P. 346-347:

و او [مانی] می‌گوید: عیسیای درخشان (Yišō zīwā(h)/Xradēšahryazh)^۴ بی‌هیچ غرضی نزد آدم شد و او را از خوابِ تباهی آگاه کرد؛ باشد که او از آن [دو] دیو بزرگ [اَشْقُلُون و نمراپیل] رهایی یابد و [عیسیای درخشان] به مردمانی پارسا می‌مآند که مردی را یافته

۱. دیوی است که با نمراپیل در پی حبس نور هستند. آدم و حوّا (نخستین مرد و زن) از اَشْقُلُون و نمراپیل پدیدار می‌شوند.

۲. نمراپیل یا پیسوس (Pēsūs) با اَشْقُلُون می‌آمیزد و از آن‌ها نخستین زن و مرد بشری زاده می‌شوند.

۳. حوّا یا مُردیانگ نخستین زن بشری است که اَشْقُلُون او را می‌فریبد تا فرزندش، شیث، را بگشود.

۴. ایزدی است پیام‌آور که راهنمای آدم یا گیهمُزد به سوی خوبی و آگاهی از بدی، در اسطوره‌های مانوی است.

که دیوی نیرومند درون او را مسخر کرده است و با نیکی خویش آن را آرام می‌کند. (عیسی) نیز همانند همین با آدم کرد؛ زیرا هم‌چون دوستی آدم را می‌یابد که در حال غرق شدن در خوابی ژرف است و او را بیدار می‌کند و گیرش می‌آورد، او را پیدا و غافل‌گیر می‌سازد و دیوان گمراه‌کننده را از او دور می‌سازد و بسیاری از ارکان تاریکی مادینه را که از او فاصله گرفته بودند، میخ‌کوب می‌کند. سپس آدم خویش را می‌آزماید و خود را می‌شناسد، آن‌گونه که بود و او (عیسی) بدو نشان می‌دهد که پدران او در بهشت هستند و او، خود، در [پای] دندان‌های پلنگ و فیلان انداخته است و با آز او را می‌آوبازند و با شیفتگی تمام شکم می‌آگنند و سگان او را می‌خورند و با هر چیزی می‌آمیزند و به بند است به هر چیزی که هست و در آلودگی تاریکی بسته است.

و او (مانی) می‌گوید که او (عیسی) او [آدم] را برخیزاند و به خوردن درخت زندگی برانگیخت و سپس آدم نگریست و گریست و با صدای پُر توانش فریاد کشید که به غرش و خرویش ترسناک شیر می‌مانست. او (آغوش) گشود و بر (سینه‌اش) زد و گفت: اندوه، اندوه بر سازنده تن من و آن کس که روحم را در بند کرده است و آن بدکاره‌ای که مرا به بردگی کشانده است.

منابع و مآخذ:

- Cumont, F, *Recherches sur le Manichéenne*, I, La Cosmogonie Manichéenne d'après Théodore bar Khōni, Brussel: Lamertin, 1908, pp 7-42.
- Pognon, H, *Inscriptions mandaites des Coupes de Khouabir*, II, Paris: Welter, 1899, text pp 127-131, trans pp 184-187.
- Schaeder, *Studien zum antiken Synkretismus aus Iran und Griechenland (Griechische Lehren von R. Reitzenstein- Iranische Lehren von H.H. Schaeder)*, Leipzig and Berlin, 1926, pp 342-347.
- Scher, *Corpus Scriptorum Christianorum- Orientalium*, Scriptoes Syri, series II, Tomus 66, Paris-Lepzig, 1912, pp313-31.

جندے شاہپور

شاپا: ۵۲۰۱ - ۲۴۷۶



JSMagazine.ir



info@JSMagazine.ir

عناوین و مقالات مجلہ را بہ صورت آنلین ببینید